جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

در آوان ممیزت اقرآن کتاب لاجواب کافی در ابطال اقوال فرقه نجدیه مسمی




تالیف جبر تحریر مولوی غلام دستگیر هاشمی شاگرد حضرت میان صاحب قصوری قدس سره

در مطبع مصطفائی لاهور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریظ بر تحفه دستگیریه از حضرت استاذ العلما ملاذ الفضلا زبدة المتقین مولانا الحافظ نور الدین چکوری وارد سلمه الله تعالی شاگرد رشید حضرت مولانا غلام محی الدین بگوی کلان رحمه الرحمن

الله اکبر کبیرا والحمد لله حمدا کثیرا ثم اعلم ایها المنصف الطالب للحق انی قد طالعت هذا الکتاب المسمی بالتحفه الدستگیریه حرفا حرفا فوجدته لؤلؤا ودرا منثورا وغیر مخالف للکتاب والسنة وتعامل السلف والخلف وحقا مشهورا وصادفت مبانیه حصینا محفوظا ومعانیه مرصوصا وصدقا مسطورا ودلائله لاعناق النجدیه سیفا مسلولا وبراهینه من الله منصورا فتشبث واستمسک بذیال الحق حتی تصیر بفضل الله فی الدارین مسرورا وکثیرا اما طالعت رسائل المخالفین اعنی الوهابیین النجدیین المتعصبین فوجدت دعاویهم فاسدة ودلائلهم کاسدة فتجنب عن اشتباکهم متمسکا بالکتاب والسنة واقوال المتقدمین المجتهدین فی الدین وتعاملهم لانهم قطاع الطریق ولصوص الدین یطعنون علی السلف العظام والخلف الکرام بالاشراک والابداع واختلال النظام معاذ الله معاذ الله وانا اقول لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم امنت بالله وبما قال الله علی ما اراد الله وامنت برسول الله وبما قال رسول الله علی ما اراد رسول الله اللهم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ۞ یا رسول الله اسمع قالنا ۞ یا حبیب الله انظر حالنا ۞ انی فی بحر ذنب مغرق خذ یدی سهل لنا اشکالنا ۞ کتبه احقر المسلمین الحافظ نور الدین

تقریظ از عمدة العلماء الفضلا مقبول رب العلمین مولانا الحافظ کرم الدین تلمیذ رشید حضرت مولانا حافظ صاحب ممدوح

لما رایت تحت کل حرف هذا الکتاب نورا وشروقا ووجدته بین الحق والباطل ممیزا وفروقا وجست منه اهل الحق ضاحکا ومسرورا اقلت جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم اجعل

والف الصدق وباحسن الاعمال الموفق خیر الجزاء عنی وعن سائر اهل السنة والجماعة الی یوم القیمة من قال امین جعله الله من الآمنین ۞ قرة العینین چون چنین آمد این کتاب

بینیا جاوید از خورشید نورش در مزید  منکر او یاکه خفاشش است از ضعف بصر

تا مناد حق عاق والدین همچون یزید  کتبه خوشه چین از خرمن اهل یقین حافظ کرم الدین

تقریظ از حضرت ختم المحققین خاتمة المدققین مولانا عبد الله بن صدر الدین ساکن چک عمر منضما فالجرات

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل الکتاب والهدی والصلوة علی نبیه المجتبی ورسوله المصطفی اشرف بکلمة الله العلیا وسوف یعطیک ربک فترضی وعلی آله واصحابه الذین هم نجوم الهدی ومصابیح الدجی والسلام علی سراج امته المصطفی وعلی من اتبع الهدی وبعد فقد فسد الزمان وعم العدوان وعدم المعوان والیه المستعان ۞ اشکو الی الله سبحانه تقلب الدهر وعدوانه نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تنجینا یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون صلی الله علیه وعلی آله واصحابه ما دامت السموات والارض وعلی التابعین لهم باحسان الی یوم الدین اما بعد فقد اطلعت علی هذا الکتاب المسمی بالتحفه الدستگیریه فوجدته کما سماه مؤلفه دستگیرا لمن تمسک بالعروة الوثقی ومن کذب به فان الجحیم هی الماوی والصلوة علی نبیه المجتبی ورسوله المصطفی لا سیما مع بعض الرسول وکیف لا یرتفع الاسلام بطعن الفحول فالآن قد اشتهرت دلائلهم وکثرت مسائلهم واتسعت حبائلهم وانطبعت رسائلهم واما اصحاب المعقول والمنقول وارباب الفروع والاصول وفضلاء الشریعة الحنفیة البیضاء وعلماء الملة الحنیفیة الغراء فقد فلوا اسیافهم المسلولة وکللوا اقلامهم المصقولة فقری کان تحلل البکم بلسانهم ونزل الصمم بآذانهم فالبعض من اهل السنة والجماعة لفقد القوة والاستطاعة یطابق معهم باللسان وقلبه مطمئن بالایمان والبعض قائل من مخافة جنده

عسى الله ان ياتي بالفتح او امر من عنده حتى ان الفاضل الجليل والكامل النبيل والالمعي المحقق واللوذعي
الحذق وهو الذي اعطاه الله حظا وافرا من حسن الصورة والاسم واصطفاه علينا وزاده بسطة في العلم والجسم صاحب
التقرير والتحرير الاخير التحرير الشهير غلام دستگير الهاشمي حفظه الله الملك القدير عن شر الشرير قد شمر
عن ساق الجد في رد شبههم وبالغ في كد موسوساتهم واستيصال خزعبيلاتهم واضمحلال مزخرفاتهم جزاه
الله جزاء موفورا وجعل سعيه مشكورا فصنف كتابا عجيبا والف جوابا غريبا مبانيه فصيحة ومعانيه صحيحة
عباراته سليسة واشاراته انيسة مسائله محققة ودلائله مدققة تاخذ نقله موجودة معتمدة ومسانيد اصله مرصودة
مستندة تلمن متمسكاتهم الاوقد رد فيه وان اكثر الخصم بفيه فالله يقيه عما يخفيه يريد الجاهلون ليطفئوه
ويابى الله الا ان يتمه بدوا في قد طالعته من الاول الى الاخر واوتيت بذلك من الحظ الذاخر والفوز
فوجدت فيه ما تشتهيه الانفس وتلذ الاعين وفي مدحه زلت الافهام وكلت الالسن فقلت لمن كان في محيص
قد تبين الرشد من الغي فمن كان يجادلنا من اللوناميين صار نفورا وتخرج له يوم الخصومة كتابا يلقمه منشورا
فاضحى اصحاب السنة والجماعة غالبين واعدائهم ماربين وفتح الله بيننا وبين قومنا بالحق وهو خير الفاتحين
وقد قلت مختصرا في اختتام تقريظه وتاريخه كتابا عجيبا يهدي الى الرشد فامنا به وهذه خاتمة اتحرير
على سبيل التعميل والله يقول الحق وهو يهدي السبيل فقط وانا العبد المتمسك بالحبل المتين شيخ عبد
بن صدر الدين تقريظ از حضرت فخر المتكلمين معراز لوث مولانا غلام غوث بسم الله الرحمن الرحيم
حقيقة الحمد لحقيقه وصلاة الصلوة لحبيبه رفيقه اما بعد فقد شاع كتاب تبعة ابن تيمية في اكناف الفضاء
بالعواء ودواع جورهم واعتسافهم في اطراف القصور وحوالية كالامطار والاغواء فالفوا رسائل في عقائد
وصنفوا صحائف في فوائدهم حتى صار خزعبيلا تهم مذهبا جديدا وهفواتهم مسلكا سديدا فراغوا الناس
امنهج الواضح وراغبوهم الى طرق القبائح والفضائح والقوم من اهل السنة والجماعة تكذيبهم
وهم مصرون على مذهبهم وقد كتب بعض علمائهم جوابا لاحد عشر مسائل على وفق المعتقد والا

احمد یا غوث اعظم امداد ؛ از کمند مکر این قوم شریر ؛ چونکه حب ذات تو جانم شده ؛ بوکه نبود در کمندستان اسیر

صدر دین بودن غلام غوث پاک ؛ بهتر از حکم سلیمان بر سریر ؛ هر چه جویی از درش جو میرسد ؛ میشود سنگ توزان بدر میر

از عنایات خداوند کریم ؛ شد مرتب این جواب دلپذیر ؛ کتبه خادم اهل الحق والیقین صدر الدین ابن حاجی محمد راجو

تقریظ از حضرت عالم عامل فاضل کامل مولانا محمد عالم کهوروی مذا الکتاب کله ثواب وصواب من الکریم الوهاب

عذاب وعقاب کتبه العبد القائل لهذا القطع الفارسی ؛ مرید حضرت گیلان رغیب امین تهنیت باد

بجان دشمنانت نامه فرستادیم ماتم را ؛ دعائی من بدرگاه مجیب دعوت عالم ؛ شد دگارم مددگارم بگردد اعوذ عظم را

محمد عالم ابن محمد گوهر اللهم ادفع عنه غمه وهمه تقریظ از حضرت شیخ المشائخ رهنمای هر ذکی وغبی مولانا غلا

لله والله قد مدح الافاضل هذا الکتاب بالوان الاوصاف والعبد الضعیف النحیف یقول فی شانه ذ

الکتاب لا ریب فیه العبد فقیر غلام نبی احمدی کان الله له ؛

فهرست مطالب تحفه دستگیر


تقریظات علما ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ — حمد وصلوة ۹ و ۱۰

شروع رد جواب اول ومطلب در معنی یا شیخ ومطلب تقسیم اسمعانت ۱۳

مطلب در بیان جواز استمداد باهل قبور بقول فقها واولیا ۱۴

مطلب در بیان جواز استمداد ارواح اولیا ولطیفه از تفسیر عزیزی ۱۷

مطلب در اثبات استمداد باهل قبور نزد متکلمین واولیا ۱۸ ۱۹

مطلب در اثبات استمداد باهل قبور نزد حکما

ف در بیان جواز استمداد بقول وفعل حضرات ائمه اعظم وامام شافعی ۲۰

تتمه در انکه علما جواز استمداد از آیات واحادیث استنباط کرده اند

مطلب در بیان اسناد جواز استمداد غائبانه از قبر ولی ۲۲

مطلب در بیان سند دوم جواز استمداد از بعید قبر ولی ۲۴

ف امام نووی نوشته که حدیث اعینونی مجرب مشائخ ومجرب مثبت ۲۵

یرکث شاه از بعضی ثقات حسن بودن حدیث اعینونی نقل کرده

انتباه در انکه عباد الله وعون در حدیث حصن حصین عام است ۲۶

مطلب در جواب اعتراضات منکرین که بر حدیث اعینونی میکنند ۲۸

مطلب در بیان صحت وحسن حدیث حصن حصین بقول معتبرین ۳۳

مطلب در بیان سند سوم جواز استمداد غائبانه از قبور اولیا ۳۵

مطلب در بیان سند چهارم جواز استمداد غائبانه از قبور اولیا ۳۶

مطلب در بیان جواب اعتراضات منکر بر عبارت رد المحتار مقبول

ف در معنی ولی عرفی ۳۷ مطلب در انکه قائل بموت ارواح معتزله ۳۸

مطلب در ذکر انحضرت انکه بقبر اولیا در قبور قائل اند مع اسناد کتب ۳۹

مطلب در انکه صاحب اثنا عشریه بسیاری از علما واولیا را کافر گفته ۴۰

مطلب در انکه توجه پیران کبار بمریدان از قرب وبعید ثابت ۳۴

واقعات اینمسئله نزد منکر معتبر اند که در رسالها خود از انها ۴۱

مطلب در بیان مذهب وهابیه از زاد المحتار باب البغاة

مسئله اگر کسی انکار گوید ۴۱ مطلب در تحقیق دون الله از تفسیر





مطلب در بیان مراد از بعضی عبارات تفسیر عزیزی که در ان اورده است ۴۳

مطلب در تحقیق متعلقه ایت کریمه وایاک نستعین ۴۵

مطلب در تحقیق عبارات بعضی کتب که منکر سند عدم جواز استمداد اورده ۴۷

مطلب در تحقیق حدیثی که منکر وابن تیمیه سند منع دعا نزد قبر الرد اورده ۴۹

مطلب در تحقیق حدیث وعبارت فتوح الغیب شریف ۵۰

مطلب در انکه استعانت ظاهری مثل توکل نیت از تفسیر کبیر ۵۱

مطلب در انکه اولیا در قبور نماز وقران میخوانند از نعیم مثبت میخورند ۵۳

مطلب در جواب اسناد باب ایمان ۵۴ مطلب در بیان روایات مصرحه

یعنی که اعتقاد عدم سماع موتی مذهب معتزله است ۵۹

مطلب در جواب از انکار حضرت عائشه سماع موتی را ۵۸

مطلب در رجوع حضرت عائشه از انکار سماع موتی وتتمه حکم افتا برجوح ۵۹

مطلب در اعتراض منکر بحدیث متفق را مناقض دو ضعیف گفته ۶۰

جواب آن مطلب در ایراد روایات فقهیه مثبته سماع موتی ۶۱

مطلب در تحقیق مسئله تلقین بعد از موت مطلب در ۶۲

بیان طریق تلقین بیت مطلب در رد بعضی ۶۳

وهابیه که شرح صدور مولانا سیوطی را ناقابل سند گفته ۶۴

مطلب در انکه کلمه یا شیخ در بسیاری از کتب میرود ومجور است ۶۵

مطلب در بیان معنی قول قاضی ثناء الله صاحب پانی پتی ۶۶

مطلب در بیان مراد از ایات بمنع دعا از من دون الله ۶۷

وهابیان وحی آمده بتنبیه محمد رسول الله در اخر بانگ ۶۸

تتمه در مژده بشیوخ نجدیه مطلب در فتنا بکت غیر مشهوره ۶۹

بهول المصنف ناجائز مطلب در تحقیق مسئله استشفاع بانبیا ۷۰

مطلب در بیان مراد از حدیث اعرابی که سند منکرین است ۶۹

مطلب در انکه مولویصاحب کلان بگوی بجواز یا شیخ فتوا میدادند ۷۰

مطلب در بیان مراد بعبارت منقی صدور الصدور ۷۰

مطلب در جواز تسمیه بامور مشترکه مطلب در جواب استفتا نواب دهلی ۷۱

مطلب در تحقیق مذ الجرف یا بسند از کتب معتبره علماء ۷۲

مطلب در انکه مجیب حقتعالی را در هر مکان ودر یکزمان گفته ۷۴

مطلب قول بکفر متروج بشهادة خداورسول خلاف صحیح است ۷۶

مطلب در ایراد روایات عرض احوال امت بران کاشف الکربه ۷۷

مطلب در مراد از آیاتیکه بر نفی علم غیب از انبیا ناطق اند ۷۸

مطلب در تقسیم غیب بامیاز مطلق واظهار بعض مطلق الغیب را ۷۹

تتمه در بیان یکدو سند صریح در اظهار غیب بر اولیا بعالم الغیب

ف مطالعه لوح محفوظ از بعضی اولیا بتواتر منقولست تفسیر عزیز ۸۰

مطلب در تحقیق انکه کفریت شیئا مرجوح وعدم کفر راجح واتباع ۸۰

راجح بر فقها لازم مطلب در بیان حکم مرجوح از کتب معتبره ۸۱

مطلب در انکه ایمان وکفر نقیض یکدیگر اند از نفی یکی وجود دیگر لازم ۸۳

مطلب از معجزات ثابتست که شیئا لله مندوب است ۸۳

وذکر بعضی حضرات که شیئا لله گفته وگویا نیده اند ۸۳

مطلب مثل شیئا لله در قران واحادیث بسیار است ۸۴

مطلب اتفاق فقهاء محققین است که فتوا بکفر در کلام مختلفه ۸۵

اگرچه اختلاف بروایت ضعیف یا غیر مذهب باشد نباید داد

مطلب منکر حضرت محبوب سبحانیه البسیار ستوده بار قول شاز الحاد گفته ۸۶

مطلب ابن تیمیه اهلبیت را جا ستوده باز در طعن شان لب کشوده ۸۷

مطلب در تحقیق عبارت مدارج النبوة ف حضرت مخدوم جهانیان ۸۸

یا شیخ الخ خوانده مشت خاک زوند اتش ملتان پست شد ۸۹

مطلب در انکه شریعت وتصوف باهم توام اند ۸۹

مطلب در توثیق وتصحیح بهجة الاسرار ومصنف ان ازبدة الاخبار ۹۰

مطلب در اعتبار وعدالت صاحب بهجة الاسرار بر حسب اقرار منکر ۹۱

مطلب در تطبیق کلمات فتوح الغیب بوظیفه استمدادیه ۹۲

موافق فرمان غوثیت نشان است ؛ شد رخ خاتم ولایت ورا ۹۳

ومیگویند مردم در هنگام فریاد و مدد خواستن یا غیرث ۹۴
تتمه در انکه دوستان خدا داخل غیر نیستند ۹۵
مطلب منکر قول محبوب سبحانی را مخالف ایات قرانی وغیره گفته ″
تتمه در انکه قول حضرت محبوب سبحانی ناشی رساله نے ۹۷
مطلب ضرب الاقدام را اصلے هست متین علیه از امام اعظم ۱۰۰
مطلب در بیان یعنی احکام ملت ابراهیمی و دین محمدی ۱۰۱
مطلب در نقل استفتا جواز ضرب الاقدام ″
مطلب در اعتبار فتاوی عقائد المقتدی فی مسائل الهند ۱۰۳
تتمه در بیان طریقه ضرب الاقدام بخواعراق ۱۰۴
مطلب در ذکر موئدات روایت تحفه القادریه وغیره ۱۰۵
ف در بیان انکه متوارث مسلمین هند و بیست ۱۰۶
شروع رد جواب دوم در استمداد رسول رب العباد ″
مطلب در بیان مسئله حیات النبی فداه امی و ابی ″
مطلب در جواز استمداد از رسول رب العباد ۱۰۸
شروع رد جواب سوم در باب یارسول الله ۱۰۹
مطلب در بیان علم آن مدینة العلم صلے الله علیه وسلم ۱۱۰
مطلب آنسرور اعلم ماکان و ما سیکون داده اند ۱۱۲
مطلب آنسرور جواب سلام کنندگان می فرماید ۱۱۳
تتمه در بیان استجاب گفتن یارسول الله بقبل کتب قصه ۱۱۵
مطلب در بیان اسناد جواز نداء استعانت از بعید برسول حمید ۱۱۶
مطلب در بیان شمه احوال حضرت شیخ محمد فضوری رحمه ۱۱۷
مطلب در بیان مراد از قول بیضاوی اما جاد او عباد ۱۱۸
مطلب در جواب من قال ان ارواح المشائخ حاضرة ۱۲۰
تکمیه در بیان انکه آن رحمة للعلمین قریب بجنین است ۱۲۱
شروع رد جواب چهارم در تسمیه بعبد النبی وغیره ۱۲۲
مطلب در جواز تسمیه عبد النبی وغیره بروایت کتب فقه
مطلب یکے صحابی قریشی هاشمی در زمان انه در عهد امطلب
نام داشت واز سرور عالم صلے الله علیه وسلم احادیث هم روایت کرده ۱۲۳
مطلب در ذکر رساله اعتبار مفاهیم کتب معتبره فقهیه
مطلب در جواب انکه صاحب اشاعة عثریه صدور ذنب که گیره ۱۲۴
از انبیا قبل از بعثت جائز داشته و مطلب خود را رشته
مطلب در بیان عصمت انبیا از کفر و گناه ″
تتمه در تحقیق عبارت رد المحتار متعلق تسمیه عبد النبی ۱۲۶
شروع رد جواب پنجم در باب دستغاث و دعا سر با ۱۲۷
مطلب در جواب انچه منکر دعا سر با نی را کلام و حدث وجود ی
گفته حالانکه دعا سر با نی ترجمه کلام ربانی و مترجم ان عبد الله سر عبا ۱۲۸
مطلب در انکه ایمان بمکتوب منزله فرعذ و انکار کلمه ان کفرا ۱۲۸
شروع رد جواب ششم در باب حدیث لولاک و وضع ابهامین ۱۲۹
مطلب لفظ اخیر حدیث لولاک بروایت لمعنے است
وان جائز و است پس موضوع گفتنش مخالف اصول ″
مطلب بسیار فقها معتبر حدیث وضع ابهامین در کتب فقه
اورده باستحباب عمل بران قائل شده اند ″
مطلب در تحقیق عبارت رد المحتار متعلق حدیث وضع ابهامین ۱۳۰
شروع رد سوال جواب هفتم در باب انهادن دست بالا ناف مصلے را ″
شروع رد جواب هشتم در مسئله زیارت پاکپتن شریف ۱۳۱
مطلب مولوی صاحب خود دیگوی استاد بجیب بخلاف تصریح کتب ″
معتبره فقهر جرات بفتوا حرمت زیارت قبور اولیا کرده اند
مطلب مولوی دیگوی که بعضے صحابه را فقط قطعی بجنت گفته اند
مخالف تمام اهلسنت است چرا که حضرات اهلبیت هم قطعی بجنت اند ۱۳۳
مطلب هر که مومنین مومنین برای وشهیات خیرت هند بهشتیه باشد
تتمه در ذکر کرامت روضه شریفه پاکپتن شریف ″
شروع رد سوال جواب نهم در باب بنا بر قبور ۱۳۴
مطلب در ذکر روایات جواز بنا بر قبور از کتب معتبره ″
شروع رد جواب دهم در باب عمل بحدیث قلتین ۱۳۵
ف حدیث قلتین بخالف اجماع صحابه است ″
مطلب حنفیه علیه را عمل بحدیث قلتین هرگز جائز نیست ″
مطلب اگر قاضی مقلد بخلاف مذهب خود حکم کند باتفاق نافذ نمیشود ۱۳۶
تنبیه در تحقیق انچه از ائمه اربعه بر عمل حدیث صحیح مخالف ″
مذهب مروی است تتمه در بیان حکم انتقال از مذهب بمذهب ۱۳۷
مطلب در بیان یکے از مناقب امام اعظم رضی الله تعالی عنه ۱۳۸
مطلب امام شافعی نزد قبر امام اعظم ترک اجتهاد خود مینمود ۱۳۹
شروع رد سوال جواب یازدهم در باب عمل بحدیث ۱۴۰
مطلب در تحقیق لفظ که بر اتردد بے المعقول است و مجیب بعبارت ″
معقول باطلاق نمود مطلب در بیان یکے از فضائل فقه ۱۴۱
مطلب اجماع علماست که بظاهر حدیث عمل نباید نمود در رد اجتهاد
مطلب اجماع تقلید مجتهدین لازم و عدم عمل بر مخالف مذهب شان
مستلزم مطلب حدیث را تردد و توفیق عمل لازم است آوان با ″
قطعه خاتمه و قطعه تاریخ ختم از مولف کان الله له ۱۴۲
التماس مولف بخدمت نجیب و غیر ذلک و قطعه تاریخ ۱۴۳
طبع غلطنامه تحفه دستگیریه تم الفهرس ۱۴۴


اعلان

بلا اجازت احدی قصد طبع نفرمایند

# تحفه دستگیریه

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل وسلم علے سیدنا و نبینا حبیبک محمد نبی الانبیاء و شفیع الامم باعث وجود العالم و الآدم و عترته بعدد کل معلوم لک کلما ذکرک ذاکر و غفل عن ذکرک غافل الحمد لله الذی من علینا بارسال الرسول الکریم الرؤف الرحیم الذی نجتنا من الکفر و الشرک بتعلیم التصدیق و الاقرار و نهانا عن الافتراق من الجماعة فقال من شذ شذ فی النار و هدانا بالکتاب و السنة فاسلمنا بهما من السعیر جنة و اوضح لنا معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین التی هی نذلة اقدام کثیر من المصلین (رواه الترمذی ۱۲) فلک الحمد ربنا و لشکرک فی الاولی و الآخرة علے النعماء و الباطنة و الظاهرة ؎ حمد را با تو نسبتے است درست ؎ بر در هر که رفت برد رست ؎ رب زدنی علما و الصلوة و السلام الاتمان الاکملان علے خیر خلقه و خاتم النبیین محمد ن المبعوث الی کافة الخلائق کلهم اجمعین و هو محبوبه و مطلوبه و مجتباه و مصطفاه من العلمین الذی هدی الضلیل عن الضلال و شفے العلیل من الاعتلال و مین لنا الحرام من الحلال و وضع عنا الاصر و الاغلال و رفع ما یوجب النکال و الانکال و هو شفیعنا فی الحال و عند حلول الآجال و فی القبر لدی السوال یوم لا ینفع بنون و لا مال و لا حمیم و لا وال یا بانی ات

وامی یارسول اللہ انت المحمود فی الزبر السماویۃ الالٰہیۃ فلا یحصر شمۃ الفضائل ولا یحصی
شرفۃ الفواضل بکلماتنا الثنائیۃ فہی تجل ان تحد بحداد او تعد بعداد ۔ یا صنا حب الجمال و یا ذا البشر
من وجھک المنیر لقد نور ک القمر ۔ لا یمکن الثناء کما کان حقہ ۔ بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر ۔ وعلی
عترتہ الطیبین الطاہرین الذین ہم کسفائن النجاۃ ونجوم الہدایۃ من رکب فیہا نجی ومن تخلف
بہا ہوی قد ہدی ۔ واصحاب نبی وآل سرور ۔ نور بصیرند و فیروز ۔ ہر کس نہ در حلقہ بود در شان
ایشان بد رخدا اکبر ۔ ورضوان اللہ الاکبر علی الذین اقتفوا آثارہم واکتسوا اوثارہم وشعارہم فبذلوا
جہد غایتہم فی استنباط الاحکام وعطفوا اعنان عنایتہم الی تحقیق عقائد الاسلام واسسوا قواعد الشریعۃ
وابرموا ونشدوا ابنیانہا ورفعوا فما یقدر احد من اہل البدع والاہواء ان تزلزلہا عوجا وما استطاعوا
لہ نقبا جزاہم اللہ سبحانہ عنا وعن جمیع المسلمین خیرا جزی بہ الائمۃ عن المقلدین سیما علی راسہم
ورئیسہم الامام الاعظم وقدوتنا الاقدم سیدنا وامامنا الصوفی ابا حنیفۃ نعمان بن ثابت الکوفی
الذی فاق الآفاق مذہبہ وارتوی المتعطشین مشربہ وکفاہ من الفضل ما قال اللہ سبحانہ
فی حقہ وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم وحسبہ من النعت ما بشر البشیر صلی علیہ
التقدیر بشانہ لو کان الدین عند الثریا لذہب بہ رجل من ابناء فارس حتی تناولہ ۔ لقد زان
البلاد ومن علیہا ۔ امام المسلمین ابو حنیفۃ ۔ باحکام وآثار وفقہ ۔ کایات الزبور علی الصحیفۃ
فمانی المشرقین لہ نظیر ۔ ولا فی المغربین ولا بکوفہ ۔ فقد قال ابن ادریس مقالا ۔ صحیح النقل
فی حکم لطیفۃ ۔ بان الناس فی فقہ عیال ۔ علی فقہ الامام ابو حنیفۃ ۔ ورضی اللہ تعالی
عن اولیاء ہتہ واصفیاء ملتہ الذین اقتبسوا انوار الائمۃ وکتفوا لغمتہ واتصفوا باثبات
المجاہدۃ ورکضوا فی میدان المشاہدۃ ومہدوا وبسطوا قوانین الطریقۃ وبراہینہا وظہروا اسرار
الشریعۃ وبینوا مضامینہا خصوصا عن اورع المتورعین واتقی المتقین سیدنا وولانا الشیخ

المجتہد غوث الاعوان ابی محمد عبد القادر الملقب الامین الذی اعطی بطفیل المحبوب المطلق
نصیبا من محبوبیۃ الرحمانی فہو باجماع المسلمین المحبوب السبحانی فمن ثم صار مسجود الخلائق ومحبوب
قلوب الانس والملائکۃ ۔ انس وملک بر قدمش سر نہاد ۔ او سر پادر سر افسر نہاد ۔ وانی
فضل الکمل من تلقبہ عند الخالق والخلق بمحی الدین وانی منقبۃ اجل من تواتر کرامتہ وانتشار
ولائتہ واستقامتہ فی العلمین ۔ عبد لہ فوق المعالی رتبتہ ۔ ولہ المحامد والمفاخر لا فخر
ولہ الفضائل والمکارم فی الہدی ۔ ولہ المناقب فی المحافل تنتشر ۔ ولہ التقدم والتعلی
فی العلی ۔ ولہ المراتب فی النہایۃ تکثر ۔ غوث الوری غیث الندی نور الہدی ۔ بدر الدجی
شمس الضحی بل نور ۔ ما فی علاہ مقالۃ لمخالف ۔ فمسائل الاجماع فیہ تسطر ۔ ہا بعد بر رای ارباب
دیانت وتقوی واصحاب کیاست وذکا در پردہ وخفا نخواہد بود کہ درین زمان سفاہت
اوان وقاحت آثار علم مندرس است واطلال افضال منطمس اعتبار ومقدارش از دلہا دور
افتاد احکام قصورش رو بفتور نہادہ آثار وریاحینش پژمردہ گلعذاران بہارش منتشر
دل افسردہ اشجارش مقلوع وانہارش مقموع شموس واقمارش در غروب ثوابت وسیارش
در افول اصحاب واربابش ارتحال فرمودہ اخبار واخیارش انتقال نمودہ علاوہ برین ہا جنس
ز علم رغبت وجہلا طالب نقص وحماقت رجال مجانند کہ حکمت را وبال وضلال مے انگارند عقلا فضول
و جہلا مقبول ۔ پیر نہفتہ رخ ودیو در کرشمہ وناز ۔ بسوخت عقل زحیرت کہ ایں چہ بوالعجبی
است ۔ ہم از تحصیل حق مصروف اند وعنان توجہ از صراط مستقیم معطوف کفر را دین میدانند
وہم یقین اہل سنت را تبدعین میگویند وبدعتیان را اہل سنن ومتشرعین ہیہات ہیہات
ناز از علم مگر سم ودینت ازدین مگر رسم اما کسانیکہ در نظر جہلا علماء نامدار اند ومتقیان
و قار اکثر ایشان جامہ اند کہ سینہا از حسد وکینہ مملو دارند وقلوب از عیوب مملو پیشہ ایشان

تفسیق و تکفیر علماء ربانی است و حرفه شان توهین و تحقیر اولیاء حقانی غائت اجتهاد و بیان نقل است از کنز و کفایه اما عاری و بی بهره اند از فهم روایه و درایه مدلول اشیاء را بادلیل ارتباطی نے و مدعا نیز را بسند اختلاطی نے مختار شان ماخذ و اقتا است بقول مرجوع و مرجوح مردود اتباع ارجح و انصاف بانصاف از طباع انسان مفقود معهذا از تقلید مجتهدین نارض اند و تلفیق عمل و عمل حدیث را مرتاض لاستنباط الاحکام و بیان الحلال و الحرام یقرون آیة و حدیثا و الحال انه علی قلوبهم اکنة فلا یکادون یفقهون حدیثا بر متابعت شیخ النجد عبد الوهاب ثابت قدم اند و برای ترویج عندیات و اهمیات وی ریا سخ دم سے بیخ دے چند ز خود بیخبر ؛ عیب پسند بزعم هنر ؛ دود شوند ار بدماغے رسند ؛ باد شوند ار بچراغے رسند ؛ مصداق و ما صدق این مذکور رساله اثنا عشریه مولوی غلام علی ساکن قصور است که در ضمنش هر اکثر از علماء معتبر و اولیاء معتخر حکم شرک و کفر جاری فرموده بلکه در شان باری تعالی سوء الادب بکشوده و ترجمه بعضے از سور زبور را که کلام الهی است مقوله بد مذهبی و نموده و بعضے از احادیث عظمت شان نبوی علیه الصلوة و السلام که در کتب دین و ائر و سائر است دخل موضوعات ساخته الحاصل در اظهار وقاحت خود کوس لمن الملک نواخته و با اینهمه کروفر کلام بے نظامش از آغاز تا انجام بے ربط و مضمون خبط مرد یاتش بے ترتیب و بے انتظام و منقولات تغیر بیموقع و بے الیام بحالا یخفی علی من طالعها من المهرة البررة در بعضی صورت بعضے از صاحبدلان خدا آگاه و هم برخی از متحابون فی الله این خلکیائی درویشان بل فی الحقیقة تنگ دلان را ارشاد فرموده اند تا کید نمودند که بالضرور در مراین رساله را جواب باصواب مستنبط از زبر معتبره و کتب معتمده باید نوشت و این امر را بر تمامه امور مقدم باید دانست لهذا حسب الفرمائش آنحضرات بعد از استخاره مسنونه جواب مختصر نامخل و خالی از طوالت مخل مستخرج از اسفار دینیه نبیقه مبنی بر آثار و اخبار و ثیقه تیار ساخته و به تحفه دستگیریه ورد اثنا عشریه نامیدم حق جل و علا شاهد است و کفی بالله شهیدا



که مباشر نشدم این عمل را مگر حسبة لله و ابتغاء لمرضات الله بے شائبه حسد و ریا و ضد نفس و کبریا و فرجا القبول من الله رب الارباب و الیه المرجع و المآب و هو اعلم بالصواب فهانا اشرع فی المقصود متوکلا علی رب المحمود علیه الصلوة من الله الودود قوله و رد این کلمه بوجه من الوجوه جائز نیست نه بطور استعانت و تقرب و نه ماسوای این هر دو اما بطور استعانت و تقرب از آنکه استعانت از اموات چه در امور اختیاریه و چه در غیر آن هرگز جائز نیست اهـ حامداً و مصلیاً میگوید عبد ضعیف که اولا باید فهمید که معنی کلمه محرمه یا شیخ عبد القادر شیئاً لله نزد اهل سنت بر دو وجه است وجه اول آنکه یا شیخ عبد القادر اعطنی شیئاً اکراماً لله تعالی مما اعطاک الله من الفیوض الباطنیة و همین است منقول از حضرت قیوم زمان قطب دوران شیخ مشائخنا جناب شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی دهلوی قدس سره و وجه دوم آنکه امدد فی شیئاً اکراماً لله بالدعاء من الله تعالی در وجه اول التماس است که القاء فیوض بالمن فرمائید و در دوم عرض است که بدعا و التجا از جناب کبریا فلان حاجت من بخواهید و درین هر دو صورت استعانت است از جناب غوثیت مآب چون همه طلب مرکوز خاطر گردید حالا باید شنید که استعانت دو قسم است اول حقیقی که مستقله کامله عبارت از نسبت دوم مجازی که ناقصه مستقله کنایه از دوست اول مختص بذات پاک او تعالی است از غیر او ناجائز چه معین و حقیقت و مستعان حقیقی همان است چنانچه ایاک نستعین و اذا استعنت فاستعن بالله دال بر انست و دوم از غیر او تعالی باعتقاد آنکه مظهر عون او است جائز قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة در مرقاة شرح مشکات مسطور است و هو المستعان کما یدل علیه حصر و اما ک نستعین فلا یجوز استعمال الاستعانة فی غیره حقیقة و انکان یستعمل مجازا اهـ حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در رساله تفهیمات نوشته اند لا شفی الا الله و لا یرزق مرزوقا و لا یکشف ضرا الا هو بمعنی ان یقول لشیء کن فیکون لا بمعنی التسبب العادی الظاهری کما یقال شفی الطبیب المریض و رزق الامیر الجند فهذا غیره و ان کتبه فی الفاظ اهـ

خدا او طلب میکنند حاجت خود را از جناب او تعالی و توسل میکنند بروحانیت این بنده مقرب
مکرم در درگاه عزت وی و میگویند خدا و ندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده
او را و لطف و کرم میکنی بوی داری برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکنند این
بنده مقرب تو کرا ی بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا
کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان
گرو سیله و نیست ایشانرا فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در ان هنگام که زنده
بودند در دنیا و اگر اینچنین که در استمداد و امداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بجانب غیر حق باشد
پس هر که منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است بالاتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که
ایشان بعد از موت معزول شده اند و بیرون آورده شدند از استحالت و کرامت که بود ایشانرا در
حالت حیات چیست دلیل بر ان یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند در الاهوت
حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار تا روز قیامت نهایت آنکه فائده استمداد عام نباشد
و ممکن است که بعضے را حالت انجذاب و مشغولی طاری شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم
نمانده باشد و تصرفے در وی نی چنانچه در بیخ عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر می
شود الی قوله و آنچه مروی و محکی است از مشائخ اهل کشف در استمداد از ارواح مکمل و استفاده از ان
پس از حصر است و مذکور است در کتب و رسائل ایشان و مشهور میان ایشان حاجت نیست که ذکر کنیم آنرا
و انکار منکر متعصب سود نکند اورا کلمات ایشان عافانا الله من ذلک آری مروی و مسنون و مرغب زیارت
قبور موتی و استغفار مر ایشانرا ست و قرارت قرآن ست و لیکن در بیخا نهی از استمداد نیست پس
قیاس کن بر امداد مر موتی را و استمداد از ایشان هر دو روا باشد بر تفاوت حال زائر و مزور

وور تفسیر عزیزی در معنی آیاک نستعین مذکور است در بیخا باید دانست که استعانت از غیر بو جهیکه اعتماد بران
غیر باشد و اورا مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر
عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان
نخواهد بود و در شرع نیز جائز و وارد است و انبیاء و اولیاء این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر اهـ و ازینجاست که گفته اند هر
که از مشک و قرنفل شنوی ۞ از طره آن جعد مسلسل شنوی ۞ هر نکته بلبل که پی گل شنوی ۞ گل گفت
بود گرچه ز بلبل شنوی ۞ و اما استعانت و استمداد از اولیاء ذو الجلال بعد از انتقال ثابت و متحقق
است هم نزد فقهاء و هم اولیاء و هم متکلمین و هم حکماء آری بعضے فقها انکار هم نموده اند مگر التفات
قول ایشانرا باطل گفته رد فرموده اند کما ستعرفه آنفا محدث معنوی شیخ محمد عبد الحق دهلوی که منکر
هم بدیشان جا بجا استناد میگیرد و در ترجمه مشکات در کتاب الجهاد از اثبات فقها و اولیا مینویسد
و هذه عبارته اما استمداد به اهل قبور منکر شده اند آنرا بعضے فقهار اگر انکار ازجهت آنست که سماع و علم
ایشانرا نیذ ایران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف
مر ایشانرا در ان مولی تاند و کنند بلکه محجوبند و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است مر ایشانرا از
محنت و شدت پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقیان که دوستان خدا اند شاید که
شود ایشانرا از قرب بر بر زخ و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائر انرا که متوسل اند بد
چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه و ان
غرقا الایه ر بصفات نفوس فاضله و حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند
بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند بخطائر قدس پس میگیرند بتصرف و قوت از مدبرات و لیت
چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد و آنچه مامی فهمیم از ان اینست که داعی محتاج فقیر الی الله

الی قوله وکلام در نیمقام بحد اطناب وتطویل کشیده بر رغم منکران که در قریب این زمانه فرقه پیدا شده اند که منکر اند استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که تملک کرده شده اند از دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگوئید اهه و در شرح عربی بعد ازین مبحث میفرمائید وما الهم بذلک من علم ان هم الا یخرصون اهه وهم درین ترجمه مینویسند و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح (دوست عزیزین استمداد و استعانت آنها را در روز و شب میگویند ۱۲) ایشان اویسی خوانند امام شافعی رحمه الله گفته قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مراجابت دعا و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و سید احمد مرزوق که از اعاظم فقهاء و علماء مشائخ و یار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قوی میگوید که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق در حضرت اوست و نقل در بعضی ازین طائفه بیشتر از ان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باب است و رد کند این را الی قوله در شرح شیخ ابن حجر مکی هیثمی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد گفته که این لعن بر تقدیریست که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که ان ممنوع است به اتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست و ران اهه بر چند استمداد از ارواح اولیا در بسیاری کتب دین موجود است مگر از انجاکه در اکثر معاملات



شرعیه بدو شاهد عدل اکتفا میرود لهذا از بعضی تصانیف ختم المحدثین خاتمة المفسرین که نزد منکر هم از جمله معتبرین اند چنانچه در رساله خود سند ما را از ایشان آورده یعنی حافظ احکام کتاب عزیز مولانا شاه عبد العزیز دهلوی اثبات استمداد به اهل قبور منقول گردد و کفی بنا شاهدین عدلین آری نقل از ترجمه سند بسیاری از فقهاء و محدثین بلکه بعضی مجتهدین مذکور شده و در تفسیر عزیزی در ذیل تفسیر آیت یتعلمون الناس السحر بعد از بیان اقسام سحر میفرمائند در ینجا باید دانست که اکثر اقسام سحر را از ذکیای امت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده کفر و شرک را ازان دور کرده استعمال کرده اند الی قوله و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط به ارواح طیبه صلحا و اولیاء است که اکثر اویسیه مشربان بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق به آن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارة و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای آن روح منظور میدارند اهه لطیفه از ینجا بظهور پیوسته که ذکیای امت مرحومه کنایت از علماء اعلام و اولیاء عظام است شرک و کفر را در کرده بدین استمداد و انتفاع از ارواح اولیا منتفع میشوند مگر حیف است بر حال غبیای امت و فی الواقع اعدای این ملت اند تا هنوز این انتفاع را شرک و کفر میگویند و بر تکفیر منتفعین بدان که مومنین کاملین اند فتوا ما نوشته اعمال نامه خود سیاه کرده خسر الدنیا والآخرة میشوند (غرور و زیان تمام در دنیا و آخرت ۱۲) بما لهم ان لم یتوبوا و ویل لهم ان لم یأوبوا و در همان تفسیر فتح العزیز است و دفن کردن (بالفعل شما آنها اگر قوت نه نمایند و عذاب شما آنها را اگر رجوع ازین نکنند ۱۲) گویا مسکنی برای روح ساختن بنا بر آن است که ز اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفاده جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور اهه و هم در ان تفسیر مسطور است و بعضی از خواص اولیاء الله را که آله جارحه تکمیل و ارشاد نبی نوع خود گردانیده اند در ینحالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اولیای تحصیل کمالات باطنی از انها می نمایند و ارباب

حاجات ومطالب حل مشکلات خود از انہا میطلبند ومی یابند وزبان حال آنہا
در انوقت ہم مترنم بایں مقالت است ؎ من آیم بجان گر تو آئی بتن ❊ اہ جامع کمالات
خفی وجلی مولانا الحاج ابو البرکات محمد تراب علی در کتاب تدقیقات رسخات شرح
تحقیقات شامخات نوشتہ وفی الرسالۃ الغریزیۃ استمداد از اولیاء چنانکہ در زندگی ایشان
میکنند ہمچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنے بالاستقلال از ایشان چیزے
استمداد نکنند اہ وایضاً فیہا مدد خواستن دو طور میباشد یکی آنکہ مدد خواستن از مخلوقے
مثل آنکہ از امیر وبادشاہ نوکر وگدا در مہمات خود مدد میجوئند وعوام الناس از اولیاء دعا
میخواہند کہ از جناب الہی فلان مطلب ما را درخواست نمائید این نوع مدد خواستن در شرع
از زندہ ومردہ جائز است دوم آنکہ بالاستقلال چیزیکہ بخصوصیت بجناب الہی دارد مثل دادن
فرزند یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر ومانند این چیزہا بے آنکہ دعا وسوال از جناب
الہی در نیت باشد از مخلوق درخواست نمائید این نوع حرام مطلق بلکہ کفر است اگر کسے
از اولیاء مذہب خود خواہ زندہ باشد خواہ مردہ این نوع استمداد خواہد از دائرہ مسلمانان
خارج میشود اہ از ینجا مفہوم شد کہ اگر مسلمانی از امور مخصوصہ جناب الہی مثل دادن
فرزند ودفع مرض از کسی اولیا طلب کند اگر بہ نیت دعا وسوال از قادر ذو الجلال
گفتہ است حکم بکفر آن نتوان کرد واللہ اعلم واثبات استعانت از اولیاء ومتقلین

فائدہ
مفہوم از رسالہ غریزیہ

مطلب در اثبات استمداد
باہل قبور نزد متکلمین
واولیاء

بہ تحقیق متکلمین ثمۂ آن در رسالہ منتہی المقال فی شرح حدیث لا تشد والا الرحال تصنیف
بقیۃ السلف حجۃ الخلف مولانا مفتی محمد صدر الدین صدر الصدور دہلی کہ منکر
ہم از ایشان در رسالہ خود سند آوردہ مذکور ہست وہذہ عبارتہ وانتفاع زائر از قبر



اولیاء جای انکار نماندہ ونزد صوفیہ کرام بمنزلہ مشاہدات ومحسوسات است وآثار
عجیبہ ومنافع عظیمہ دران یافتہ اند وسر انتفاع از زیارت قبور واتیان مشاہد مشرفہ
آنست الی قولہ ومتکلمین بدیگر دلائل عقلیہ آنرا ثابت کردہ اند امام فخر الدین رازے
گوید ہرگاہ بیاید زائر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقے خاص بقبر چنانکہ نفس صاحب
قبر را پس بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان ہر دو نفس مقابلہ معنوی وعلاقہ
خاص اگر نفس مزور قویتر باشد نفس زائر مستفیض گردد وعلامہ تفتازانی گفتہ
نفع میرسد بزیارت قبور زیرا کہ نفس مفارق را نحو تعلقے ہست بہ بدن وبہ تربتے
کہ دفن کردہ شدہ است وران ہر گاہ زیارت کند زندہ مر آن تربت را متوجہ شود
بسوئے نفس میت حاصل میشود میان ہر دو نفس ملاقات واضافات اہ ودر کتاب
کشف العظاہم از امام رازی وشرح مقاصد علامہ تفتازانی ہمچنین عبارت منقول

مطلب در اثبات استمداد
باہل قبور نزد حکماء

است واثبات استمداد بہ اقوال حکماء برخی ازان در تدقیقات رسخات ہست بنقل
رسالہ حضرت رئیس المتکلمین مولانا رشید الدین شاگرد رشید حضرت شاہ عبد العزیز
صاحب نقلا از تحقیقات حضرت مولانا رفیع الدین برادر حضرت شاہ صاحب علیہم الرحمۃ
وہذہ عبارتہ وفی الرسالۃ الرشیدیۃ نقلاً عن التحقیقات الرفیعیۃ اما اثبات استمداد
از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچہ بعضے از اجلہ تابعان اشراقیہ در رسالہ مترجم
بلوامع گفتہ کہ مراد از آیت کریمہ والمدبرات امرا ارواح کاملین اند کہ جد شدہ اند از
ابدان وبا تحقیق آنہا تدبیر میکنند امور کمالات را والقا میکنند آن امور را در دلہائے
طالبان واز ہمدگاری طالبان مینمائند بر حاصلکردن کمالات مانند عقول مجردہ نورانے کہ منزہ اند از آمیزش
ابدان وشرور اہ ومثل این ہیئت در بیضاوی وحینئذ مذکور اگرچہ بیان جواز استمداد

مطلب در اثبات استمداد
باہل قبور نزد متکلمین
واولیاء

باستناد از چہار گروہ باشکوہ صورت اختتام پذیرفت مگر بنظر تناسب یک فائدہ

وتتمہ درخیر ارقام می آید تا این مبحث باحسن وجوہ انجام یابد فائدہ بنقل عبارت ترجمہ

مشکوۃ واضح گشت کہ حضرت امام شافعی ابن عم النبی فداہ امی وابی بجواز استمداد از

اہل قبور قائل اند وہم حافظ ابن حجر مکی در قلائد نوشتہ است لم یزل العلماء وذوو الحاجات

یزورون قبر الامام ابحنیفۃ رض ویتوسلون بہ الی اللہ تعالی فی قضاء حوایجہم منہم الامام

الشافعی یقول انی لاتبرک بابحنیفۃ واجیئ الی قبرہ فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت

رکعتین وسئلت اللہ عندہ فتقضی سریعاً اھ کذا فی التحقیقات الشامخات وہمچنین

استاد المحدثین پایہ افتخار سید المرسلین علیہ الصلوۃ من رب العلمین غنی حضرت امام اعظم

از قبر بعضے ائمہ ہدی استعانت نمودہ اند چنانچہ حضرت مولوی علی محمد ختن وتلمیذ حضرت

مولوی یار محمد ملتانی محدث ومدرس لاثانی در رسالہ خود مینویسد در فتاوی عتیقہ مذکور

فی مسائل المہدی در فصل تعظیم علویہ آوردہ روی عن محمد بن الحسن الشیبانی وعن ابی یوسف

وعن وکیع رحمہم اللہ تعالی ان اباحنیفۃ رض کان یزور قبر الامام محمد الباقر ویکثر زیارتہ

ویکتس علی بابہ یعطی للجاورین فتوحاً ویطلب الاستعانۃ منہ فی الامور اھ ملتقطا

وجاورد بمعنی بخشد مجاوران را وجاورین جائے دہند یعنی استعانت در امور از قبر وے میکرد ۱۲

بایدد انست کہ بسیاری از علماء عظام جواز استمداد از ارواح اولیا باستنباط از آیات

متکاثرہ واحادیث متوافرہ ثابت کردہ از انجملہ است آنچہ از منقولات سابق ہویدا شد

واز انجملہ است آنچہ امام ابوسعید سالمی صاحب تصنیف در علم کلام در چند ابواب کتاب بمنظ

بہ بیان ہمطلب پرداختہ نقل عبارتش موجب طوالت است کتاب بجنس موجود است

من شاء فلیطالعہ واز انجملہ است آنچہ در تدقیقات راسخات نوشتہ پوشیدہ نماند کہ



وعذر اعن الاطناب بر یک آیت ودو حدیث اکتفا نموده آمد اما الآیۃ فقولہ تعا

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون طور استدلال بر

ہمچو بید یقتولان راہ خدا کہ آنہا زندہ اند مگر شما نمی بینید ۱۲

جواز استمداد ازین آیت آنکہ حیات شہدا از نص قرانی بثبوت پیوستہ وقائل بودن

جمہور صحابہ وتابعین بہ ادراک وشعور ارواح وبقائی آنہا بعد از موت وتفسیر بیضاوی

مرقوم است وسابقا تفصیلش مبین شدہ وظاہر است کہ این حیات نیست مگر ارواح

ایشان را پس در امور متعلقہ بروح از جنس احیا باشند وشکے نیست در انکہ استمداد از احکام

متعلقہ بروح است پس در ینحکم نیز مثل احیا باشند ودر حالت حیات شہدا واتقیا استمداد

از ایشان بدعا والتجا در جناب او تعالی نزد مانعین ہم امتناعی ندارد پس ہمچنین

بعد موت دینوی شان نیز ممنوع نباشد وہرگاہ باین دلیل استمداد از شہدا جائز شد

غیر ایشان نیز کہ باعتبار ایمان وتقوی ومجاہدہ وجہاد بانفس امارہ باعتبار اماتت

مقتضیات قوی بہیمیہ در حکم شہدا بودند جائز خواہد شد چرا کہ مدار استمداد بر بقائے

سمعہ وقرب منزلت او عند اللہ است وہمچنی غیر شہدا را نیز حاصل میباشد پس از

شہدا نیز جائز باشد کذا فی الرسالۃ القاسمیۃ واما الاحادیث الخ اھ حضرت

قاضی ثناء اللہ پانی پتی کہ نزد منکرہم اعتبار بسیار دارند چنانچہ در رسالہ خود مرج

از ایشان سند گرفتہ است در رسالہ تذکرۃ الموتے اولیا را ہمحکم شہدا در حیات

وبعد مردہ عبارتہا بل احیاء عند ربہم اقول شاید مراد آن باشد کہ حقتعالی ارواح

ایشان را قوت اجساد میدہد ہر جا کہ خواہند سیر کنند وہمحکم مخصوص بشہدا نیست انبیاء

صدیقان از شہدا افضل اند واولیا ہم در حکم شہدا اند کہ جہاد بانفس خود کردہ

جہاد اکبر است ورجعنا من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر از ان کنایت است اھ

واز انجمله است آنچه در کتب فقه حنفیه مثل فتاوی عالمگیریه و جوهره نیره و فتاوی
لآلی فاخره فی احوال الاخره نوشته اند که والافضل الدفن فی المقبرة التی فیها قبور
الصلحین اهه و احادیث معتبره که این مسئله را سند اند بعضے از انها در شرح صدور امام
جلال الدین سیوطی و در برزخ و تذکرة القرطبی مذکور و مستند اند شمه آن از تذکرة القرطبی
که عبارتش فارسیست منقول میشود و هذه عبارتها ابن عساکر از ابن عباس از انحضرت
صلے اللہ علیه وسلم روایت کرده که وقتیکه بمیرد یکے از شما نیک کنید کفن او و جلدی کنید
در انجاز وصیت او و عمیق کنید قبر او و دور کنید خواهید از همسایه بد گفته شد یا رسول اللہ
صلے اللہ علیه وسلم همسایه صالح نفع میرساند فرمود آری و یلمی از ام سلمه رضہ همچنین روایت
کرده ابن ابی الدنیا از عبد اللہ بن نافع مزنی روایت کرده مردے در مدینه مرد و دفن
کرده شد انجا پس کسی او را دید که از اهل دوزخ است و غم خورد بر وے بعد هفت
روز دید که او از اهل بهشت است از و پرسید گفت که دفن کرده شد با من مردے
صالح پس شفاعت کرد در چهل کس از همسایه خود من همدران بودم اهه و از انجمله
است که در تدقیقات رشحات ناقلا از مکاتیب رشیدیه بعد از بیان چند احتمال
استمداد نوشته و در ینولا بفرموده میر راحت علے صاحب محدث شافعی روایات جوا
استمداد و مایوئده جمع کرده ام قریب بست جزو کلان مرتب شده اهه باقیماند در
سوالے جواب طلب و آن اینست که از منقولات بالا جواز استمداد به اهل قبور بر تقد
ثابت شد و در کلمه مبحوثه یا شیخ عبد القادر شیئاً لله اکثر استمداد است از بعید تر
برے جواز استمداد غائبانه از قبر کدام سند مبین نشده گفته آید در جواب و بنجا تف

مطلب در بیان اسناد جواز استمداد غائبانه



کرامات اولیاء است چنانچه در اکثر کتب عقائد مثل شرح عقائد نسفے للعلامة التفتازانے
و شرح فقه اکبر لمولانا القاری وغیرهما که منکر هم از انها جا بجا سندی آرد و در مبحث کرامات
اولیاء حق نوشته است که دید حضرت عمر بکرامت از منبر مدینه منوره لشکر خود را در نهاوند
که در پائین کوه مخالف در کمین است و ایشان غافل تا که او از داد امیر لشکر را که یا ساریة
الجبل الجبل یعنے ای ساریه پر حذر باش از کوه و شنید حضرت ساریه بکرامت آن آواز را
با وجود بعد مسافت و از بعضے حواشی شرح عقائد معلوم میشود که بعد فیما بین چند صد کروه بود
حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی صاحب کرامات متواتره و برکات مشهوره اند در تکمیل
الایمان عقائد مینویسد و وجود کرامت از بعضے صحابه و اولیاء است بطریق شهرت و
تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را در انجا مجال نباشد خصوصاً از بعضے اعاظم
اولیا چنانچه غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی و امثال ایشان رضہ امام عبد اللہ
یافعی گفته است ان کرامات بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها من احد
من الموجودین فی الآفاق اهه و ولی را بعد از موت عزل از ولایت نمیشود چنانچه در تکمیل الایمان
(تحقیق کرامات حضرت غوث رسیده است حد تواتر را و معلوم است بالاتفاق کرامت رسید مثل او کسی
از گذشتگان زمانه ۱۲)
و کتب عقائد تصریح بدان رفته بلکه شهداء و اولیاء زنده اند بحیات معنوی چنانچه
از بیانش گذشته و بعضے از ان مبین خواهد شد انشاء اللہ تعالے و لنعم ما قال المرشد
الکامل والمخدوم الاجل قدس سره ؎ موت ولی هست حیات ابد ؎ قوت امداد نه زو گشت فوت
هیچ خلل نیست ولی را بموت ؎ قوت امداد نه زو گشت فوت ؎ اگر گوئی که سماع ندا
و علم غیب است و آن خاصه باریتعالے است چنانچه حضرت شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر
آیه علم غیب و شنیدن فریاد هر کس از هر جا از لوازم الوهیت گفته اند میگویم که

اولیاء بر بعض مغیبات از کرامات است وحقیقت وثبوت کرامات بکتاب وسنت است

کما بین فی کتب العقائد وغیرہا در در المحتار علی الدر المختار کہ نزد منکرہم باعتبار است

مینویسد قلت بل ذکرہ فی کتب العقائد ان من جملۃ کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات

اھ ودر تشئید گوید فریاد ہر کس از ہر جا وتشنیدن فریاد منتبان سلسلہ علیا بشواہدین حققنا

وآنہم ماشاء اللہ فرقیت بین درغایت بداہت نیست حاجت باقامت برہان وحجت سند

آنکہ در حدیث حصن حصین کہ در مسند بزاز ومصنف ابن ابی شیبہ وکتاب عمل الیوم واللیلۃ

سنی ومعجم کبیر طبرانی مرویست یاعباد اللہ اعینونی واقعست وشراح حصن حصین از عباد

ملائکہ یامسلمانان از جن یا رجال الغیب مراد داشتہ اند وبموجب قاعدہ اصول کہ العبرۃ

اللفظ لا لخصوص السبب محقق فضلاء فخر رہتاذ علماء لاہور وقصور حضرت مولوی

محفوظ لاہوری قادری در رسالہ خود وہم فاضل نودعی محقق المعے مولانا ابوالبرکات

حاجی تراب علے لکھنوی در تدقیقات رشحات ارواح اولیاء نیز مراد داشتہ اند واین

از بعید است نقل عبارت شرح حصن حصین لمولانا القاری علیہ رحمۃ الباری در ینمقام

تمام ومقتضائے مرام است واذا انفلتت دابتہ یقال انفلت الشئی اذا انفلت ونفلت

بمعنی فرت وفی النہایۃ الانفلات التخلص فجاءۃ من غیر مکث فلیناد اعینوا ای اغیثوا

علی اخذہا او اعینونی فی ردہا یاعباد اللہ المراد بہم الملائکۃ او المسلمون من الجن او رجال

الغیب المسمون بالابدال زای رواہ البزار عن ابن عباس رض وروی ابن السنی عن ابن عباس

رض مرفوعا اذا انفلتت دابۃ احدکم بارض فلاۃ فلیناد یاعباد اللہ احبسوا فان للہ

عبادا فی الارض تحبسہ قلت حکی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انفلتت لہ دابۃ

مطلب در بیان سند دوم جواز استعانت از بعید غیر

امام نووی در اذکار نوشتہ کہ حدیث اعینونی یاعباد اللہ مجرب است



مع جماعۃ فانفلتت منا بہیمۃ وعجزوا عنہا فقلتہ حبسہا اللہ تعالی علینا فی الحال بغیر

سبب سوی ہذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار رحکم اللہ مومص ای روی ابن ابی

شیبۃ ہذہ الزیادۃ موقوفا من قول ابن عباس رض وان اراد ونی فی نسخۃ واذا اراد عونا

ای نصرا واعانۃ او معینا ومغیثا فلیقل یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ اعینونی یا

عباد اللہ اعینونی اے یکررہا ثلثا ط ای رواہ الطبرانی عن زید بن علی عن عقبۃ

بن غزوان ان نبی اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال اذا ضل احدکم شیئا او اراد عونا

وہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ

اعینونی فان للہ عبادا لا نراہم وقد جرب ذلک ای وذلک مجرب محقق ط

ای رواہ الطبرانی من حدیث عقبۃ ابن غزوان ایضا قال بعض العلماء اتفقت

علی حسن یحتاج الیہ المسافرون وروی عن المشائخ انہ مجرب قرن بہ انجح ذکرہ میرک اھ

در شرح فارسی حصن حصین للشیخ مولانا ابی الفتح ملتانی رح ہم منقول عشود تا بمنزلہ

برسد شرح عربی گردد واذا انفلتت دابتہ فلیناد اعینوا یاعباد اللہ زہ حکم اللہ

مومص وان اراد عونا فلیقل یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ

اعینونی ط وقد جرب ذلک ط یعنی در مسند بزاز مرویست از ابن عباس رض کہ

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است کہ وقتیکہ حبست کند دابہ شخصے در بیابان

پس باید کہ ندا کند وبگوید یاری کنید بر گرفتن دابہ من اے بندگان خدا تا دابہ من

بدست آید ومراد از بندہائے خدا ملائکہ اند یا مسلمانان از جن یا رجال الغیب

کہ آنہا را ابدال ہی نامند قولہ رحکم مومص یعنے در مصنف ابن ابی شیبہ مرویست

یا دتی دعائیہ موقوف در قول ابن عباس رض ودر کتاب عمل الیوم واللیلۃ

مطلب در بیان سند دوم جواز استعانت از بعید غیر

امام نووی در اذکار نوشتہ کہ حدیث اعینونی یاعباد اللہ مجرب است

ابن سنی مرویست از ابن مسعود رض مرفوعا اذا انفلتت دابۃ احدکم بارض فلاۃ
چون بگریزد سواریے یکی از شما در بیابان
فلینادیا عباد اللہ احبسوا فان للہ تعالی عبادا فی الارض تحبسہ انتہی وحملہ بعض
اے بندگان خدا بگیرید اینرا پس بتحقیق بندگان خدا اند در زمین که میگیرند اورا و محافظت کرده بعض
الشیوخ الکبار فی العلم انفلتت لہ دابتہ وکان یعرف ہذا الحدیث فقالہ حبسہ
شیوخ بزرگ در علم که گریخت از وی ستور ے و او میدانست آن بزرگ این حدیث را پس گفت اینرا
علیہ فی الحال قولہ وان و در نسخہ ایست واذا اراد یعنی در معجم کبیر طبرانی
آنستوار زیرا که وقت
از زید بن علی از عقبہ بن غزوان رض که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده است اگر
خواهد یکی از شما معینے و یاری گرے را در گرفتن آن یا در تحصیل مطلبی دیگر پس باید که
بگوید سه بار این قول را که یا عباد اللہ اعینونی و لفظ معجم کبیر اینست قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا ضل احدکم شیئا او اراد عونا وہو بارض لیس بہا انیس
ای بندگان خدا مدد کنید
چون گم کند یکے از شما چیزے یا خواهد مددگاری و حال آنکه در زمین بیابانست
فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی فان للہ
پس باید که بگوید ای بندگان خدا مدد کنید مرا
عباد الا تروبھم قولہ وقد جرب ذلک ای حدیث مذکور مجرب ست و محقق یعنے در معجم
بندگان خدا اند که شما آنہا را نمی بینید
کبیر طبرانی مرویست نیز از حدیث عقبہ بن غزوان قال بعض العلماء الثقات که
این حدیث حدیثی است نیکو محتاج الیہ بسوے او مسافران و منقولست از مشائخ که این حدیث
مجرب ست که پیوسته باین یافت مطلب اهل انتباه به بینند که درین هر دو شرح
عباد اللہ را و در حدیث عقبہ بن غزوان که در طلب عون ست بر اطلاق خود گذاشته
اند و هم از عون مراد عام تر داشته اند فافہم و در رساله حضرت مولانا محمد محفوظ
نوشته ان الدعاء و الاستعانۃ بجناب الشیخ رض مثل الدعاء الذی ورد فی
تحقیق جواز ندا و طلب عون
الحدیث الذی نقلہ صاحب الحصن الحصین لعلامۃ البرزنجی والطبرانی واذا انفلتت
دابتہ فلینادا اعینوا یا عباد اللہ رحمکم اللہ وان اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی
الحدیث وقال شارحہ مولانا علی القاری علیہ رحمۃ الباری المراد بہم الملائکۃ



والمسلمون من الجن او رجال الغیب المسمون بالابدال انتہی قلت الاولیاء
المنقلون من دار الفناء الی دار البقاء الذین ہم احیاء بالحیوۃ المعنویۃ
المتصلون فی عباد اللہ باعتبار شمولہ وعمومہ للاحیاء والاموات صورۃ قال صاحب
المفاتیح ان العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب لان التمسک انما ہو باللفظ وہو
عام وخصوص السبب لا ینافی عموم اللفظ ولا یقتضیہ اهـ ودر تدقیقات
نفحات مے نویسد واز انجملہ است حدیثی که در حصن حصین مذکورست واذا اراد عونا
فلیقل یا عباد اللہ اعینونی الحدیث وقد جرب ذلک ط یعنی وقتیکه بخواهد یارے
برے گرفتن دابہ یا مطلق پس بگوید سه بار ای بندگان خدا یاری کنید مراد مراد
بعباد اللہ رجال الغیب اند یعنی ابدال یا ملائکه یا جنه مومنه یا ارواح اولیاء
بتحقیق تجربه کرده شده است این و در ظفر جلیل مرقوم است فرمایا ہے آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے که چون کوئی چیز گم کرے یا چاہے مدد او رحال یہ که وہ ایسے
مکان میں ہو که کوئی انیس و ہمنشین اوسکا نہیں ہے پس چاہئی که کہے یا عباد اللہ
اعینونی پس اللہ تعالی کے بندے ہیں که تم نہیں دیکھتے ہو میر کشاہ نے بعض علماء
سے نقل کیا ہے که یہ حدیث حسن ہے اور محتاج ہیں طرف اسکی تمام مسافر
و مشائخ سے روایت ہے که یہ مجرب ہے اسمقدمہ میں اور نزدیک ہے ساتھ
اسکے فتح مقصود پر کذا ذکر الفخر والعلے اهـ مناسب مقام آنست که بجواب
سادس و اوہام متعلقه انحدیث مقبوله علماء عظام که منکرے بے فکر در
مکاتیب خود سوائے رسالہ اثنا عشریہ به ارقام آنہا در ساخته پرداخته آید
ای و مزدنش باقی نماند و ما علینا الا البلاغ المبین واللہ ہو الہادی والمعین

مطلب
در بیان جواز ندا بغیر خدا و استعانت بغیر او در امور عادیہ و جواب اعتراض منکرین

قال اولا اینحدیث ضعیف است سند و بحث مسئله نمیتواند شد قال الهیثمی فیه معروف
یعنی منکر در بعضی نسخ
بن حسان ضعیف اه اقول معروف بن حسن راوی ضعیف و منکر است که منکر از بعد ازین بچند سطور
نوشته و اینه عبارته در فیض قدیر شرح جامع صغیر است ان لله تعالی ملائکة
یعنی عبارت منکر در بعضی نسخ
یسمون الحفظة یکتبون ما یقع من ورق الشجرة تا قوله رواه ابن السنی و الطبرانی
من حدیث الحسن بن عمرو عن ابن حسان عن سعید ابن مردویه عن قتادة عن بریدة
عن ابن مسعود اه و حدیث حصن حصین دیگر است که بزار عن ابن عباس و طبرانی
عن عقبة بن غزوان و ابن سنی عن ابن مسعود رفع روایت کرده اند و حدیث ضعیف
ابن سنی و طبرانی بلفظیکه منکر و غیره من الوهابین از فیض القدیر منقول نمیباشد
در هر دو شرح منقوله بالا اینست و اگر حدیث حصن حصین اختصار اینحدیث فیض
القدیر می بود بالضرور کدام شناح بیان آن نمیفرمود بلکه از عبارتیکه منکر درین
سطور نقل از فیض القدیر میکند و آن اینست وقال جاء فی معناه خبر آخر اخرجه
الطبرانی الخ صراحة مغائرت به ثبوت میرسد چرا که بهمین حدیث طبرانی ماخذ
حصن حصین است کما نقلناه سابقا من الشرحین و اینحدیث غیر آنحدیث است
که در فیض القدیر حکم بضعف آن نموده فتدبر عجب است از دیانت و امانت
این فرقه که بر روات و شرح ثقات احادیث نظر نمیکنند و بوحدت احادیث
مختلفه حکم میکنند و بران طومارها می بندند حالا باید شنید که بیان صحت
و حسن و ضعف حدیث منصب شراح است و حدیث حصن حصین را شارحین معتبرین
بسند بعض علماء ثقات حسن و بروایت طبرانی و دیگر مشائخ محقق و معتبر
حالا امام نووی شارح صحیح مسلم معمول و محدث شیوخ کما فی العلم نوشته اند

در بیان صحت و حسن حدیث حصن حصین



چنانچه از عبارت هر دو شرح منقوله بالا واضح شده و هم بموجب التزام مصنف
حصن حصین که نیارد حدیثی را درین کتاب مگر که صحیح باشد نزد او اینحدیث صحیح است
چه وی از اصحاب ترجیح است و گفتش بصحت و حسن و ضعف احادیث معتبر صریح است
چنانچه مولانا علی قاری در شرح حصن حصین مینویسد علی انی لم اجعل هذه الرموز
الا لعالم یرید بنفسه عن التقلید و هذا من غایت تواضع الشیخ و نهایة الصفاء و الا
فهو من اهل التصحیح و من طبقة ذوی الترجیح کما یعلم مرتبته من تصحیح المصابیح فاذا حکم
بحدیث انه صحیح او حسن او ضعیف او موضوع فکلامه معتبر عند ارباب الحدیث فانه
امام فی فن علم الحدیث و کذا فی قراءة کلام القدیم اه و همدرین شرح مسطور است
او المتعلم یتعرف صحیح الکتاب ای یطلب معرفة صحیح الکتاب و هی التی التزم صاحبها
انه لا یاتی فیها الا بحدیث صحیح عنده اه و در شرح فارسی مذکور است علی انی لم
اجعل هذه الرموز الا لعالم یرید بنفسه عن التقلید مشائخ فرموده اند که این مقوله
از غایت تواضع و نهایت انصاف شیخ محمد جزری است رحمه الله تعالی و اگرنه این
شیخ از اهل تصحیح است و از طبقه اصحاب ترجیح و حکم او بصحت یا حسن یا ضعف یا وضع
حدیثی از احادیث معتبر است نزد محدثان که امام است هم در علم حدیث و هم در علم
عبارت بعضی نسخ منکر و قوله
عبارت بعضی نسخ منکر
اشارت الی قوله و این کتاب التزام کرده است مولف رحمه الله که نیارد در ان
مگر حدیثی را که صحیح است نزد او اه چون اینقدر مختصر از صحت و حسن حدیث مبحوثه
بر خاطر عاطر سامعین گردید به یقین خواهند گردید که مقوله منکر سبحان الله
عبارت بعضی نسخ منکر
حدیث اعینونی یا عباد الله را صحیح گفتن که احدی از ارباب حدیث آنرا بصحت
معنون نکرده اند بلکه بر یک تضعیفش همه اتفاق اند و دیانت و امانت

بعید مینماید اھ بلا ریب ناشی از ذنارت وغباوت است علیل الافهام شده
من علل الاحسام لیت شعری مراد از هریک کدام محدثین اند آنچه منکر صاحب
تضعیفش صرف از فیض القدیر تحریر ساختند وآنهم به نقل از رسائل وما بیده خزابه
پرداختند جوابش همان بود که شنیدند ودندان شکنی خطائش آنکه دیدند اکنون
سوق مقال بفرض محال است یعنی اگر کسے از اهل علم انحدیث حصن حصین را ضعیف
گوید مضائقه ندارد چه ما را اسناد صحت وحسن آن از منقولات سابقه کافی ووافی
است اما نمیدانم که بعضے محدثین در روایت بعضے احادیث صحیحین هم تکلم وجرح
نموده اند چنانچه شیخ محقق عبد الحق در شرح سفر السعادت بنقل از امام بن الهمام
مینویسد زیرا چه تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری روات
که سالم نگشتند از جرح وهمچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شد در ایشان اھ
قال پس از تمام حدیث ثابت شد قطعاً که مراد ملائک اند که وقتیکه خود حدیث مصرح
مراد باشند احتمال را کجا گنجایش ماند اھ اقول در اینکلام بر شراح حصن حصین که بالاتفاق
علماء اعلام اند بنابر ذکر احتمالات ثلثه ومراد بعباد الله مطعن وخادش کلامے است آن بزرگوار نیند
بلکه فهم قاصر خودش مطعون است چرا که مراد ملائکه از عباد الله در حدیث فیض القدیر
ودر حدیث حصن حصین عباد الله بعموم خود است وعموم بالضرور مقتضے احتمالات
وسابق مبین شد که حدیث حصن حصین بحدیث فیض القدیر در الفاظ وروایت
مغائرت است وقاعده العبرة لعموم اللفظ را فراموش ننمود که انسیان موجب
للنقصان مثل مشهور وسائر است قال در شرحی از شروح حصن حصین یافته نشده
که احدی از شراح این احتمال کرده بلشد که مراد از عباد الله ارواح کاملین اولیا را است اھ



اقول حضرات شراح بدیگر احتمالات مطعون گشتند اگر صراحت این احتمال کردندے
نزد منکر که تابع هوا است ملعون شدندی از علماء دیگر بموجب قاعدهٔ اصول که تصریح
بدین احتمال نشنیده به آن کجا گرویده بلکه قال حافظ محمد محفوظ صاحب که نامش از کسے
نشنیده ودور کتابے ندیده ونه صاحب تصانیف مشهوره اند از هیچ یکے از شراح حصن
حصین نقل نفرموده که این احتمال بعید نوشته باشد اھ اقول از اباء واجداد منکر
که از اجله اصحاب استقامت وارباب کرامت بودند منقول است که این رساله را از معتمات
ومستندات عظمی می انگاشتند آری کیسکه بمقوله انا خیر منهم قائل باشد واز طریقه
آبائی کرام که علماء واولیاء عظام باشند منحرف ومائل چرا آنرا اساس الاعتبار
ومدیم الاشتهار نداند طرفه تماشاست که برائے او خال انبیاء واولیاء در من دون الله
قاعدهٔ العبرة لعموم اللفظ را شب وروز حفظ جنان وورد زبان میدارند
در اینجا از ان اغماض نموده کان لم یکن می انگارند واه واه گاهی چنین شوره
سری وگاهی چنین بے نمکے مخفی مباد که نزد منکر مراد از عباد الله ملائکه اند واستعانت
بانها بحکم حدیث جائز میداند چنانچه در این سطور جابجا مینویسد پس باید شنید که
ملائکه روحانی اند کما فی التفسیر الکبیر واعلم ان علی کلی القولین فهذه الارواح
ملکوتیة شرقة الهیئة خیرة سعیدة وهی المسماة بالصلحین من الجن وبالملائکة
وتلک مظلمة شریرة شقیة وهی المسماة بالشیاطین اھ وهمدرین تفسیر در ذیل
قوله تعالی ان ابلیس ہل کان من الملائکة نوشته است ولان من المشهور انه
لم یکن من الملائکة روحانیون اھ ودر تفسیر عزیزی در بیان اصول وکلیات
نوشته وروح یا نیک محض است وآنرا فرشته گویند باید محض وآنرا شیاطین نامند

یا مختلط از نیک و بد و آنها دو قسم اند جن و ارواح بنی آدم اھ در نصوص استعانت
از ارواح کاملین که بموجب بیان تفسیر عزیزی در معنی آنست واذ قال ربک للملائکۃ
انی جاعل فی الارض خلیفہ روح را علم بہ قواعد کلیات و قصد و اختیار از ملائکہ مشتبہ
و بسیار بہت چرا جائز نباشد اگر گوئی کہ ملائکہ بحکم الٰہی برائے استعانت مامور اند گویم
مدبر بودن ارواح صلحا و کملا ہم از بعضے تفاسیر بر صدر مسطور قال پر بدیہی است
کہ مراد از اعینونی یا عباد اللہ طلب عون بفعل اختیاریست چرا کہ در حدیث بصیغہ عبارت از بعضے مکاتیب منہ
شرط و جزا داقعست الی قولہ و افعال اختیاریہ مذکور از دادن آب و نان و
پارچہ قطعا از ارواح متصور نیست پس احتمال آنکہ مراد از عباد اللہ در حدیث ارواح
کاملین اولیاء اللہ باشد محال اھ اقول اولا دعوا پر بدیہی را بدلیل ثابت کردن
نزد اطفال مکتب سخریہ شدنست و ازہمین قماش است سخنان بیطائفہ مبتدعہ در
رسائل مستحدثہ و ثانیا مراد از استعانت از ارواح اولیا طلب آب و نان تصویر
کار گرسنہ چشمانست آری ؎ تشنہ در خواب آب می بیند ؎ و نزد اہل سنت
ارواح اولیاء بر انجاح مطالب بدعا و التجا دہم بر القاء فیوض بالہمیہ قادر
باقدار خدا جل و علا از منقولات ماسبقہ ہمین یک سطر تفسیر عزیزی حفظ باید کرد
کہ جواب ردود و ابطال این اوہام خام کافی و وافی است و اوسیان تحصیل کمالات
بالہمی از انہا می نمایند و ارباب حاجات و مطلب حل مشکلات خود از انہا
طلبند و می یابند اھ قال اگر بفرض محال از عباد اللہ این مراد داشتہ آید پس عبارت یعنی نگاہ بمنہ ۱۲
متناقض شود بہ بسیاری از آیات قطعیہ و احادیث صحیحہ اما آیات پس
وایاک نستعین و اما احادیث فاذا استعنت فاستعن باللہ اھ اقول و



استعانت از ملائکہ کہ منکر قائل آنست تناقض ہم ثابت است معاذ اللہ کہ احادیث صحیحہ
مذاکرہ مصداق و ما ینطق عن الہوی است منافض قرآن شود و سابق مذکور شد کہ مراد
استعانت از ایاک نستعین و امثالہ حقیقی مختص باو سبحانہ است و استعانت مجازی از غیر جائز
آیت و حدیث فقد کر آمدیم بر سر ایراد باقی اسناد سند سیوم آنکہ حضرت شاہ عبد العزیز صاحب
در رسالہ عزیزیہ نوشتہ اند کہ استمداد بہ اہل قبور از نزدیک و دور جائز است و ہذہ عبارتہ
لمضاء استمداد از اموات خواہ نزدیک قبور باشد خواہ غائبانہ اگر بہ بیطریق است
کہ یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواہ و شفیع من شو پس ظاہر جواز
آنست زیرا کہ در نصوص شرکے نمی آید مانند استمداد از صلحا بدعا و التجا در حال
حیات اھ کذا فی الدقیقات الرائحات و حضرت شاہ رفیع الدین صاحب برادر
شاہ عبد العزیز صاحب کہ حضرت ایشان در تفسیر عزیزی بمدح آنہا پرداختہ اند برادر
فضائل آئین بکمالات آگین شیخ محمد رفیع الدین سلمہ اللہ تعالی و زادہ فی الدنیا عبارت تفسیر عزیزی ۱۲
والدین فتوحا و برکات متواترا و متوالیا اھ در رسالہ اسرار المحبت نوشتہ اند
المحبۃ مع الاحیاء الحاضرین نافعۃ عاجلا و آجلا و اما مع الاموات فنافعۃ فی الآجل
فقط بشرط الاہلیۃ و الایمان و اما فی العاجل یشترط دوام التوجہ و تخلیۃ القلب عن
ما سوی اللہ بشرط اہلیت طالبان ۱۲ و مداومۃ ذکرہ و کثرۃ النداء لہ و الہ معہ بارسال الثواب الیہ
و الاحسان الی اہلہ فتلک کثیرا ما یفتح باب الاویسیۃ و یعطی منفعۃ الصحبۃ اھ
ازینجا ثابت شد کہ محبت بہ اموات خواہ حاضر باشند خواہ غائب نفع آن در دنیا
بہ بیطریق حاصل آید کہ مدام در خلوت متوجہ بدایشان باشند و ذکر و ندا بنام ایشان
بسیار کنند و ثواب طعام و کلام بہ ایشان برسانند و بہ اولاد و احفاد شان احسان

نمائید پس ازین امور اکثر اویسیه را نفهم میرسد اگر گوئی که در عبارت رساله عزیزیه
استمداد از احیا مشبه به است و این استمداد در حضور میباشد و مشبه که استمداد به اموات است
چرا غائبانه جائز داشتند گویم سر در این آنست که بعد از موت برفع علائق و عوائق
بدنیه دنیویه علم روح اکمل و اتم میگردد بدینجهت بعد مسافت مانع توجه روح بمستمد
نمیشود و در تفسیر عزیزی تحت ان کتب الابرار لفی علیین نوشته اند و مقام
علیین بالا ر هفت آسمان است الی قوله و ارواح نیکان بعد از قبض در انجا
میرسند و مقربان یعنی انبیا و اولیا دران مستقر می مانند و عوام صلحا بعد
از نویسانیدن در سانیدن نامهای اعمال برحسب مرتب در آسمان دنیا یا در میان
آسمان و زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقے بقبر نیز این ارواح را میباشد
که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس
میگردند زیرا که روح را قرب و بُعد مکانی مانع این دریافت نمیشود اهـ اگر گوئی
که ازینجا توجه روح با وجود بعد مسافت بقبر خودش ثابت شد و توجه روح
مستمدین در ینجا مذکور نیست میگویم که غرض همینست که روح را قرب و بُعد مکانی
مانع دریافت نیست و این بالقطع ثابت شد و توجه پیران کبار بمریدان خود
از قریب و بعید هم ثابت است در شرع چنانچه حضرت قیوم زمان دستگیر دوجهان
مظهر کمالات خفی و جلی جناب شاه غلام علی دهلوی قدس سره در مقامات
مظهریه در فصل بیان نسب شریف از حضرت غوثیت منزلت جناب شمس الدین
حبیب الله میرزا مظهر جانجانان شهید قدس سره نقل میفرمائید و هذه عبارته
هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در میان می آمد صورت مبارک ایشان

مطلب دوم ذکر توجه پیران کبار بمریدان از قریب و بعید ثابت است



حاضر میشد بارها ایشانرا بچشم سر دیده ایم و التفات ها بحال خود یافته اهـ و هم
درین کتاب بسطاست میفرمودند التفات حضرت غوث الثقلین رض بحال
متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات
نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه
نقشبند بحال معتقدان خود مصروفست یعنی معلمان در صحرا با وقت خواب اسباب
و اسپان خود در حمایت حضرت خواجه میسپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان
میشود در بینباب حکایات بسیار تحریر آن باطالت میرساند اهـ سند چهارم آنکه
جواز ندای استمدادی بصاحب ولایت با وصف بعد مسافت از فائده که علامه
ابن عابدین رح بر هامش رد المحتار علی الدر المختار نوشته است مستفاد میشود
عبارتش اینست و قد رأیت الزیادی ان الانسان اذا ضاع له شئی و اراد ان
یرده الله تعالی فلیقف علی مکانٍ عالٍ مستقبل القبلة و یقرء الفاتحة و یهدیها
ثوابها للنبی صلے الله علیه و آله وسلم ثم یهدی ثوابها لسید احمد بن علوان و یقول
یا سید احمد یا ابن علوان ان بتردّ علیّ ضالتی و الا نزعتک من دیوان الاولیاء
فان الله یرد علی من قال ذلک ضالته میرکته اجهوری مع زیادة کذا فی شرح
منهج للسدادی رحمة الله علیه اهـ بگوش هوش باید شنید که این ثقه صاحب
کتاب فقه به نقل از علماء اعلام مینویسد که مالک چیزگم شده برائی حصول
مفقود بعد از رسانیدن هدیه فاتحه و درود حضرت سید احمد بن علوان را
ازو رد نداکند و در رد ضالهٔ خود از ایشان استمداد جوید حقتعالی میرکت
نام ایشان گم شده را بمالک برساند در بینوقع اطلاع بر حال و شان حضرت

مطلب سوم جواز استمداد از احیا و غائبان از قریب

درین مطلب سند چهارم جواز استمداد غائبان از قریب
بعد از ذکر این فقیر حضرت سید احمد بن علوان را
ذکر کردن حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی
حضرت وجودی نائل از حضرت
حضرت شاه غلام علی دهلوی
حضرت شاه محمد اسحاق دهلوی
حضرت شاه محمد یعقوب دهلوی
حضرت شاه محمد نور

احمد بن علوان مناسب مکان است مولانا ابو الفرح محمد فاضل الدین وثیاله
قادری در بیان الاسرار شرح قصیده غوثیه نوشته است اقول لابد ان یعلم ان
الشیخ احمد البدوی من مریدی الشیخ الاجل السید عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه
وارضاه عنا کان اولا یقطع الطریق تاب علی ید الشیخ الاجل حین توجه الی بغداد
لتحصیل العلوم بمرکة صدقه فیما کان له من اربعین وثمانیر محیطة تحت ابطه والقصة
مشهورة اهـ انتباه ازین بیان وجه ندانجضرت سید احمد بن علوان بر دیگر ارباب
فضائل نشان مخفی ومحتجب نخواهد بود اگر گوئی که طلب گم شده از سید احمد چه معنی
دارد گوئیم نیست الا نیست که از جناب خدا باستدعا مطلب من دنا یند واگر ازین
کرامت گم شده بسلامت نرسید بولائت ایشان نخواهم گردید حق جل وعلا برای
ابرار شان مفقود موجود گرداند ودر حدیثی که ترمذی آنرا صحیح وحسن گفته در
وصف اولیا وارد شده لو اقسم علی الله لابره اهـ ودر بیان الاسرار مسطور است
قال شیخ مشائخنا العلامة العینی خاتم محققی الحنیفیة واذا کان مرجع الکرامات
الی قدرة الله تعالی کما تقرر فلا فرق بین حیاتهم ومماتهم فانها بحض خلقه وایجاده
لها اکرمهم بها واجراها علی ایدیهم وبسنتهم فتارة یدعی بهم وتارة بالتوسل الی
الله تعالی بهم ولیس لهم مشارکة للباری سبحانه البتة فلا یظن بمسلم ولا بعاقل
توهم ذلک وضللا عن اعتقاده اهـ حالا مناسب است باصلاح دوسه کج فهمی منکرین
سبحان بعضی مکاتیب کج رو برخی ازان گذشته نوشته اول آنکه قال در حاشیه
(عبارت بعضی مکاتیب منکرین) بهیچ عبارت یافته میشود که کسی بمناسب باب بر حاشیه کتاب نوشته وعملیات را در
اعتقادیات دخل دادن ناشی است از عدم دریافت اهـ اقول شاید در جنتم



این عبارت لفظ منه که علامت حاشیه مصنف است ملاحظه ننموده اند که بدیگر
کسے منسوب فرموده اند پر ضرور است معالجه ضعف بصر درین بین مبادا که رفته
رفته رساند ببر حد عین غین آیا عملیات معموله ومرویه ثقات ناجائز وبے اصل باشند
که استناد بدان نامعقول شود دوم آنکه قال رد گم شده جناب حضرت احمد بن علوان
است که ایشانرا بچنین میگویند اهـ اقول بیت (شنیدم بعضی مکاتیب) بر صدر مذکور شد وحب مسهل یکیط
تفسیر عزیزی بنابر دفع مادهٔ سوء انکار بتکرار مسطور سوم آنکه قال حک کردن
نام از دیوان اولیا اگر از اختیار سائل است چرا از احمد بن علوان استمداد (شنیدم بعضی مکاتیب) میکنند
وحک کردن نام از اولیا از اسلام دور کردن است که اولیا مومن اند بدلیل الله
ولی الذین امنوا ورضی کفر غیر خود کفر است بانیعبارت واهی سند گرفتن موجب
تباهی است اهـ اقول از معنی اینکلام وینیت مرام که بالا مذکور شد جواب این
مقوله نافرجام باید فهمید واطلاق ولی بر مومن باعتبار نعت است ودر عرف
ولی کسی را گویند که موظب باشد بر طاعات ومجتنب از معاصی ومحرمات ومعرض
از انهماک در لذات ومباحه شهوات کذا فی شرح الفقه الاکبر وتکمیل الایمان
ودر تفسیر عزیزی مرتبه ولائیت را سوم مرتبه تقوی گفته در یصورت بالفرض
الرحک نمودن نام از اولیاء مراد باشد تا هم از انکار ولائیت عرفی انکار
ولائیت لغوی که ایمان است لازم نمی آید کفر ورضا بکفر کجا است افسوس بقصور
فهم خود معترف نشدن وعبارت کتاب مستند خود را واهی واستناد آنرا موجب
تباهی گفتن سند مستند است منصفرا بر بطالت وضلالت کبرائی این
فالحمد لله والمنة که بر دو قول اول رساله اثنا عشریه جواز یا شیخ عبد القادر

در بیان معنی ولی

شیئاً للہ ثابت و محقق شد حالا در ابطال باقی اقوال آن شروع کرده آید و بخدا
توفیق **قولہ** چہ اختیار و ملک و تصرف از میت مرتفع است اھ گفتگو در استمداد و
استعانت است از ارواح اولیا و ارواح میت نتوان گفت موت صفت
بدن است و موت بدن مستلزم موت روح نیست و در حدیث شریف آمده که انا خلقتم
للابد و لا تموتون بل تنقلون من دار الی دار بلکه شعور و ادراک ارواح بعد از
فوت صافتر و روشنتر میباشد تفصیل اینهمه که گفتم هر چه تمامتر در تفسیر کبیر و تفسیر
عزیزی و دیگر کتب دینیه موجود است آری بعضی متکلمین معتزله بموت
ارواح بالفعل قائل اند و در تفسیر کبیر گوئید که مذهب اینان نزد اهل سنت بوجوه
باطل است و حیات ارواح به قران و حدیث و عقل ثابت فوجب المصیر الیه بخوف
اطناب اصل عبارت این کتاب مرقوم نشد من شاء فلینظر فیه تحت قوله تعالی
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا و هم مولانا جلال الدین سیوطی در (یعنی تفسیر کبیر ۱۲)
شرح صدور از طائفه متکلمین موت ارواح حکایت نموده آنها را منسوب
الی المعتزله فرموده و هم جماعه را از فقهاء اندلس قائل بانقول گفته در حق
اینان مینویسد و قد استنکر العلماء لهذه المقاله حتی قال سحنون ابن سعید
(بتحقیق صحت انکار کرده اند علماء بر انقول تا که گفت امام سحنون
وغیره هذا هو قول اهل البدع اھ **قوله** در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری و طحطاوی
(و دیگر علماء که انقول بدعتیانست ۱۲)
و رد المحتار و در المنتقی مرقوم است ان المیت لا یملک و من اعتقد ان المیت یتصرف
دون اللہ فقد کفر اھ و ترجمه این عبارت در فهرست مطالب بانجوجه نموده یعنی میت مالک نیست
اعتقاد کند که میت تصرف میکند این اعتقاد کفر است اھ در پرده مباد که علماء و اولیا هیچ خلاف تصریح نموده اند که
اولیاء و قبور شان بهتر است در نقل همه از ایشان بحوالات مقالات بهتر است از آنحضرات که منکر و نیز ساله از ایشان جای بجای میگیرد

مطلب در بیان آنکه قائل بموت ارواح منقلب است



منقول میگردد مولانا علی قاری رح در مرقات شرح مشکوة باستناد از امام نووی
(تحت حدیث مسلم نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ۱۲)
رح شارح صحیح مسلم مینویسد و قد قسم النووی الزیارة الی اقسام متعددة تا قول وے
(بتحقیق تقسیم نمودن زیارت قبور را امام نووی باقسام بسیار)
و اما النحو الدعاء فتن لاهل الخیر لان لهم فی مزارهم تصرفات و برکات لا یخفی مدد ها
(از زیارت قبور برائے طلب دعا باشد پس آن زیارت صلحین است چرا که اشیا را در مزارهم تصرفات و کرامات بیشمار اند ۱۲)
و لا یحصر عددها اھ و شیخ محقق عبد الحق رح در ترجمه مشکوة میفرماید و یکے از مشائخ
عظام رحمه اللہ گفته دیدم چهار کس را از مشائخ که تصرف میکنند در قبور خود مانند
تصرف ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلی و دو کس
دیگر را از اولیاء شمرده و مقصود حصر نیست آنچه دیده است و یافته است گفته الے
**قوله** و به تحقیق ثابت شده است به آیات و احادیث که روح باقیست و او را علم
و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانے
در جناب حقتعالی ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات
و تصرف در اکوان حاصل است اھ و هم مثل این در تکمیل الایمان عقائد نوشته است
مولانا و مخدوم مخادیمنا حضرت شاه عبد العزیز رح در تفسیر عزیزی نوشته اند
(یعنی از خواص اولیاء اللہ را که آله جارحه تحمیل و ارشاد بنی نوع خود
گردانیده اند و در بخالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت بکمال
وسعت مدارک آنها مانع توجه بایشان نمیگردد اھ حضرت مولانا قاضی ثناء اللہ (یعنی عالم رزخ ۱۲)
الی پتی رح در رساله تذکرة الموتے رقم نموده اند و اولیاء هم در جسم شهدا اند
جهاد با نفس خود کرده اند که جهاد اکبر است الی **قوله** و ارواح ایشان از زمین
(یعنی دنیا ۱۲)
و آسمان و بهشت هر جا که خواهند میروند و دوستان و معتقد از او در دنیا و آخرت مدد گاری
فرمایند و دشمنان را هلاک مے نمایند و از ارواح بطریق پیوسته فیض باطنی میرسد اھ

و در تفسیر مظهری گفته اند که تصرف اولیا در قبور بتواتر ثابت است فائده

در کتب عقائد مبین است که تواتر مفید یقین است و مولانا امام الائمة صاحب المنة

علی جمیع الامة جلال الدین سیوطی در شرح صدور در نقل از فتاوی جلیل القدر امام ابن

حجر رح میفرمائید و قال الحافظ ابن حجر فی فتاواه ارواح المومنین فی علیین

و ارواح الکفار فی سجین تا قوله و مع ذلک فهی ماذونون لها فی التصرف

باذن الله تعالی کما فی الاحادیث الصحیحة و ایضا فقد ثبت ان الارواح

لا تبلی و ان الاجساد تبلی فاذا بلی الجسد لم یمنع ذلک من بقاء الروح

و تنعمها او عذابها و ان کان ذلک یختلف بحسب المراتب کما ان الاجساد

فی الدنیا کذلک انتهی قلت و یؤیده ما ذکره ابن الاثیر فی التصرف مع کون المتصرف

فی السیر انتهی قلت و یؤیده ما ذکره ابن الاثیر فی التصرف مع کون المتصرف

علیین ما اخرجه ابن عساکر من طریق ابن اسحق قال حدثنی الحسین بن عبید الله

بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مرنی جعفر

یقتفی نفر من الملائکة له جناحان الحدیث اه و لواب محمد قطب الدین

شاگرد مولوی محمد اسحق دهلوی که از جمله مقتدایان منکران در مظاهر حق ترجمه

هندی مشکوة نوشته است اور کہا امام نووی نے کہ زیارت کیتی قسمین ہے

ایک تو الی قبوله اور تیسرے برکت حاصل کرنیکی لئے ہی پس وہ زیارت اچھی

لوگونکی قبرونکی ہی اسلئی کہ اون کے لئے برزخ مین تصرفات اور برکات ہین پیشوا

بارگاہ کہ نزد منکر اعتقاد تصرف میت کفر شد لامحالہ این جماعه عمده مفسرین و زبده

محدثین و اسوهٔ فقهاء معتبرین که معتقد تصرف میت اند نزد منکر کافر اند نعوذ بالله

الرحیم من هذا الضلال العظیم سبحان الله در سند اولین تکفیر مومنین کاملین کرد

و باز این رساله را وسیله عفو جرائم خود شمردن کار همین مفتی مخطی است

چنانچه مدعیا جز سرسوا نه نوشته ۱۲

سه بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ❊ و سر درین آنست که فرقه وهابیه

خرابیه نجدیه قرینه را اعتقاد آن است که مومن آنیم و بس و مخالف عقائد ما

---

چه از کهه و مهه مشرک اند و قتل عامه و علماء اهل سنت مباح است چنانچه علامه ابن عابدین

در رد المحتار در باب البغات مینویسد کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوهاب

الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین الشریفین و کانوا ینتحلون مذهب

الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و

استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علمائهم حتی کسر الله تعالی شوکتهم و خرب

بلادهم و ظفر بجیوشهم عساکر المسلمین عام ثلث و ثلثین و مائتین و الف اه مسله فقهیه در

حدیث آمده است که هر که دیگریرا کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل

کافر گردد و کذا فی تکمیل الایمان و مالابد منه و غیرهما من کتب العقائد و الفقه اے

حبیب اینقدر غلبه بر حیا و بیخوفی از خدا جل و علا باری چرا ست آیا قیامت نیامدنی

است و سوال از اقوال و افعال ناشدنی نکرده انصاف را کار فرما که در نصوصیت

حال کار چه خواهد بود ❊ بین که از که گستی و با که پیوستی ❊ اگر در نیوقت که عنان

مالک دست است ازین اجتناب فتوی و تکفیر اهل تقوی و انکار بر ارباب هدی

تائب آئی شاید فردا صور مثالیه اعمال خود را ملاحظه خواهی کرد و بحقیقت

حال خواهی برد ❊ که باکه باخته ام عشق در شب دیجور ❊ اگر گفته شود که کفر

اعتقاد تصرف میت از عبارت کتب فقه ثابت است بیچاره مجیب چه ملامت گویم

معاذ الله که از عبارت کتب فقه کفریت این اعتقاد ثابت شود و این عبارت

نزد موحدی منکر گردد چرا که دعوا منکر نفی تصرف از میت علی الاطلاق خواه دون الله باشد خواه

بامر الله و در عبارت کتب فقه نفی تصرف مطلقا ثابت نشود کما لا یخفی علی من

له ادنی مسکة و معنی دون الله از تفسیر باید شنید اما دون فهو ادنی مکان

چنانچه پوشیده نیست

من الشئ الدون وهو الدنی الحقیر ودون الکتب اذا احمقها لان جمیع الشئ
ادناه وبعضها من بعض ویقال هذا دون ذلک اذا کان احط منه قلیلا ودونک
هذا اصله خذه من دونک ای ادنی مکان منک فاختصر ثم استعیر هذا اللفظ للتفاوت
فی الاحوال فقیل زید دون عمرو فی الشرف والعلم ثم اتسع فاستعمل فی کل تجاوز
الی حد قال الله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المومنین
ای لا یتجاوزون ولایة الکافرین اه چون این تحقیق گوشزد گردید حالا معنی
عبارت باید فهمید یعنی هرکه اعتقاد کند که میت تصرف نماید متجاوزا عن الله
یعنی بالاستقلال وبدون امر قادر ذو الجلال پس این اعتقاد کفر است اه
که کسی از علماء نامدار مسلمانان دیندار این اعتقاد کند وعلماء اهل سنت که تصرف
میت معتقدند آن تصرف بامر واذن الله تعالی میدانند چنانچه از بعضی نقول
منقوله صدر صراحة معلوم میگردد اگر ازین بیان کافی تشفی شافی نشود
عبارت ترجمه شیخ عبد الحق که عبارت کتب فقه را هم ترجمه است بگوش هوش باید شنید
نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف ومستبد وقادر اند بی تو حید
حق والتجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام جاهلان وغافلان اعتقاد دارند وچنان
میکنند آنچه حرام ومنهی عنه است ودرین از تقبیل قبر وسجده مر آنرا ونماز بسوی
وی وجز آن از انچه نهی وتحذیر واقعشده است این اعتقاد واین افعال ممنوع
وحرام خواهد بود وفعل عوام اعتبار ندارد وخارج از مبحث است وحاشا از علماء
شریعت وعارف باحکام دین که اعتقاد کند این را اه وایضا فیها اولیاء
کرامات وتصرف در اکوان حاصل است وآن نیست مگر ارواح اشیاء از ارواح

باقی اند ومتصرف حقیقی نیست مگر خداوند عزوجل وهمه بقدرت اوست اه وبا
همه تحقیقات انیقات مدعی فهم سخن گر نکند گو سر وسنگ ومنکر بها در
ترجمه این عبارت لفظ دون الله را خورده وکالعدم شمرده صریح است
در تردد او تصرف میت بهر وجه که باشد مرتفع واعتقادش کفر ومعتقد آن کافر
عادت دیگر علماء این فرقه آن بود که الفاظیکه منافی مطلب آنان بودی از عبارت
منقوله ترک نمودندی چنانچه بر ناظرین رسائل وما بیه مخفی نخواهد بود مگر در شان منکر
این عبارت چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد رسد آید که لفظ
عبارت منقوله را به وقت ترجمه ساقط نماید وجهال را فریب دهد ودر تغلیط
او اندازد اللهم اهد نا وایاهم الی الصراط المستقیم قوله وبر بدیهی است که اختیار
تصرف وملک منافی موت است اه بطلان این کلام بر ناظرین منقولات
سابقه اظهر من الشمس وابین من الامس گردید قوله در تفسیر فتح العزیز متعلق
بقول شیخین میفرمائید که استعانت یا به چیزیست که تو هم استقلال آن نکنی اه در تفسیر
این استعانت یا بچیزیست الخ آوردن کاف بجای واو تحریف است پوشیده
نماند که این عبارت را هم باید ما منکر هیچگونه تناسب وتلازم مینیست چرا که در سیاق کلام
آغاز تا انجام از کفریت وعدم جواز استعانت از ارواح اولیا نه نشان است
نام بلکه خود حضرت شما صاحب درین تفسیر بچند مقام جواز ومشروعیت
آن ثابت فرموده اند چنانچه شمه ازان بر صدر مصدر شد شاید منکر لفظ
واو در این عبارت دیده غره گردیده وای برین نهمید بدو وجه اولا آنکه نمی فهمد
که صورت مراد بودن ارواح اولیا ازین لفظ ومشروعیت استعانت از ارواح

او لیا بالضرور در بن عبارت وعبارات مصرحه جواز آن تناقض واقعشود آری
رفع صورت تناقض وتباین از کلام علماء اعلام لازمه همت والا بهمت فضلای
عظام است هیچدانان بجذبه که امتیاز در گوهر بهیه وگوبر ردیه نمیتوانند معذورانند
بل اگر مودا همیصرعه ✻ تو مرد سخن بیستی گوش باش ✻ شوند هم غنیمت است وثانیا
آیا مشرکین به اولیا گرویده اند که استقلال ارواح اولیا در مدارک مشرکین جا
گرفته است اگر گوئی مراد از لفظ ارواح واقع اینکلام چه تصور بده آید میگویم
مراد ازین ارواح نور وظلمت متعلقه باجسام نجوم است که معبود مشرکین در
مدارک شان مستقلین اند و ایمعنی از عبارت تفسیر عزیزی که بچند سطور از ینعبارت
بالاتر است در بیان عبادت مشرکین زر وسیم ودرخت پیپل وتلسی وغیره
ثابت میشود عبارت تفسیر کبیر که عبارت تفسیر عزیزی بمنزله ترجمه آن است
ودرینجا نقل مینمایم تا شبه بکلی زائل گردد وتسلی شود واعلم ان المشرکین طوائف
لان کل من اثبت شریکا لله فذلک الشریک اما ان یکون جسما واما ان لا
یکون اما الذین اثبتوا شریکا جسمانیا فذلک اما ان یکون جسما من الاجسام
السفلیته اومن الاجسام العلویته اما الذین اثبتوا الشرکاء من الاجسام
السفلیته فذلک الجسم اما ان یکون مرکبا اوبسیطا اما المرکب فاما ان یکون
من المعادن اومن النبات اومن الحیوان اومن الانسان اما الذین اثبتوا
الشرکاء من الاجسام المعدنیته فهم الذین یتخذون الاصنام اما من الاحجار
اومن الذهب اوالفضته ویعبدونها واما الذین اثبتوا الشرکاء من الاجسام
النباتیته فهم الذین اتخذوا العجل معبودا واما الذین اتخذوا الشرکاء من

فهم الذین قالوا عزیر ابن الله والمسیح ابن الله واما الذین اتخذوا الشرکاء من الاجسام البسیطته فهم الذین یعبدون
النار وهم المجوس واما الذین اتخذوا الشرکاء من الاجسام العلویته فهم الذین اتخذوا الشمس والقمر والکواکب معبودا ویضیفون
الیها وهم اکثر المنجمین واما الذین اتخذوا الشرکاء من غیر الاجسام فهم ایضا طوائف
الطائفة الاولی الذین قالوا مدبر العالم هو النور والظلمته وهم الثنویته والطائفة
الثانیة الذین قالوا الملائکة عبارة عن الارواح الفلکیته ولکل فلک روح
معین من الارواح الفلکیته یدبره ولکل نوع من انواع العالم روح فلکی
یدبره یتخذون لتلک الارواح صورا وتماثیل یعبدونها وهم عبدة الملائکة الطائفة
الثالثة الذین قالوا للعالم آلهان احدهما خیر والآخر شریر وقالوا مدبر هذا العالم
هو الله وکل ما فیه من الشرور فهو من ابلیس اه ازینجا بخوبی واضح شد که روحانیات
فلکیه ملائکه اند وارواح بنجوم غیر آنند **قوله** واصل دلیل در منع استعانت کریمه
ایاک نعبد وایاک نستعین است الخ اگر از منع استعانت عدم جواز استعانت
مستقله وغیر مستقله مراد است باطل است چه خود منکر جواز استعانت غیر مستقله
غیر حقتعالی از تفسیر عزیزی نقل نموده است واگر عدم جواز استعانت مستقله مراد
است مسلم است هیچکس از علماء اولیا استعانت مستقله نمی نمایند پس این آیت
شریفه هم دلیل بر عدم جواز استعانت مجازی از ارواح اولیا نمیشود و بر مدعای
منکرین نمیگردد و تحقیق متعلقه کریمه وایاک نستعین بر بنطریق است که تقدیم مفعول
در ان نزد اکثر بنا بر حصر است چنانچه در عامه تفاسیر مفسرات و بعضی علماء معانی
همین گفته اند که این تقدیم بجهت رعایت مناسبت حرف اخیر آیات است یعنی
حرف اخیر رب العلمین والدین نونست بدین رعایت ایاک را بر نستعین مقدم فرمود که

که حرف اخیر درین آیت هم نون باشد در مطول منویسد والتخصیص لازم للتقدیم
غالباً **قوله** غالباً اشارة الی ان التقدیم قد یکون لا للتخصیص بل للمجرد الاهتمام او التبرک
او الاستلذاذ او موافقة کلام السامع او ضرورة الشعر او رعایة السجع او الفاصلة او ما اشبه
ذلک قال الله تعالی وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون تا قوله ومن المواضع
مما لا یحسن فیه اعتبار التخصیص لنبو المقام عنه علی ما صرح ابن الاثیر فی المثل السائر
وذکر ان التقدیم فی ایاک نعبد وایاک نستعین لمراعات حسن النظم السجعی الذی هو علی حرف
النون لا للاختصاص اه ودر تفسیر اتقان نوشته قد تتبعت الاحکام التی وقعت
فی آخر الآی مراعاة للمناسبة فعبرت منها علی نیف عن الاربعین حکما احدها تقدیم
المعمول اما علی العامل نحو ایاه لا ایاکم کانوا یعبدون قیل ومنه وایاک نستعین اه
ونستعین نزد اکثر مفسرین مشتق از عون است بمعنی مدد چنانکه در اکثر تفاسیر مشهور
مذکور است ونزد بعضے محققین مشتق از عین بمعنی دیدار است چنانچه در تفسیر عزیزی
تحت همین آیت نوشته اند وبعضے اهل معرفت گفته اند که استعانت درینجا طلب
عون نیست بلکه طلب عین معاینه است یعنی عبادت از طرف ماست ومرتبه معاینه
واون وبعین الیقین رسانیدن کار تست اه بالجمله در وجوه بودن این آیت
شریفه شک نیست وکلام متعلق این آیت را از تفسیر عزیزی اول نقل کردن
وآیت بعد از ان آوردن قطع نظر از تناسخ مطابقت ودلیل بامدعا منکر صاحب
ترتیب شناس هم اند **قوله** وچون استعانت نوعی از عبادت است وعبادت
مختص است بذات اقدس صانع عالم پس استعانت نیز بذات پاک او مختص است
یاد باد که استعانت تعبدی ومختص بذات کامل الصفات او سبحانه همان استعانت

حقیقی است کما فصلناه سابقاً **قوله** علامه قاری در شرح فقه اکبر نوشته ایاک نعبد وایاک
نستعین توحید الله وآنچه از مرقات همین علامه قاری اختصاص استعانت حقیقی مراد از ایاک نستعین
بذات پاک وقوع وجواز استعانت مجازی از غیر او تعالی بر صدر مصدور شد فراموش نباید
نمود **قوله** لهذا فقهاء بتصریح منع استمداد در کتب خود نوشته اند در مدارج الصلحین نوشته
الخ اه در عبارت که بیان احتیاج میت است باحیاء دلیل صریحیت بانکه مراد از عدم
جواز استعانت بموتی استعانت مستقله است چرا که محتاج دیگری نتواند که بالاستقلال مدد
کسے گردد وآنچه از نتائج المرام آورده ودران استمداد عوام را از اولیاء کرام مکروه
نوشته واز علماء اهل سنت بر صدر منقول شد که استمداد عوام را بنابر فساد اعتقاد شان
حرام گفته اند فلا منافاة وآنچه از کاشف الاسرار نوشته در عبارت والاستعانة
بهم غیر مستحسن بالاجماع موجود است وبر ظاهر است که استعانت ناجائزه بالاتفاق همان
استعانت عوام کالانعام است پس این هر سه روایت را بمدعای منکر که عدم جواز مطلق
استعانت است هرگز تناسب وتلازم نیست **قوله** ابو بکر بن شیبه در مصنف خود نوشته حدثنا
ابن نمیر الخ اه بماند که این حدیث از جمله آن احادیث است که مضل شقی ابن تیمیه
ضلیل که تخم وهابیت ونهال بخدیت کشته وکاشته اوست در کتاب خود مسمی بصراط مستقیم
از قبیل سه برعکس نهند نام زنگی کافور آورده ازین استدلال بر منع ودعا تردد قبر حبیب
خدا علیه التحیة والثناء وهم بر منع سلام بجناب سید انام گرفته است جواب این مقال
هم شمه از احوال ابن تیمیه اهل ضلال از رساله منتهی المقال در شرح
حدیث لا تشد الرحال منقول میشود وهذه عبارته واما آنچه ابن
تیمیه در صراط مستقیم از حضرت زین العابدین رضی الله عنه روایت کرده


مطلب در جواب عبارت بعضے کتب که ذکر شده عدم جواز استعانت آورده ۱۲

مطلب در جواب وجواز حدیث ابن نمیر وانکار ابن تیمیه ومنکرین بنابر عدم جواز وعاتردد قبر سید انبیاء ۱۲

الی قولہ عن علی بن حسین رضہ انہ رأی رجلا یجیئ الی فرجۃ کانت عند قبر النبی صلے اللہ علیہ
وسلم فیدخل فیہا ویدعو فنہاہ وقال الا احدثکم حدیثا سمعتہ من ابی عن جدی عن رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم قال لا تتخذوا قبری عیدا الحدیث الی قولہ واستدلال کرد باین روایت
بر منع دعا عند قبرہ الشریف وہم بر منع سلام عند غیر دخول المسجد الی قولہ ناشی از جہل
سوء عقیدت اوست چہ علمائے ما کثرہم اللہ سبحانہ وجعل سعیہم مشکورا تصریح کردہ اند کہ
بر تقدیر صحت این روایات منع آن امامان رضہ از اکثار وقوف دران آستان
ملائک آشیان است نہ امتناع از اصل زیارت کہ افضل سعادات وانجح قربات است
ومقتضائی ادب وتعظیم ہم ہمیں است کہ مکث وتوقف زیادہ تر در انجا نکنند چہ در حال
توقف کثیر تحفظ از افعال عادیہ ان نے عسیر ودشوار است واز ینجاست کہ امام مالک
رحمہ اللہ تعالی بہ کراہیت اکثار وقوف نزد قبر شریف خصوصا مر اہل مدینہ را
قائل شدہ اند الی قولہ وشیخ عبد الحق محدث دہلوی چنین تحقیق نمودہ کہ
غالبا آن شخص از حد اعتدال تجاوز کردہ باشد کہ آن امامان دین او را
ازین منع کردند یا اثر تکلف وتصنع در وی مشاہدہ فرمودند فی طوالع الانوار
حاشیہ در المختار نقلا عن قاضی اسمعیل ان ذلک الرجل زاد فی الصلوٰۃ علی الحد
وہو موافق لما ذکر مالک رحمہ اللہ الی قولہ ومعنے لا تجعلوا قبری عیدا امام سبکی
چنین گفتہ کہ مراد از ان منع تخصیص وتعین وقت است برائی زیارت چنانکہ مر عید
بود بلکہ تمام سال ومدت عمر وقت زیارت است ویا مراد تشبہ باعیاد است در اظہار
زینت وتجمل واجتماع چنانکہ در عید ہا مرسوم است بلکہ باید کہ بزیارت وسلام
ودعا اقتصار کند انتہی وابو محمد عبد اللہ یافعی ہم در مرات الجنان تاریخ خود



کہ مشہور است در سنہ ہفتصد وپنج حال شد وفتنہ ابن تیمیہ وعقد مجالس برائے او
رسید شدتش در زندان وبیان عقیدہ او وحال منادی دمشق وغیر آں مفصل نوشتہ قال
ای حز القصتہ ثم نودی بدمشق وغیرہا من کان علی عقیدۃ ابن تیمیۃ حل مالہ ودمہ انتہی
ما ینجا عبارت منتہی المقال از محال متفرقہ است طالب تفصیل حال شقاوت اشتمال
ابن تیمیہ را مطالعہ رسالہ منتہی ضرور یست حالا منکر صاحب را تہنیت ومبارکباد میرسانم
کہ بیمن طالع رسالہ در مسئلہ منع وعاز دقبر شفیع الانبیاء علیہ ازکے التحیۃ والثناء
نوع ابن تیمیہ متتبع ہو گشتند ودر نشارت سراپا بشاشت من کان علی عقیدۃ ابن تیمیۃ
حل مالہ ودمہ یعنی ہر کہ باشد بر عقیدہ ابن تیمیہ مباح است قتل او وغارت مال او داخل
شدند وآنچہ از فتوح الغیب شریف حدیث حضرت عبد اللہ بن عباس رضہ کہ دران واذا
سئلت فاسئل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ واقعت آوردہ انحصار استعانت
ازان ثابت کردہ جوابش ہمانست کہ بر صدر گذشت کہ مراد از نجا استعانت حقیقی است
کہ منحصر ومختص بذات پاک او تعالی است چہ سید انام فرمائندہ اینکلام علیہ السلام خود استعانت
از غیر کردہ اند چنانکہ در کتب فقہ در مسئلہ استعانت بوضو ودر کتب حدیث مبین است ونقل
تعمیر عزیزی کہ وانبیا واولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند الخ ما مضے منقول شد ودر عبارتیکہ
منکر بعد ازین از فتوح الغیب شریف کہ فلینبغی لکل مومن الخ نقل نمودہ است حتی لیسلم
فی الدنیا والآخرۃ وارد است وپر ظاہر است کہ بہ استعانت حقیقی از غیر او تعالی سلامت
دنیا وآخرت معقود وخواہد بود چہ اگر از استعانت مجازی بغیر میچگونہ غرامت ودر سلامت
می افتند فافہم اگر گوئی مباحثہ در استعانت بالی قبور است وانبیا کجا بالموات استعانت
کردہ اند میگویم مطلق جواز استعانت است از غیر واستعانت انبیا از احیاء در شرع ثابت

گردید و بدیگر دلائل و اسناد مرقومهٔ بالا استعانت از ارواح اولیا به تحقیق رسیده بنا
بعضے مطالب بکررسانه کرد بنا بر تسلی کلی منکرین میپردازم هادی حقیقی واسطهٔ انابت
و وسیلهٔ هدایت انجناعت گردانادبمنه وکرمه وبحرمة رسوله ومقبوله صلے الله علیه
وسلم وچنان نشود که گفته من شدم بسیار گو و ز شما یک تن نشد هموار جو **قوله**
وانکه بعضے مبتدعین در تفصے از بحدیث الی **قوله** حضرت شیخ قدس سره بعد از نقل انحدیث
در رد و انجمله اند وزان میفرمایند یعنی لکل مومن الخ اه در بنجا باید دانست که توسل بانبیا
ظاهری نظر بکارخانهٔ عالم الاسباب بوجهیکه اعتماد بر انها نباشد منافی توکل نیست بلکه توکل
محمود در ملت اهل سنت همچنانست و خود را اهل گذاشتن توکل جاهلانست امام
در تفسیر سحت آیهٔ فاذا عزمت فتوکل علی الله الایه میفرمایند ولت الایه علی
لیس التوکل ان یهمل الانسان نفسه کما یقوله بعض الجهال و الا لکان الامر بالمشاورة
منافیا للامر بالتوکل هل التوکل هوان یرعی الاسباب الظاهرة ولکن لا یعول انتها
علیها بل یعول علی الحق اه ولنعم ما قیل ؎ چون طعم خواهد زمن سلطان دین
خاک بر فرق قناعت بعد ازین ❊ **قوله** و در منع استمداد و استعانت از اموات انچه
انچندر قلیل از روایات جواز استمداد از اهل قبور که از معتبرات منقول شد کا
وشافیست برے منصف نبیل فما امکابر کلیل سود مند نیست اورا اگرچه خواند
توریت و انجیل ؎ گر نیاید بگوش غیب کسش ❊ بر رسولان بلاغ باشد و بس ❊ الی اصل انتها
از ارواح اولیا بتوسل و طلب دعا جائز است و مشروع و **قوله** خلاصهٔ مطلب انکه استعانت و استمداد موتی
خواه از افعال اختیاریه یا غیر اختیاریه ممنوع اه از نقل روایات ماضیه جواب باشاید دفع و مرفوع **قوله** اگر
تبرد بنجاح حاجت من دعا کن این نیز ممنوع نه از جهت طلب دعا که آن جائز است بلکه از انجهت که

قبول دعا و عبادت نیست اه اولا مدعا بلا دلیل آوردن خود را در محضر عقلا
ذلیل کردنست ثانیا شرط قبول دعا نه چیزیست اکل حلال و صدق مقال و اخلاص
بال کما بین فی الکتب الدینیه آیا نزد منکر اولیا در قبور خود بحرام خواری و دروغ
گفتاری و نا اخلاص شعاری مشغول که دعای ایشان مقبول نیست نعوذ بالله من سوء
الاعتقاد و خرط القتاد خدا نخواهد که معامله چنین باشد بلکه هر سه شرط اجابت دعا اولیا
را در قبور خود با بچند مرتبه زیاده از دنیا محصل و میسر است چه از مطعومات بهشت که
لیس ماکولات است میخورند و قران که صدق اقوال است میخوانند و پر ظاهر است که در
اخلاص مرتبهٔ علیا فائز اند اگرچه انچیز اتب از بسیاری کتب دین ثابت و متین است مگر از
رسالهٔ تذکرة الموتے که عبارتش فارسیست و در فهمیدنش منکر بفکر را چندان دقتے
نخواهد شد سندی آرم و نه عبارته ارواح انبیا و شهدا و صدیقان ما اولیا در بهشت
باشند و هر جا که خواهند سیر کنند و بخورند و بیاشامند الی **قوله** و حق سبحانه تعالی اجساد ایشانرا
قوت ارواح میدهد که در قبور نماز میخوانند و ذکر میکنند و قران میخوانند اه و همدرین
رساله از بحر الکلام نسفی خوردن و نوشیدن و تنعم ارواح اولیا و شهدا در بهشت
گفته اند و هم که صدیقان از شهدا افضل اند و اولیا هم حکم شهدا اند من شاء
الیه نظر **فیما** سبحان الله و بحمده علما مقبوله بالاتفاق که بطلب
استمداد از ارواح اولیا و حصول ثمرات آن باحیا تصریح نموده اند یکطرف و منکر بدین
جسارت که بر زخ جائی قبول دعا و عبادت نیست بیکطرف مردم باصفا سخن ناسزا
نشنا نشنا نند عجب است ازین مرد غالب بر حیا که قطع نظر از تقریر به تحریر و تشهیر

بیان شروط قبول دعا

مطلق توسل باولیا در قبور از دوران نخواهند نمود

که این سخت لگامی تا بکی و این تیز گامی تا بکجا ۔ من آنچه شرط بلاغ است با تو میکویم
تو خواه پذیر خواه ملال ۔ اگر گفته آید که عبادت از تکالیف است و
برزخ مقام تکلیف نیست میکویم عبادت دنیا تکلیفی است و عبادت برزخ تلذذی است
و عبادت هر چهار فرقه معزز در برزخ بطور تلذذ ثابت است و درین شمه ازین از
تذکرة الموتی بگذشت و در تفسیر کبیر نوشته اند ارواح الشهداء احیاء و هی ترکع و تسجد
کل لیلة تحت العرش الی یوم القیمة والدلیل علیه ما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به ملائکته و یقول انظروا الی عبدی روحه عندی
وجسده فی خدمتی واعلم ان الآیة دالة علی ذلک وهی قوله احیاء عند ربهم تا قوله و
وهذه کلمات تفتح علی العقل ابواب معارف الآخرة اهـ و در مرقات شرح مشکوة است
و یحصل لبعض ورائهم من الشهداء والاولیاء والعلماء الحظ الاوفی بحفظ ابدانهم
الظاهرة بل بالتلذذ بالصلوة والقراءة ونحو هما فی قبورهم الطاهرة اهـ و در
تذکرة الموتی نوشته باب در بیان آنکه انبیاء و اولیاء در قبور خود به نماز و ذکر خدا
مشغول و متلذذ باشند الخ اهـ مطالعه تمام این باب جمله شبهات واهیه را رد میکند
و هم دعائی موتی برای احیا ثابت است بحدیث ترمذی و احمد و ابن ماجه از انس
که در شرح صدور و برزخ و تذکرة الموتی مرویست عبارت تذکرة الموتی بمناسبت
بالا منقول میشود و نیز عبارت احمد وغیره از انس روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم اعمال شما بر اقربای شما که مرده اند ذکر کرده میشود اگر اعمال خوب
میباشد خوش میشوند و اگر بدی باشد ناخوش میشوند و میگویند که الهی آنها را بیامرز
تا که هدایت کنی همچنین طیالسی زجاجه بن عبد الله ابن مبارک و ابن ابی الدنیا

از ابی ایوب روایت کرده اهـ قوله و نیز بالتفاق فقهای حنفیه میت قابل خطاب
و ندای حقیقی نیست زیرا که میت سماع ندارد کما صرح فی الکتاب الایمان اهـ و رفع
این وسوسه بچند حوقله نموده آید حوقله اول آنکه عدم سماع میت به اتفاق فقهای حنفیه
گفتن و روغ بیفروغ است اثری ازان در کتب فقه یافته نمیشود بلکه عدم سماع میت
در باب ایمان مختلف فقهای حنفیه نوشته تضعیف منکرین کرده اند کما فی فتح القدیر
وغیره حوقله دوم آنکه آنچه فقها نوشته اند که شخصی سوگند خورد که فلان کلام نه کنم
اگر بعد از موت کلام کرد حانث نه گردد وجه افهام بعد از موت صورت نه بندد کما فی الهدایة
وغیرها ازین جا نفی سماع میت بحقیقت ثابت نمیشود چرا که مبنای ایمان بر عرف
و عادت است نه بر شرع و حقیقت چنانچه در اشباه وغیره تصریح نموده اند پس از
نفی سماع متعارف که بسمع در دنیا حاصل بود سماع روح که حقیقی و در شرع بعد از
موت هم ثابت است هرگز منفی نمیشود چنانچه کسی سوگند خورد که گوشت نخورم بخوردن
ماهی کفاره بروی لازم نمیگردد چرا که در عرف ماهی را گوشت نمیگویند حالانکه در
شرع باطلاق گوشت بر ماهی آمده کما قال تعالی و لحما طریا کذا فی المرقاة وغیرها در
التفسیر عزیزی نوشته اند موت بمعنی عدم حس و حرکت و عدم شعور و ادراک جسد را
بهائی روح رو میدهد و روح را اصلا تغیری نمیشود چنانچه حائل قوی بود حالا
هم دارد بلکه صافتر و روشنتر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او را از صفای
ادراک مانع میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت اهـ حوقله سوم آنکه
مسائل سوگند از مسائل فقهیه و نیویه است و در شرح فقه اکبر نوشته که احکام دنیوی
الذات متعلق به ابدان ما مذو بالتبع به ارواح و احکام برزخ بالذات متعلق به

به ارواح اند و بالعرض به ابدان اهـ ترجمه پس مراد فقها در باب ایمان نفی سماعست
که مخصوص بموت جسد نیه باشد نه نفی سماع ارواح فافهم حالا یکذره متوجه شده
گوش دارند در تفسیر کبیر تحت ولا تحسبن الذین قتلوا الآیة نوشته که ترجمه خلاصه اش
اینست بعضی متکلمین معتزله بموت ارواح بالفعل قائل اند و مذهب شان نزد اهل
سنت باطل وحیات وشعور روح بعد از انتقال بقران و احادیث وعقل ثابت
است فوجب المصیر الیه اهـ ودر شرح صدور گفته که قائل بموت ارواح معتزله و اهل
بدعت اند اهـ ترجمه محصل کلامه وحضرت امام اعظم رض در فقه اکبر میفرمایند واعاد
الروح الی العبد فی قبره حق اهـ ودر شرح آن مولانا قاری نوشته که در مسئله حیات
معتزله وبعض رفضه است وبه تحقیق وارد شده احادیث متظاهر در معنی ومتواتر در
معنی در تحقیق حال برزخ وعقبی واستیفا نمود شیخ المشائخ جلال السیوطی در کتاب شرح
صدور وهم بدو در سافره آن تمامه احادیث راطالب رفع نزاع را مطالعه این هر دو
کتاب لازم است اهـ ترجمه عبارتیکه در شرح صدور و بدو در سافره
سماع سلام وکلام احیا برای اموات ثابت کرده اند و شیخ محقق عبد الحق در بعض تقلیب
اعتقاد تمام اهل سنت به ثبوت ادراکات مثل سمع وعلم مر سائر اموات را نقل نموده و
در شرح عربی مشکوة وهم در ترجمه بعد تحقیق واثبات سماع موتی مینویسد بالجمله کتاب
وسنت مملو و مشحونند به اخبار و آثار که دلالت میکند بر وجود علم مر موتی را به دنیا
اهل آن پس منکر نشود آنرا مگر جاهل باخبار منکرین اهـ ودر تدقیقات رشحات
نوشته وحضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره
در جواب بعضی استفتا ترقیم نموده اند که انسان بعد از موت شعور وادراک تمام دارد

مطلب دربیان دلایل ثابت شدن سماع موتی نزد مذهب معتمد راست



یعنی شرع شریف وقوع آن فلسفی اجماع دارند وحضرت سید المتکلمین مولانا رشید الدین
خانصاحب در جواب بعضی سوالات تحریر کردند که چون سماع کلام احیا در حق اموات
از احادیث معتبره ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد وهر که قائل باشد
که میت سماع ندارد این عقیده خلاف عقیده صحابه وتابعین وائمه است وحضرت مولانا
سید حسن علی هاشمی در بعضی مکاتیب ترقیم فرموده اند که مردها سخن مردم میشنوند وزائر
آنچه بر قبر رفته دعا و کلام بگوید همه میشنوند و اصل در بنیاب آن است که اموات را
شعور و ادراک باقیست وهمین است مذهب اهل سنت وجماعت عند التحقیق خلافا
للمعتزلة الی قوله بالجمله انکار شعور وادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن
او شبه نیست تمم بکلماته الطیبة انتهی ذکورات چون مرکوز خاطر عاطر شدند انصاف
فرمایند که چگونه راست آید که فقهائی حنفیه منکر حقیقت سماع اموات اند قصه آنچه منکر
از کتاب الایمان ثابت میکند که میت قابل خطاب ندا حقیقی نیست خطا صریح اوست

مولانا قاری در مرقات تحت حدیث مسلم که در ان لعلیهم اذا خرجوا الی المقابر
السلام علیکم واقعست مینویسد قال الخطابی فیه ان السلام علی الموتی کالسلام علی الاحیاء
فی تقدیم الدعاء علی السلام خلاف ما کان علیه اهل الجاهلیة من تقدیم السلام علی
الدعاء ویؤیده قوله تعالی رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وقوله عز وجل سلم
علی الیاسین ونحوه وفیه ابلغ الرد لقول بعض الشافعیة وغیرهم ان الاولی علیکم
السلام لانهم لیسوا اهلا للخطاب مع ظهور بطلان تعلیلهم لانه لا فرق من حیث
الخطاب بین تقدیم وتاخیر علی ان الصواب ان المیت اهل للخطاب مطلقا

لما سبق من الحديث وللحجر الصحيح ما من احد يمر بقبر اخيه المومن كان يعرفه في الدنيا
فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام اهـ حضرت قاضي ثناء الله پاني پتي در رساله
تذكرة الموتى مينويسد باب زيارت قبر ابن ابي الدنيا از عائشه رضه روايت كرده كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمودند نيست مردے كه زيارت كند قبر برادر خود را و بنشيند آنجا
سلام گويد مگر آنكه مرده جواب سلام او ميدهد الخ اهـ وبجائي ديگر درين رساله است وابن
عبد الله گفته كه اين احاديث اخيره اصح اند و احاديث سوال منكر و نكير نمودن مرده را
مكان او در بهشت يا دوزخ وعذاب قبر و ثواب دران وزيارت قبور و سلام بران
وخطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل ودلالت برهمين دارند كه ارواح شان در قبور شان
باشند اهـ وبجائي ديگر درين رساله است وانبيا وصديقان افضل واشرف اند از شهدا
لكن چون رهائي از قبور شان تا بهشت حق سبحانه تعالى مسلوك و نيز نزديك ساخته است
هر گاه كسي زيارت كند يا سلام گويد يا خطاب كند در طرفة العين انجا حاضر شود و جواب
سلام گويد اهـ اگر گفته آيد كه حديث صحيح متفق عليه دران والذي نفس محمد بيده
ما انتم باسمع لما اقول منهم واقعست ونص است در ثبوت سماع مر اموات را خصوصا
در اضافه اداة است بمنكر سماع موتى نموده به استدلال آيت قرآن انك لا تسمع
عائشه رضه رد كرده ازو انكار سماع موتى نموده به استدلال آيت قرآن انك لا تسمع
الموتى وما انت بمسمع من في القبور گفته شود كه محققين علما جواب داده اند از
بوجوه مگر در ينجا بنابر اختصار بسه وجه اقتصار كرده آيد وجه اول آنكه در تدقيقات
رشحات نوشته روايت الفاظ حديث از اكابر صحابه كه در بدر حاضر بودند مقبول
وانكار حضرت ام المومنين رضه باجتهاد خود مقابل اكابر صحابه باوجود عدم خصوص
وغيره مدعي متعدد اند انتهى نص عليه الامام النووي في شرح صحيح مسلم تحت قوله



الميت ليعذب ببكاء اهله عليه اهـ وشيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة نوشته در مواهب لدنيه ميگويد
تاويل كرده است عائشه رضه وگفته كه مراد پيغمبر صلى الله عليه وسلم آن است كه شما الآن ميدانيد
آنچه من ميگويم حق است وگفته كه تو هم شدي مگر اكه بجائي علم سمع گفت بالجمله عائشه رضه انكار
سماع كرده و مراد استدلال كرده باين آيت قرآني كه مذكور شد ولكن علماء جواب داده اند از
قول عائشه رضه و استدلال او به قرآن قبول نكرده اند اين قول را از عائشه رضه و در مواهب لدنيه
مذكور است از اسمعيل كه گفت بود نزد عائشه رضه از فهم و ذكاء و كثرت روايت وغوص در
استخراج علوم آنچه زياده بر ان متصور نباشد ليكن سبيل نيست بسوي رد روايت ثقه مگر بنص
اصل وي باشد و دلالت كند بر نسخ يا تخصيص يا استحالة آن و مراد به آيات قرآني آن است كه تو نمي شنوائي
كه خدا تعالى ميشنواند و نيز مراد به موتى و من في القبور كافرند و مراد بسماع عدم اجابت است
بدليل آنكه اين آيت نازل شده در دعوت كفار بايمان و عدم اجابت مرحق را و نيز گفته
كه مراد به موتى موتى القلوب و تقبيح حال ايشان كه در دعوت آن دلهاي مرده افتاده است اهـ مولانا
علي قاري در مرقاة نوشته اقول الحديث المتفق عليه لا يصح ان يكون مردودا لا سيما ولا منافات
بين القرآن لان المراد من الموتى الكفار والنفي منصب على نفي الفهم لا على مطلق السمع
كما قال تعالى صم بكم عمي فهم لا يعقلون تا قوله وما انت بهادي العمي فالآية من قبيل انك لا تهدي من احببت ولكن الله
يهدي من يشاء اهـ وجه دوم آنكه در تدقيقات رشحات نوشته چون عبارت بيضاوي الروح
بعد الموت در اكثر و عليه جمهور الصحابة والتابعين نص صريحست در اثبات سماع اموات
پس انكار يك و دو از صحابه قابل اخذ و حجت نباشد آيا نمي بيني كه ابن عباس تجويز متعه و فضل
صرف غير آن نموده پس اگر كسي بقول شان عمل نمايد انصاف بايد كرد كه علماء در حق او چه
گفته اند همچنين انكار حضرت ام المومنين رضه قصه معراج جسمي يا حمل كردن آن بر حالت منام معتبر نيست

بہ نصوص قاطعہ و روایات مشہورہ مقدم است بر قول صحابی اھ سیوم آنکہ حضرت ام المومنین عائشہ رض از کجا
سماع تمویج رجوع فرمودہ اند بدو دلیل اول آنکہ شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکات مے نویسد و بہ تحقیق ذکر کردہ است
در مواہب لدنیہ کہ در مغازی محمد بن اسحق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز باسناد جید از عائشہ رض آورد
پس گوئیا کہ عائشہ رض رجوع کردہ از انکار بسبب آنچہ ثابت شد نزد وی از روایت این صحابہ کبار
وی رضی اللہ عنہا حاضر نبود در ان قضیہ و در شرح صحیح البخاری نیز مثل این مذکور شدہ اھ دلیل
آنکہ از معاملہ حضرت معصومہ بہ اہل قبور از سلام و کلام و خطاب و حیا و حجاب کہ صریح اند بثبوت سماع
و علم مردے را رجوع ایشان از انکار ثابت مے شود شیخ محقق در ترجمہ مشکات مے نویسد عن عائشہ رض قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عائشہ رض بودم من کہ مے رسادم خانہ خود
کہ در وے مدفون بود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم و ابو بکر و نیز مدفون بود در وے ابو بکر و انی واضع ثوبی و حال آنکہ
من نہندہ و فگندہ بودم جامہ خود را یعنے از بدن و اقول انما ہو زوجی و ابی و میگفتم بدل خود یا اگر
از ان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آنحضرت است صلے اللہ علیہ وسلم و پدر من کہ ابو بکر است رضی
فلما دفن عمر پس ہر گاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ معہم فو اللہ ما دخلتہ الا و انا مشدودۃ علی
من ثیابی پس سخت بندہ در مدام آنخانہ را مگر آنکہ بستہ شدہ است بر من جامہ ہائے من حیاء من عمر از جہت
شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود در رواہ احمد در ین حدیث دلیلے واضح است بر حیات میت و علم وی و انکہ او را حرمت
احترام میت تر دو زیارت وی خصوص صلحاء مراعات ادب بمے قدر مرتب ایشان چنانکہ در حالت حیات
ایشان بود و زیرا کہ صلحاء امد و بلیغ است زیارت کنندگان خود را بر اندازۂ ادب ایشان کذا فی
الشیخ اھ و محمد بن ترجمہ است در حدیث ترمذی آمدہ است کہ چون زیارت کرد عائشہ رض قبر برادر خود عبد الرحمن
بن ابو بکر بگریہ خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر مے شدم وقت موتہ تو دفن نمیکردم ترا مگر آنجا کہ مردہ بود
و اگر حاضر مے شدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا جز آنکہ در بابۂ زیارت القبور گذشت اھ تتمہ در مختار مسلم



است کہ فتوی دادن و حکم کردن بقول مرجوح جہل و خرق اجماع است و در رد المحتار بنقل از معتبرات
است کہ باطل تر ازین فتوی افتا بقول مرجوع است بحیثیت بحتر از طول عین عبارت منقول اند من شاء
فلیراجع و سیم المفتی لطیفہ حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ عنہا و عن ابیہا و صلی اللہ وسلم علی ابیہا
تحقیق و تدقیق از انکار سماع موتے رجوع نمودند و موتی القلوب و ما بیہ خبر ایشان بہمان سبب رجوع عنہا
ان السماع انکاشتہ بر انکار ہمراہ نمودند عجب نیست کہ در مشتبہات و مرغوبات نفس خود بحدیث صحیح تمسک
نمایند کہ واجب الاتباع اند ترک میسازند و درینجا بسیار حکایات صحیحہ را کہ محققین حنفیہ بدانہا استناد نمایند
ولی اندازند طرفہ تر از ہمہ آنکہ منکر در بعضی مکاتیب خود کہ بر شطری از ان خبر داد شدہ مینویسد کہ صحابہ
رض از حضرت عائشہ رض نقل میکنند کہ ہمچو حدیث صحیح اللفظ و صحیح المعنی است بجہت تعارض و ما انت
باسمع لما فی القبور و انک لا تسمع الموتی در رد المحتار در باب یمین بہ وضوح ترین عنوان بیان فرمودہ من شاء
فلیراجعہ اقول رفع صورت تعارض و مناقات بحدیث بہ آیات بہ نقل ثقات باثبات رسید اما ممکن است
کہ انبیا علیہ التحیۃ و الثنا کہ مصدق و ناطق عن الہوی است چیزے مناقض و متعارض قرآن فرمایند
و ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی و حاشا کہ صاحب رد المحتار ایں بیت و ما وصی گوید
و ما الیک یفتری و ما القول الا متبع الہوی و حاشا کہ صاحب رد المحتار ایں بیت
و ما ینطق عن الہوی گوید و ثانی بیت محض افترائی و بہتانیت ہادی حقیقے ہدایت بخشد آنمنکر را چہان جرات در کلام میکند از خدا
نمی اندیشد آیا نمیداند کہ احادیث صحیحہ را مناقض قرآن گفتن بحیثیۃ نامرضیہ معتزلہ است
و نیز مگوید کہ حدیث شفاعت کبری را کہ صحیح متفق علیہ است معتزلہ مناقض و خلاف قرآن
و راہ دور از صواب مے پوئید و علماء اہل سنت متناقض عملی بنا زد فہم میکنند و جواب دہند کہ
و نیز بعد از بیان حدیث شفاعت مینویسد قالت المعتزلۃ الکلام علی ہذا الحدیث و امثالہ من
احادیث الرؤیۃ اقول وی در انہا نہا در رد علی خلاف القرآن من ذلک الصحاح طرق آخر سوا الاوحوا ما
غایبہ ہمچنانست کہ باوجود رجوع حضرت معصومہ اعنی ام ظاہر بعائشہ صدیقہ من منکرین در ہمان شین

حالا از همین ردالمحتار و دیگر کتب فقه با عتبار روایات اوراک و سماع موتی شمه از بسیار آنچه سرد دست بنظر می
نور کریز خانه عتدال شما بینایم که بتکثیت مخالفین و تبهیت معاندین بوجه خوبترین گردد در رد المحتار زیر قو
در محتار و بزیارة القبور مینویسد و تزار فی کل اسبوع کما فی مختارات النوازل قال فی شرح لباب المناسک الا
یوم الجمعة و السبت و الاثنین و الخمیس فقد قال محمد بن اسمع الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة و یوما قبله
یوما بعده فتحصل ان یوم الجمعة افضل اهـ و بجائی دیگر در رد المحتار است و فی شرح اللباب لصلا علی القبر
او الی زیارة قالوا من ان یاتی الزائر من قبل رجلی المتوفی لانه یکون مقابل بصره تا قول و یجلس بجلس بعیدا او قریبا بحسب ما تعتبه فی حال حیوة
و بجائی دیگر در رد المحتار است یکره ایضا قطع النبات الرطب و الحشیش من المقبرة دون الیابس کما
و الدر و شرح المنیة و علله فی الامداد بانه ما دام رطبا یسبح الله تعالی و یونس المیت و تنزل برکة الر
فی النهایة اهـ اگر زنجی دفن حیرت قرار واقعی نشود بتحقیق همین صاحب رد المحتار تحت قول تنویر الاصا
مختار که و الملقن بعد تلحیده بسبت اید شنفت و تحیر را خیر باد باید گفت و هذه عبارة الرد و ذکر فی الهو
الروایة ثم قال و فی الجنازیة و الکافی عن الشیخ الزاهد الصفار ان هذا قول المعتزلة لان الاحیا
عندهم مستحیل اما عند اهل السنة فالحدیث ای تصفوا موتاکم لا الا الله محمول علی حقیقته اهـ بنظر انصاف باید
ما جاءت به الآثار و قد طال فی الفتح فی تائید حمل موتاکم فی الحدیث علی حقیقته اهـ بنظر انصاف باید
جان باید شنید که صاحب رد المحتار باستناد از معراج الدرایه و فتاوی جنازیه و کافی که کتب معتبره فقه حنف
امام زاده صفار نقل مینمایند که منع تلقین بعد از موت مذهب معتزله است چرا که زندگی بعد فوت
محال است لیکن نزد اهل سنت و جماعت حدیث تلقین کلمه توحید میت محمول بر حقیقت است یعنی
زیرا که حق عزوجل زندگی می بخشد میت را چنانچه در احادیث وارد شده یعنیکه میت سلام و کلا
حاصل آنکه میت را تلقین متبنه میکرد و در رد المحتار همین مسئله تلقین مینویسد و فی الجوهرة انه مشروع انتهی لان الله تعالی یحییه فی القبر اهـ و در
فتاوی عالمگیری و فتاوی قاضیخان نوشته اند و ان قرء القران عند القبور ان نوی بذلک ان یونسه صوت
القران فانه یقرء و ان لم یقصد ذلک فان الله تعالی یسمع قراءة القران حیث کان کذا فی فتاوی قاضیخان اهـ
و در فتاوی خانیه مسطور است و ان قرء القران عند القبور فان نوی ان یونسه فانه یقرء و ان لم یقصد بها
ذلک فان الله تعالی یسمع القران حیث کان اهـ و در زاد المسبب فی سفر الحبیب مذکور است حرز فی کثرة العباد
من الاحیاء قال ابو سعید الخدری رض سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت یعرف من یغسله و من یحمله
و من یدخله فی قبره تا قول و یجلس بجلس بعیدا او قریبا بحسب ما تعتبه فی حال حیوة
لانه یکون مقابل بصره تا قول و یجلس بجلس بعیدا او قریبا بحسب ما تعتبه فی حال حیوة
و من یدفنه فی قبره شرح فی عذاب القبر لا یذهب علیک انه یظهر مما ذکر ان المیت بعد السوال و العذاب و غیرهما
یموت ثم یحیی بالبعث فتعلق الروح بالبدن فی القبر یکون لاجل السوال و التعذیب فقط بل شعور الروح
باق حتی انه یعرف الزائر کما جاء فی الاخبار اهـ و در تدقیقات رسخات مذکور است و فی المنتقط قراءة القران
عند القبور نزد جوان یونسه و فی اللالی الفاخرة فی تذکرة الآخرة نقلا عن الشرعة تا من عبد یمر بقبر رجل
یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام کذا فی خزینة الروایات اهـ بنظر مناسبت تفصیل مسئله تلقین
عبارت تذکرة الموتی منقول میشود و طبرانی از ابی امامه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که چون
خاک بر قبر انباشته شود باید که شخصی بر سر قبر بایستد و بگوید یا فلان بن فلان اگر نام مادرش ندانند بگوید یا فلان بن
حوا مرده خواهد شنید و جواب خواهد داد باز گوید یا فلان بن فلانه پس خواهد نشست باز گوید یا فلان بن
فلانه انگاه مرده خواهد گفت ارشاد کن رحمت کند ترا خدا پس بگوید یاد کن آنچه در دنیا بر آن بودی شهادة
ان لا الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم
نبیا و بالقران اماما پس منکر و نکیر یکدیگر را دست دیگری گرفته بگویند که برویم چکنیم نزد کسی که او را حجت او
تلقین کرده شده اهـ بالجمله این بست و چهار کتب فقه حنفی که از انها ثبوت ادراک و سماع اموات به تحقیق
پیوسته منصف را موجب تشفی اند و کتاب تدقیقات رسخات در اثبات سماع اموات کافیست بیارد و شبهات

هل السنة اهـ در حاشیه طحطاوی مینویسد قوله و فی الجوهرة انه مشروع انتهی لان الله تعالی یحییه فی القبر اهـ و در
فتاوی عالمگیری و فتاوی قاضیخان نوشته اند و ان قرء القران عند القبور ان نوی بذلک ان یونسه صوت
القران فانه یقرء و ان لم یقصد ذلک فان الله تعالی یسمع قراءة القران حیث کان کذا فی فتاوی قاضیخان اهـ
و در فتاوی خانیه مسطور است و ان قرء القران عند القبور فان نوی ان یونسه فانه یقرء و ان لم یقصد بها
ذلک فان الله تعالی یسمع القران حیث کان اهـ و در زاد المسبب فی سفر الحبیب مذکور است حرز فی کثرة العباد
من الاحیاء قال ابو سعید الخدری رض سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت یعرف من یغسله و من یحمله
و من یدخله فی قبره تا قول و یجلس بجلس بعیدا او قریبا بحسب ما تعتبه فی حال حیوة
لانه یکون مقابل بصره تا قول و یجلس بجلس بعیدا او قریبا بحسب ما تعتبه فی حال حیوة
و من یدفنه فی قبره شرح فی عذاب القبر لا یذهب علیک انه یظهر مما ذکر ان المیت بعد السوال و العذاب و غیرهما
یموت ثم یحیی بالبعث فتعلق الروح بالبدن فی القبر یکون لاجل السوال و التعذیب فقط بل شعور الروح
باق حتی انه یعرف الزائر کما جاء فی الاخبار اهـ و در تدقیقات رسخات مذکور است و فی المنتقط قراءة القران
عند القبور نزد جوان یونسه و فی اللالی الفاخرة فی تذکرة الآخرة نقلا عن الشرعة تا من عبد یمر بقبر رجل
یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام کذا فی خزینة الروایات اهـ بنظر مناسبت تفصیل مسئله تلقین
عبارت تذکرة الموتی منقول میشود و طبرانی از ابی امامه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده که چون
خاک بر قبر انباشته شود باید که شخصی بر سر قبر بایستد و بگوید یا فلان بن فلان اگر نام مادرش ندانند بگوید یا فلان بن
حوا مرده خواهد شنید و جواب خواهد داد باز گوید یا فلان بن فلانه پس خواهد نشست باز گوید یا فلان بن
فلانه انگاه مرده خواهد گفت ارشاد کن رحمت کند ترا خدا پس بگوید یاد کن آنچه در دنیا بر آن بودی شهادة
ان لا الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم
نبیا و بالقران اماما پس منکر و نکیر یکدیگر را دست دیگری گرفته بگویند که برویم چکنیم نزد کسی که او را حجت او
تلقین کرده شده اهـ بالجمله این بست و چهار کتب فقه حنفی که از انها ثبوت ادراک و سماع اموات به تحقیق
پیوسته منصف را موجب تشفی اند و کتاب تدقیقات رسخات در اثبات سماع اموات کافیست بیارد و شبهات

نجدیه اگرچه بعضے متوغلین وہابیه بجرح برخی از مسائل آن در ختم مگر بعضے فضلاء سنیه بجواب شافی از آن پرداخته اند باقیماند در اینجا خدشه که سقیم الطبعے از متبدعین نوشته و ہذه عبارته آنچه از ملا علی قاری و شیخ عبد الحق آورده ہمه ہا از شرح صدور نقل میکنند و مایه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعست و این احادیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا عملی آنہا تمسک کرده شود کما ذکر مولانا عبد العزیز الدہلوی فی المجالة المنافقة اھ اگرچه این وہم او ہن از بیت عنکبوتست مگر تا ہم بر دوام آن پرداخته آید که دیگر وہابیه بدان فریفته نشوند واز جانب و در رفع این وہم بوجوه است اول آنکه این ہر دو زبردگوار رد و مگر از سنت باوقار از احادیث بخاری و مسلم و ترمذی و غیرہم بلکه از آیات شریفه اثبات سماع اموات میفرمایند نه فقط از شرح صدور دوم آنکه موافق شرح صدور اثبات سماع اہل قبور در تصانیف مولانا شاه عبد العزیز مرحوم مغفور ہم موجود چنانکه نقل شمه از آن بر صدر مرور یافت بلکه بسیاری از احادیث شرح صدور در تفسیر عزیزی وغیره تصانیف حضرت ایشان مسطور چنانچه حدیث حاکم و بیہقی ازام سلمے رض در شرح صدور در باب تلاقی ارواح مذکورست و ہمین حدیث در رساله ستر الشہادتین ہم مذبور و حدیث ترمذی و بیہقی از ابن عباس رض در شرح صدور در باب احوال الموتی فی قبورہم مرقومست و ہم در تفسیر عزیزی در سوره ملک ترجمه آن مرسوم و حدیث بیہقی و دیلمی از ابن عباس رض در شرح صدور در باب منفعت ایشان فی قبره مرویست و ہم در تفسیر عزیزی در سوره انشقت تحت والقمر اذا اتسق روئت بمعنی آن محکیست و علی ہذا القیاس احادیث دیگر که ذکر آن بطوالت میانجامد سوم از عبارتیکه بمولانا شاه صاحب منسوب میکنند و آن بیت و مایه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود ہمین کتابہا و اشتغال آحاد امت این کتب و استنباط احکام از آنہا لاطائل میفرمایند اھ بفرض صحت مراد در رسائل و نوادر اند نه کتاب شرح صدور که بیست و پنج جزو است و در غایت ضخامت و مشہورست و در غایت شہرت معاذ الله اند رسائل و نوادر حکم بجمیع تصانیف کردن چه قدر تغلیط و تضلیل است زہی دیانت و عدم خیانت کرائی وہابیه شرح صدور کتابیست که معتمد



و مستند جمله وہابیه مولانا قاری در شرح فقه اکبر و مرقاة احادیث آنرا صحیح و متظاہر المبنی و متواتر المعنی میگوید و ہم احادیث صحاح ستته در شرح صدور بسیار و نا محصور کما لا یخفی علی من طالعه بالحضور و کور باطنان بخدمه میفرماید سه گر نه بیند بروز شپره چشم ۔ چشمه آفتاب را چه گناه ۔ طرفه ناجرایست ثقات مرضیه میفرمایند لیسیوطی منه علی جمیع الائمه و حضرات وہابیه میفرمایند که شرح صدور امام سیوطی قابل اعتماد نیست ۔ چشم بد اندیش کبر کنده باد عیب نماید ہنرش در نظر ۔ قوله وجه اول فقہائی نامدار و علمائی عالیمقدار در ہر عصر در مصنفات خود بمنع آن پرداخته اند اھ واه واه دیانت یا دعوائی امنیت که علماء در ہر عصر بمنع آن پرداخته اند و سند کس از علماء که در دین یکصد سال پیش گذشته و بعضے موجود اند آورده علاوه استناد ہم بکج فہمی بدر عمی کما سنبینه آنفا انشاء الله تعالی بدان الطالب الصادق که از انجمله محرره استفتاء او در بسیاری از کتب علماء اہل سنت و جماعت مجوز و مرویست چنانچه در رساله تیسیر المناظرین تصنیف عمدة المحققین از اولاد جناب مجدد سبحانی حضرت سید موسی پاک شہید ملتانی که پیر اول حضرت شیخ عبد الحق محدث عالم ربانی اند قدس اسرارہم و در تحفه قادریه تصنیف سید العلماء سند الاولیاء جناب السید عبد الله المدنی قدس سره و ابو المعالی که شیخ عبد الحق در شرح فتوح الغیب شریف در مدح ایشان بسخنان لطیف گفته ہند و در کتاب اخبار الاخیار و دعوة الحق و غیرہا تصنیف حضرت محمد عبد الحق محدث دہلوی و در رساله رد المنکرین تالیف حضرت مولوی علی محمد ملتانی و کتاب مستطاب بیان الاسرار تصنیف زبدة الاخیار مولانا الحاج محمد فاضل الدین و مثالی و در رساله مولانا حضرت محمد محفوظ لاہوری قادری و کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله تصنیف معجزه بنت مصطفویه علیه الصلوة والتحیة منتہی السند جمله وہابیه مولانا حضرت شاه اسمعیل الله موضوع ہنکتاب بیان حالات و کلمات و سلاسل اولیاء و اثبات اجازت و نسبت خود به سلاسل مذکوره و اجازت نامه فہری و دستخطی حضرت مقتدای ارباب شعور و تمیز مولانا شاه عبد العزیز صاحب که در ان اجازت طرق متنوعه نوشته و میفرمایند اما آنچه معمول خاندان ما در استعمال فقیر است امنیت الخ و تفصیل ہای جزائی این اجازت نامه بر بعضے وہابیه و اضطراب ایشان در جواب آن در رساله شمس الایمان مطبوعه

مطلب در رد اینکه بعضے از علماء در بعضے امور بخلاف دیگران رفته اند

نسبت دروغ بر علماء که در بعضے امور بخلاف دیگران رفته اند

وہلی موجود است وکتاب مستطاب فتاوی خیریہ کہ از معتبرات فقہ حنفیہ است ومصنف آن شما وصاحب در مختار است
ودر در مختار سند ازین فتاوی بسیار است برائے مخافت از طولت عبارت این کتب منقول نشد اما کتب بخیس موجود
من شتا فلینظر مگر قدری عبارت فتاوی خیریہ مرقوم میشود چرا کہ بعضے معاندین دین میگویند کہ جواز ازان
مستفاد نیست وہذہ عبارتہا واما قولہم یا شیخ عبد القادر فہو ندا واذا ضیف الیہ شیئا للہ فہو طلب شیئ اکرا
للہ فما الموجب لحبتہا ہر یعنی قول مسلمین یا شیخ عبد القادر ندا ست وشیئا للہ طلب چیزیست بحرمت خدا پس کدام
موجب حرمت انقول است وپر ظاہر است کہ در صورت عدم حرمت حلت باقیست قدیر قولہ چنانچہ حضرت شیخ
قاضی ثناء اللہ پانی پتی الی قولہ مینویسند لا یصح الذکر بالنداء الا الاولیاء علی سبیل الوظیفۃ اد لیست
لقضاء الحاجۃ کما یقرء الجہال یا شیخ عبد القادر شیئا للہ الخ اہ باید دانست کہ حضرت قیوم زمان غوث دوران
شیخ المشائخ جناب عبد اللہ شاہ غلام علی دہلوی کہ جانشین وقائم مقام حضرت شہید حبیب اللہ مرزا مظہر جانجانان
قدس سرہما اند وحضرت قاضی صاحب در جواب مکتوب حضرت شاہ ابو سعید صاحب کہ در مقدمہ خدا طلبی باشد
نوشتہ بودند بطور مصلحت نوشتند کہ از حضرت شاہ غلام علی بہتر کسے نیست اہ کما فی تتمہ مقامات
المظہریہ بر حاشیہ ارشاد الہنا قصیدین در بیان معنی ایں عبارت بدستخط خاص خود نوشتہ اند کہ حاصلش اینست
کہ منع صاحب رسالہ بنا بر اعتقاد استقلال است نہ از توسل واستمداد واستعانت اہ تفصیل این اجمال
منوال است کہ ذکر در قرآن بہ بست ویک معنے وارد شدہ بسیان انتقال معہ ایراد ہر یک از ان مثال در تفسیر
اتقان مفسر است بجہۃ تحرز از طول عبارتش منقول نشد وبعضے مفسرین آیت وتطمئن قلوبہم بذکر اللہ
راند کہ حبیب چند اعلیہ التحیۃ والثناء تفسیر نموده اند چنانچہ صاحب تفسیر حسینی از فصول ابن عیینہ نقل
است وہم وارد است کہ عند ذکر اولیاء اللہ تنزل الرحمۃ وہم در معارج النبوۃ در قصہ معراج مینویسد نقل
سیر وہم خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام در ان شب جمعی از معصومان را دید کہ میگفتند محمد محمد صلی اللہ
علیہ وسلم ودر اسمانہا ہیچکس از ایشان معتقد تر بنود پرسیدم کہ یا جبریل ہیچ جماعت فرشتگان چنین



گفت اشرف مقدسان آسمان اند چنانچہ سادات اہل بیت تو اشراف بزرگان زمین اند ہمین فرشتگان
بزرگوار و اشراف آسمانند گفتم یا جبریل این تخصیص بچہ یافتند گفت بانکہ در دنیا ایشان نام تست آنکہ نام محمد
زبان دارد مقدم ترین ہمہ اہل آسمان است آنکہ حبیب صلی اللہ علیہ وسلم در دور دن جان دارد بین کہ مرتبہ او
عند اللہ چگونہ باشد اہ در منصوبت مراد از عدم صحت ذکر نا مہا واولیا ذکر تقرب است کہ آن خاص است
بذات حضرت متعالی وذکر تقرب مخلوق خواہ روحانی باشد خواہ جسمانی قطعاً جائز نیست کما فصلہ
مولانا عبد العزیز الدہلوی فی تفسیر قولہ تعالی ورتل القران ترتیلا وشکی نیست کہ خواندن جہال تقرب
نادرست ونا روا ست علماء اہل سنت از نسیان طریقہ انیقہ قادریہ علیہ کہ یا شیخ عبد القادر شیئا للہ میخوانند
اعتقاد توسل واستمداد است نہ تقرب کہ موجب فساد است کما بینتہ سابقا واعتقاد تقرب وا استقلال شان
جہال است وہنان خارج البحث اند وخود حضرت قاضی صاحب میفرمائند کما یقرء الجہال روایت منع تقرب
را بر منع غیر تقرب کہ دعائی منکر است دلیل آوردن غایت غباوت است افسوس کہ مجیب یا مصیب را انیقدر فہم ہم
نصیب نیست کہ اگر مراد حضرت قاضی صاحب منع استمداد میبود کما یقرء الناس یا کما یقرء القادریہ یا کما
یقرء المستمدون بجناب الشیخ الی غیر ذالک من الوجوہ المحتملہ میگفتند واختیار کما یقرء الجہال وترک سائر
وجوہ بصراحت بر منع تقرب دال است آری کج فہمی را چہ علاج سہ فہم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم
کجوئی دہم سند بر منع این آیت والذین تدعون من دون اللہ الآیۃ آورده اند غنیکہ روشن است کہ این
سند وقتی تمام ودلیل بیکلام شود کہ قائل یا شیخ عبد القادر الخ حضرت غوث الثقلین را حاجت روا مستقل
وصبود از جان ودل داند زیرا کہ مشرکین ہمین اعتقاد از معبودان خود کامروائے میطلبیدند کما مر فی
الفتاوی المشہورۃ ودر اینجا از عبادت واستقلال حرفی وحکائتی بمیان نیست آنچہ ہست محض توسل و
استعانت است پس شرک کجا وکفر کو وہمین است جواب از سائر آیات کہ در رسائل ہابیہ خرابیہ بر عدم جواز
استعانت سند می آرند در تفسیر عزیزی مرقوم است وبشایہ آنکہ افعال عادی الہی را مثل بخشیدن فرزند

مطلب در جواب
از آیات قرآنیہ منع
دعا در بین دون
اللہ

یعنی قاضی صاحب

وتوسیع رزق وشفای مریض وامثال ذلک را مشرکان بنسبت ارواح خبیثه واصنام میفایند وکافر
میشوند وموحدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میدانند ازاد به وعقاقیر یا دعای صلحای
بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجام مطلب میکنانند میفهمند ودر ایمان ایشان خللی نمی افتد اه
وبهمدرین تفسیر است پس مدار حل وحرمت بر غرض مقصوده میباشد ان خیرا فخیر وان شرا فشر اهـ فائده
دعا در قرآن بهشش معنی آمده اول عبادت مثل ولا تدع من دون الله مالا ینفعک ولا یضرک وهم استعانت
مثل وادعوا شهداءکم سیوم سوال مثل ادعونی استجب لکم چهارم قول مثل دعوٰیهم فیها سبحانک اللهم پنجم ندا مثل
یوم یدعوکم ششم تسمیه مثل لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا کذا فی التفسیر الاتقان ومدرین جا نقل عبارت
تفسیر عزیزی ورمعنی فرمانک ذکر کن مفید مزید است وبنده عبارتیرا بلند کردیم برای تو ذکر ترا بنیمرتبه جامعیت
کمالات ترا میشرکه ظل مرتبه الوهیت گشتی وبابین جامعیت متفرد وطاق برآمدی حالا ترا همراه خدایاد کنند
مثلا گویند الله ورسول داناتر است والله ورسول چنین فرموده که واجب الاطاعت است وعلی هذا القیاس
درحدیث شریف وارد است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که رفع ذکر چگونه
فرموده اند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که ذکر تو قرین ذکر خود گردانیده اند در بانگ نماز واقامت وتشهد
وخطبه در کلمه طیبه ودر کلمه شهادت ودر امر باطاعت که اطیعوا الله واطیعوا الرسول ودر حرمت معصیت
که من یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا پس هر جاکه ذکر خدا آمده ذکر رسول نیز همراه است
مگر در سه جا اول آخر بانگ نماز که فقط لا اله الا الله گفته میشود دوم در عطسه که فقط الحمد لله گفته میشود
سیوم وقت ذبح که فقط بسم الله گفته میشود واستثناء این هر سه جا انیز وجهیست که در مقام خود مذکور میشود
تنبیه باید که باواز بلند گفتن محمد رسول الله در آخر بانگ نماز مادون نیست چنانچه از تفسیر عزیزی منقول
شد اما آهسته گفتن مامور است چنانچه حضرت مولوی معنوی مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی در ترجمه منیه المصلی
شروع بعد از تمام کلمات اذان مینویسد اذان تمام همین کلمات است که بلند باید گفت وبه آهستگی محمد رسول الله



نیز بگوید اهـ تتمه شیخ نجدیه را مژده میدهم که حضرت قاضی صاحب در همین کتاب ایراد شاه اسماعیل نوشته
از نکته حاصلش اینکه حضرت غوث الثقلین را افضل جزئیت بر صحابه در انکه قدم ایشان بر گردن صحابه هم
نهاده شده اگرچه حضرات صحابه را بر محبوب سبحانی فضل کلی وجاودنیت اهـ ترجمه قوله در بلاغ المومنین
نوشته الخ اهـ اولا اینکتاب غیر مشهور است قطع نظر از کتب اهل سنت سوای رساله منکر در رسایل دیگر دانا نیست
ای ازان مذکور نیست وفتوی بسند کتب غریبه ناجائز است در رد المحتار مینویسد فلا یجوز الافتاء بما فی
الکتب الغریبة اهـ ودر تحفه اثنا عشریه است که افتا بکتب غیر مشهوره حرام است چراکه از تحریف وتدلیس
ایمن نباشد اهـ محصلا ثانیا نام مصنف آنهم مسطور نیست وعدم دریافت حال مصنف موجب ناوثوقی
فتوی است پس چه جائیکه نامش هم معلوم نباشد فی الرد وفی شرح الاشباه للشیخ احمد المحقق هبة الله البعلی
قال شیخنا العلامة الحجینی انه لا یجوز الافتاء من الکتب المختصرة کالنهر وشرح الکنز للعینی تا قوله
لعدم الاطلاع علی حال مولفیها اهـ آری یک رساله که از دست یکی از مخلصان منکر بملاحظه در آمده
بود در دیباچه آن از تصریح نام مصنف هیچ نبود مگر بر حاشیه نام کتاب بلاغ المبین فهام مصنف حضرت
شاه ولی الله مرقوم بود معاذ الله حضرت مولانا شاه ولی الله نام رساله خود بلاغ المبین کبیر غلطی از
قلم کتب خانه رسائل بخوریم هم یقین است نهادند وهم از کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله که
تصنیف مشهور ومعروف حضرت ایشانست وهم از اجازت نامه مهری ودستخطی مولانا شاه عبد العزیز
مجاز ومعمول العون بالشیخ عبد القادر شیئا لله در خاندان عالیشان ایشان ثابت میگردد پس منع
فعل معموله ومجاز نزد گوارای خود چگونه صورت بندد هل هذا الا بهتان عظیم ودر نیحالت بر دو
ایمن چگونه حاجت بنیت چه معدود در عبادت ونیست مگر درین لحاظ که احدی معمول بر عجز
ما نبرد آن پرده خسته آید وفی الواقع آنچه در بعض عبارت استشفاع بالله را ممنوع گفته واجب
است زیرا که در وقت استعانت از کسی استشفاع بحق جل وعلا وسوال کردن بنام وی تعالی از قرآن

ثابت است قال اللہ تعالی واتقوا اللہ الذی تساءلون بہ والارحام در تفسیر کبیر مینویسد لمسالۃ الرابعۃ
اعلم ان الاستیان باللہ وبالارحام قیل ہو مثل ان یقال باللہ اسئلک وباللہ اشفع الیک وباللہ احلف علیک
الی غیر ذلک مما یوکد المرء بہ مرادہ بمسئلۃ الغیر ویستعطف ذلک الغیر فی التماس حقہ منہ او نوالہ ومعونتہ الخ
ناقول وفی المسالۃ اساسۃ دلت الآیۃ علی جواز المسالۃ باللہ تعالی روی مجاہد عن عمر قال قال رسول اللہ
صلعم من سالک باللہ فاعطوہ وعن ابن عباس بن عازب قال امرنا رسول اللہ صلعم بسبع منہا ابرار
القسم اھ ودر تفسیر حسینی مینویسد واتقوا اللہ وبترسید از مخالفت او خدا الذی انحذاون
شما وقت استعطاف واستعانت از یکدیگر تساءلون بہ حاجت میطلبید وسوگند بریکدیگر میدہید
یا ایہا الناس ستامہ مومنین مکلفین ست در تفسیر کبیر نوشتہ المسئلۃ الاولی روی الواحدی عن
فی یا ایہا الناس ان ہذا الخطاب لاہل مکۃ واما الاصولیون من المفسرین فقد اتفقوا علی ان الخطاب عام
المکلفین وہو الاصح بوجوہ الخ اھ ودر احادیث صحیحہ سوال بنام خدا تعالی بسیار وبشمار است از انجملہ
است آنچہ در حدیث صحیحین آمدہ کہ یکی از ملائکہ نزد سہ کس از بنی اسرائیل کہ از امراض مختلفہ شفا یافتہ بودند
رفتہ ہر سہ کس را نوبت بنوبت گفت کہ سوال میکنم ترا بحق آنکہ چنان وچنین بخشیدہ کہ در فلانی الشکوۃ واز انجملہ
آنچہ در حدیث ابو داؤد وغیرہ وارد است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استعاذ باللہ فاعیذوہ ومن
سئل باللہ فاعطوہ واز انجملہ است آنچہ در حدیث ترمذی وغیرہ آمدہ کہ فرمود سرور کائنات علیہ الصلوۃ
اجرم شر الناس منزلا قیل نعم قال الذی یسال باللہ ولا یعطی بہ کلمہ من سالتکم فی ہذا الموقع اگر در شیئاً للہ
بالله فرض کردہ شود باہم در جواز آن شبہی نماند احادیث ابو داؤد کہ دران از قول اعرابی فقیر
یک علی اللہ ونستشفع باللہ علیک وانکار رسول مختار علیہ السلام بایں مقول وبحک انہ لا یستشفع باللہ علی
وہست جواب این بدیں وجہ بخاطر میرسد کہ احادیث مناقض قرآن واحادیث صحیحہ است چنانچہ علوت این



مرداب دیگر دہا بیہ خرابیہ است حق تعالی ما را آن زبان ندہد کہ ہمچنین کلمات زبان زد شود بلکہ جواب این چنین
در مرقاۃ است اینکہ وجہ انکار حبیب پروردگار علیہ الصلوۃ من الغفار بر اعرابی آن است کہ از اظہار عبارتش
مساوات در قدر و شرکت در امر میان حق جل وعلا ورسول علیہ التحیۃ والثنا موہوم میگردید چنانکہ منافاۃ عطف
بحرف واو ہمچنیست واو سبحانہ تعالی منزہ است از شرکت اکابر وجہ وگفتن سید انام علیہ السلام سبحان اللہ سبحان اللہ
مکرر تنزیہ است از شرکت موہوم وشتراک منہوم اہ محصلہا ودر ان ایام کہ ابتدائے ظہور نور اسلام بود البتہ
سرور انام علیہ السلام در رد اوہام باطلہ شرک التیام اتمام حجت واقعی میفرمود وکما لا یخفی علی الماہر بعلم الحدیث
واین بانفی استعانت باللہ کہ بقرآن واحادیث صحیحہ بثبوت پیوستہ قطعاً متحقق نمیگردد **قولہ** وحضرت
مولانا احمد الدین بگوی ابقاہ اللہ وسلمہ در جواب استفتا میفرمائید اھ در اینجا باید دانست کہ برادر کلان
مولوی احمد الدین بگوی عنی جامع کمالات شریعت وطریقت معدن علمیت وفضلیت مناقب
کرامات آگین مولانا مولوی غلام محی الدین مرحوم بگوی بجواز خواندن باشیخ عبد القادر شیئاً للہ فتوی میداد
بسیار کس علما از شاگردان این ہم موجود اند ولب بشہادت تمعنی میکشایند موقع تاسف کہ منکر از استاد
بہیان ورود سند عدم جواز بہ پرداخت ورویت جواز از استاذ کلا از اکہ ہم استاذ مولوی احمد دین از وصاحب کرامات
شہرہ میباشد کیفیت اندیشہ انداخت **قولہ** ان الوظیفۃ المقررۃ لیست من العادۃ الحسنۃ اھ قطع نظر از دیگر
علماء اعظام کہ بجواز اینکلام قائل اند مثل حضرت شاہ ابو المعالی وحضرت شیخ محقق عبد الحق دہلوی
وحضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی وحضرت شاہ عبد العزیز وغیرہم قدس اسرارہم حضرت مولوی صاحب
کلان بگوی ہر یک پلیہ ومولوی صاحب خورد بگوی در پلہ دیگر وانصاف ودیانت منصف کہ کدام پلہ را
رجحانیت **قولہ** حتی تقال عند القیام والقعود الخ اھ کسی ز خواہندگان این ورود اندیدیم ونہ
شنیدیم کہ در حالت نشست ورخاست وشروع در ہر امر باین وظیفہ موظف بودہ باشد غایۃ الامر انکہ
بہت پاس روز وشب یکساعت برائے خواندن مقرر است وجواب عبارت باقی ودشمن بر دو مضامین سوال

شاکر و ایشان عنقریب بیاید انشاء الله تعالی و آنچه از مولانا مفتی صدر الدین دهلوی آورده بدانند که در
سوال او است که در سجده بگوید یا الله یا غوث الاعظم حاجت من روا کن و این باطل و شرکست و مولانا
صدر الصدور حسب الصدور صاحب البته امثال این اقوال را نامعتبر و عامل باین اعتقاد را مشرک گفته اند و این مسلم است و
ایشان صرف باشیخ الخ خواندن را منع نفرموده اند و چگونه فرمائید چرا که جواز و مشروعیت آن از تصانیف
اساتذه ایشان منقول است و هم جواز استمداد از رساله شان بر صدر مذکور و نیز معلوم باد که در اطلاق
سمیع و بصیر و علیم و غیرها بر حضرت غوث الثقلین هیچ مباحث نیست چرا که در حدیث صحیحین بروایت
ابو هریره وارد است که فرمود رسولنا علیه التحیة و الثنا خلق الله آدم علی صورته کذا فی المشکوة
شیخ عبد الحق در ترجمه مینویسد پیدا کرد خدا تعالی آدم را بر صورتش الخ **قوله** و مشهور در تاویل
او آنست که صورت بمعنی صفت است چنانکه گویند صورت مسئله اینست و صورت حال اینچنین یعنی پیدا کرد
پروردگار تو آدم را بر صفت خود و موصوف گردانید او را بصفاتی که بر تو صفاتی که بر ما و نیز پس گردانید
عالم قادر مرید متکلم سمیع بصیر الخ و در تفسیر کبیر در بیان اطلاق صورت بر حق عز و جل از یحدیث همین
مراد داشته است و ازینجا است که در کتب معتبره فقه تصریح نموده اند که جائز است نام نهادن باسمائیکه
صورة در خالق و مخلوق مشترک اند مثل علی و رشید و غیرهما لکن مراد داشته شود در حق عباد غیر آنچه
مراد است در حق معبود کذا فی الدر المختار و در رد المحتار منقول از فتاوی تاتارخانیه و فتاوی سراجیه
و منح الغفار شرح تنویر الابصار زیاده تر تحقیق این معنی پرداخته باقیماند آنچه انمیکرد در بعضی مکاتیب
خود که مردود الصدر است استفسار منع باشیخ الخ از مولوی قطب الدین دهلوی نقل نموده جوابش اینکه
در سوال نوشته که اعتقاد دارند که شیخ میداند این کار را و میشود سخنان ما را و استغاثه ما را از ما که بعیده
و قضا کند حاجات مرا و اصلاح نماید حالات ما را و همین زعم هر وقت میخوانند یا شیخ عبد القادر الخ در
صباح و شام یعنی مدام بطریق عجز و ابتهال برای کثرت رزق و اولاد و مال و منال و در هر حال الخ اهـ ترجمه

مطلب در بیان عبارت منقح صدر الصدور در حق

مطلب در بیان عبارت مفتی صدر الدین در

مطلب در بیان عبارت مفتی قطب الدین در



مخفی مباد که خواهندگان یا شیخ عبد القادر حضرت شیخ را عالم الغیب منسوب و قاضی الحاجات نمیدانند که
این عین اعتقاد شرک صریحست بلکه این عقیدت است که حضرت شیخ رض ماشاء الله کرامتی یعنی باسماع الله سخنان
ما میشنود بالتجا از جناب حق جل و علا حاجات ما را میدهد و شنیدن آواز از دور و اطلاع بر بعضی مغیبات
منجمله کرامات است چنانچه از شرح فقه اکبر و شرح عقائد و رد المحتار و غیرها مع اسناد جواز استمداد منقول صدر
گردید و خود شما مولوی قطب الدین در تفسیر عزیزی مسفر مائید و ارباب حاجات و مطالب مشکلات
خود را ازانها میطلبند و میابند و نیز در همان استفتا جواب این سوال از مفتی مکه منوره بدینعبارت نوشته
بیت کان اعتقادهم ما ذکر السائل عنهم فحکمهم ما نص علیه عن الملا علی القاری نقلا عن الائمة الحنفیة اهـ
یعنی اگر اعتقاد خواهندگان یا شیخ الخ و ضرب الاقدام کنندگان آنچنان است که سائل ذکر کرد از انها که شیخ
را عالم الغیب و قاضی الحاجات میدانند پس حکم شان بنا بر این اعتقاد آنست که مولانا قاری در شرح
فقه اکبر گفته و ترجمه آن عبارت اینکه انبیا علیهم السلام غیب نمیدانند مگر آنچه خدا تعالی ایشانرا علم غیب بخشد
و کافی و حنفیه تصریح نموده اند بکفر کسی که معتقد علم غیب نبی باشد اهـ و آگاه باشند که اعتقاد علم
غیب منسوب مراد است چرا که غیب را انبیا و اولیا بتعلیم او تعالی میدانند چنانکه قطره از ان گذشته بسبیل تحقق
بیان شد باید در ینجا انصاف شعار معاف فرمائید و ببینند که مفتی مکه منوره اعتقاد علم غیب منسوب برای انبیا و
اولیا را کفر گفته نه که خواندن یا شیخ عبد القادر شیئا لله و ضرب الاقدام را کفر فرموده و خود اعتقاد
منسوب غیر خدا را موجب کفر است خواه چیزی بخواند یا نخواند پس همچنین است خواندن یا شیخ عبد القادر
اعتقاد را کفر گفتن بالقطع علماء امت مرحومه را کافر شمردن و بر خود اطلاق شیوخ نجدیه راست
است آری کل اناء یترشح بما فیه آنچه در آوند میباشد تراوش نماید همان **قوله** وجه دوم آنکه
خطاب بنائی غائبست و اصل خطاب بنداء حاضر است نه غائب قال التفتازانی فی شرح المطول
الملتفت ان الخطاب بتوجیه الکلام الی حاضر اهـ گلی دیگر شگفت پناه بخدا از تعصب و عناد

مطلب در بیان عبارت مفتی صدر الدین در

مطلب در بیان عبارت مفتی قطب الدین در

یا عدم مهارت یعنی در بیان حکم ندا انتقال در پئی اظهار اصل خطاب نمود حالانکه ندا عام است و خطاب خاص
چنانچه در صراح و دیگر کتب لغت تصریح یافته که ندا بمعنی آواز دادن و خطاب سخن روبروئے گفتن است و عام
را عین خاص تصور نموده نوبت باثبات کفر رسانیدن کار عوام کالانعام است سے گر از بسیط زمین عقل
منعدم گردد بجود گمان برد هیچکس کز او دانم ۱۲ بدانکه اصل کلام در ندا بحرف یا است و وضع یا برائے
ندائے بعید و قریب ہر دو هست و همیشه مختار علامه ابن حاجب و دیگر نحات و بعضے میگویند که حقیقتاً
وضع یا جهت ندائے بعید است و مجازاً در ندائے قریب هم مستعمل چنانچه مختار علامه زمخشری صاحب تفسیر کشاف
و امام رازی صاحب تفسیر کبیر است و مطول مینویسد و اما یا فقیل حقیقة فی القریب و البعید لانها لطلب
الاقبال مطلقاً و قیل بل للبعید و استعمالها فی القریب اه چلپی در حاشیه مطول نوشته قوله و اما یا فقیل
القول الاول قول ابن الحاجب و الثانی قول الزمخشری و الاول اقرب لاستعمالها فی القریب و البعید
علی السواء و دعوی المجاز فی احدهما خلاف الاصل اه در تفسیر کبیر است یا حرف وضع فی اصله لنداء البعید
ثم استعمل فی نداء من هو قریب تنزیلاً له منزلة البعید اه و علامه ابن حاجب در کافیه بیان
مذهب خود پرداخته و جار الله زمخشری در مفصل به اثبات مشرب خود در رساله مسمی لا یخفی علی من طالع
کتب النحو چون این تحقیق ذهن نشین گردید حالا مراد از قریب و بعید باید شنید در مطول نوشته
وای و الهمزة للقریب و قد یستعملان فی البعید تنبیهاً علی انه حاضر فی القلب لا یغیب عنه اصلاً اه یعنی
منادی بای و همزه در صورت استعمال در بعید اگرچه از چشم غائب است مگر در دل حاضر است پس
ثابت شد که ندائے غائب بحرف یا استعمال در موضوع له اوست فلا قباحة فی ان یتبع عبد القادر فی نفسه
عن ان یکون کفراً بالفرض اگر یا برائے ندائے حاضر باشد فقط باهم مضایقه نیست چرا که حضور
بالتفات پیران کبار بمریدان خود نزد محققین ثابت است چنانکه بر صدر مذکر یافت و اگر
درگذریم حضور منادی در دل بنا بر جواز ندا هم کافیست کما عرفته من المطوی و ازین ندا
اعتقاد ندا کنندگان عوام علم مثل یا سیدی یا رسول را اثبات علم غیب است برائے خود و تکفیر



ست بلیمان بدو ایراد روایت خزانة المفتین وغیره در ریخا خطا و بیجا است معامله مجیب صاحب بدان
سیماند که شخصی گفت یا الله بدگمانی شنید و گفت که یا برائے ندائی بعید است و حصه قریب از جبل الورید
است پس این نزد اشعری باعتقاد بعد او سبحانه است و انخلاف نص و کفر است فی خزانة المفتین
و من کفر بلسانه طائعاً و قلبه مطمئن بالایمان فهو کافر الخ و بل هذا الا جنون آری صاحب الغرض مجنون
قوله فان الحضور فی کل مکان لآن واحد و کون العلم محیطا من الصفات المختصة به تعالی اه
یعنی حضور در هر مکان در یکزمان را از صفات مختصه او تعالی گفته برائے قادر ذو الجلال که
منزه است از سمات نقص و زوال قطع نظر از یک مکان مکانهائی زیاده از بیان ثابت نموده
و در زمان هم داخل کرده و حالانکه در جمیع کتب عقائد سلامیه مینویسند که انه تعالی لیس فی مکان و لا یجری
علیه زمان مولانا علی قاری در شرح فقه اکبر تحت قول امام اعظم رضی عنه الله اکبر و هو شئ کالاشیاء
مینویسد و یعلم من قوله شئ لا کالاشیاء انه سبحانه لیس فی مکان من الامکنة و لا فی زمان من الازمنة اه
و هدین شرحست و کذا من قال انه سبحانه جسم و له مکان و یمر علیه زمان و نحو ذلک فانه کافر حیث لم
یثبت له حقیقة الایمان اه و امام ابو شکور سالمی در تمهید عقائد مینویسد و قال ابو مطیع البلخی سألت
ابا حنیفة رضی الله عنه عمن قال لا ادری ایمن الله فقال ابو حنیفة انه یکفر لانه وصف الله بکل مکان الخ اه و هم
در کتابست ان الله تعالی لو کان فی کل مکان لوجب ان یکون فی افواه الدواب و الکلاب و فی وجه الاماء
فهذا کفر قبیح اه هرگاه ازین دو سه روایت کتب عقائد اهل سنت و جماعت معلوم شد که هر که خصماً و صف کند که در هر
مکان است کافر گردد حالا در خدمت حضرت مجیب عرض مینمایم و انصافا مینویسم که عبارت خزانة المفتین وغیره
من کفر بلسانه طائعاً و قلبه مطمئن بالایمان فهو کافر الخ در شان ایشان صادق است یا در حق یا شیخ خود گمان
الاشتر رست و درست است من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه چاه کنده را چاه در پیش کردن خویش آمدنے
در پیش سبحان الله و بحمده همچنین مفتیان زمان که نام مطول هم میدانند و در علم معقول و منقول کوس لمن الملک

می نوازند در تلفظ و کتابت یک کلمه ایمان خود می بازند آری چون کمر بر تکفیر مسلمین بستہ اند شیشہ توحید خود را بر سنگ شقاوت بیچارہ شکستہ اند ہ چون خدا خواہد کہ پردہ کس دریدہ میلش اندر طعنہ مومنان کند قولہ وفقہا متفق اند برین ہر دو روایت و در مختار و رد المحتار و شرح فقہ اکبر لعلی القاری و نصاب الاحتساب ہمین عبارت مرقوم است اھ و در مختار در باب المرتد ازین ہر دو روایت اثری نیست و در رد المحتار بنقل بحر و نہر مسئلہ اختلاف و ذکر کردہ حیث قال ومن تکلم بہا ہازلا او جاہلا او مخطئا کفر فقیہ اختلافا اھ و در شرح فقہ اکبر ہم در مسئلہ اختلاف بلا ترجیح از فتاوی قاضیخان نقل کردہ باز خود میگوید کہ اظہر ہمیشہ است کہ عذر جہل مقبول است و بہمہ کفر نشود و مگر عذر جہل در امر مقبول نیفتد کہ از ضروریات دین بود اھ ترجمہ و در عبارت نصاب کہ بعد ازین بیکوقہ منقول خواہد نمود ہم در مسئلہ اختلاف مبین است در صورتی کہ از اتفاق فقہا در مسئلہ قطعا و نشانی نیست شاید باشد و یا منکر کہ نقل اتفاق می نماید و ہذا کفر بالاتفاق بہ آواز بلند میگوید قولہ و از نجا کہ در عامہ کتب فقہ حنفیہ مثل در مختار الی قولہ مرقوم است کہ بحر در تزوج بشہادۃ اللہ و رسولہ کافر نشود ہمین تزوج را دال بر آن اعتقاد قرار دادہ اند اھ سہ بنطق آدمی بہتر است از دو ب ۲ دو ب از توبہ گرگ گوی صوت لیت شعری بحر در تزوج علم بر بین اعتقاد او بکدام وجہ حاصل شد آیا فقہا نزد منکر غیب دانند کہ بر فعال قلوب مطلع میشوند و اگر بہ دلالت مقالت مے بود در بیان وجہ کفر و دلیل قولہ علی ہذا الاعتقاد میگفتند بلکہ در بحر الرائق کہ منقولہ منکر است اعتقاد ان الی صلی اللہ علیہ وسلم یعلم الغیب قطعا و علم بر بین اعتقاد بحر در احتمال ہرگز حاصل نمیشود و خدا نخواستہ باشد کہ فقہا بنا بر چنین احتمالات حکم بکفر جاری و ساری نمایند بلکہ صاحب ہمین بحر الرائق بر خود لازم گرفتہ کہ در کلمہ کفر متفق علیہ فتوی بتکفیر نمیدہم چنانچہ در در مختار مینویسد قال فی البحر وقد ازمت نفسی ان لا افتی بشیء منہا اھ آیدم بر تحقیق مسئلہ باید دانست کہ بعضے بتکفیر متزوج بشہادۃ اللہ و رسولہ قائل اند و در وجہ آن تصریح مینمایند کہ این متزوج معتقد علم غیب است مر رسول علیہ السلام را و معتقدین فقہا میفرمایند کہ ہر قول تکفیر ضعیف و خلاف صحیح است چرا کہ حال امت کہ مبحوث عنہا است بر سرور کائنات

او سبحانه تعالی چه قدر رعایت و حمایت حبیب خود فرمود که لب منکر هم بکلمه الحق گشود الحال از منکری پرسید
در صورتیکه بعرض احوال امت بر نبی ورباعث رحمت معترف گشتی باز کدام وجه کفریت متمرد حتم صورت
آیا نحکام اشخاص امت از احوال معروضه مستثناست هل هذا الا الخرط القتاد الحمد لله که دعوی کفریت از کلام
مردود و برهم گردید بر ناظرین و پرده مباد که از روایات کتب فقه منقوله اضیفخ ثابت شد که حضرت رسالتپناه
علیه السلام بتعلیم الهی بعض غیب و احوال امت خود میدانند و چند روایات دیگر از کتب معتبره دینیه متعلق
همین مسئله بتقیه تحت قلم می آرم که مجال شبه نماند علامه خطیب قسطلانی شارح صحیح بخاری در مواهب لدنیه می
نویسد او لا فرق بین موته و حیاته فی مشاهدته لامته و معرفته باحوالهم و نیاتهم و عزائمهم و خواطرهم
و ذلک عنده جلی لا اخفاء به تا قول وی و قد روی ابن المبارک عن سعید بن المسیب لیس من یوم الا و
یعرض علی النبی صلی الله علیه وسلم اعمال امته غدوة و عشیة فیعرفهم بسیماهم و اعمالهم فلذلک یشهد علیهم اه
مولانا حضرت شاه عبد العزیز در تفسیر فتح العزیز میفرمایند و یکون الرسول علیکم شهیدا یعنی و بار رسول
شما بر شما گواه زیرا که او مطلع است بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود که در کدام وجه از دین
من رسیده و حقیقت ایمان او چیست و حجابیکه بدان از ترقی محجوب مانده است کدام است پس او میشناسد
گناهان شما را و درجات ایمان شما را و اعمال نیک و بد شما را و اخلاص و نفاق شما را و لهذا شهادت
او در دنیا بحکم شرع در حق امت مقبول و واجب العمل است و آنچه او از فضائل و مناقب حاضران زمان
خود مثل صحابه و ازواج و اهل بیت یا غائبان از زمان خود مثل اویس و مهدی و مقتول دجال یا از معائب
و مثالب حاضران و غائبان میفرمایند اعتماد بران واجب است و از غیبت که در روایات آمده که هر نبی را
بر اعمال امتیان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان تا روز قیامت ادای
شهادت تواند کرد اهم مقام غور یعنی علمای اهل سنت قطع نظر از اعمال جوارح اطلاع حبیب علیه السلام الغیوب
بر افعال قلوب جمیع امت از آیات و حدیث ثابت میکنند و اعتقاد بران معلوم و واجب میدانند و منکر بیفکر



تکفیر معتقد اطلاع بر اعمال جوارح میدارد و ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۱۲ از علامات بعیدان
دیگر انکه باهم کید گیر را کافر میگویند چنانچه در شرح فقه اکبر است فمن عیوب اهل البدعة انه یکفر بعضهم بعضا ۱۲
از عادات مبتدعان و بانیه انیکه در طریق تکفیر عامه مومنین و علماء اهل سنت بپای سر میپویند کما فی
و الحمار اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم هم المشرکون الخ اه و در تفسیر مدارک نوشته و ما
قال الله لیطلعکم علی الغیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیوب فلا تتوهموا عند اخباره الرسول انتفاء
اصل اخلاص الآخر انه صلی الله علیه وسلم یطلع علی ما فی القلوب اطلاع الله تعالی فیخبر عن کفر او ایمانها
لکن الله یجتبی من رسله من یشاء ای لکن الله یرسل الرسول فیوحی الیه و یخبره بان فی الغیب کذا و ان فلانا فی
علم النفاق و فلانا فی قلبه الاخلاص فیعلم ذلک من جهة اخبار الله تعالی لا من جهة نفسه اه از نیجا به
عموم پیوسته که آنعالم علوم الاولین و الآخرین از جهت اخبار او تعالی غیب میداند نه از جهت نفس خود
و خاصه باریتعالی است و بکلیت مراد از آیاتیکه بر نفی علم غیب از انعالم الاریب ناطق اند مثل و لو کنت
اعلم الغیب و غیر هما یعنی نفی علم غیب بنفسه است آیا نمی بینی که در تفسیر حسینی مینویسد و لو کنت اگر بودمی من
ان الله علیم حق علم الغیب و انستمی غیب را لاستکثرت هر اینه بسیار طلب کردمی من الخیر از مال و منفعت فتح
اه و در تفسیر بیضاوی است و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب لا یجوز ان یحصل فی ذلک التمییز بان یطلعکم الله تعالی
علیه فتقول ان فلانا مومن و فلانا منافق و فلانا من اهل الجنة و فلانا من اهل النار فان سنة الله
جاریة بانه لا یطلع عوام الناس علی غیبه تا قول وی و اما معرفة ذلک علی سبیل الاطلاع من الغیب فهو
من خواص الانبیاء فلهذا قال و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و خصهم باعلام ان هذا مومن و هذا منافق اه
و در عالم التنزیل و جلالین و غیر هما در معنی آیت و علمک ما لم تکن تعلم احکام شرعیه و غیب مراد داشته اند من
لیتنظر فهما و در مواهب لدنیه مسطور است اعلم ان علم الغیب یختص بالله تعالی و ما وقع منه علی لسان احد
من انبیائه صلی الله علیه وسلم و غیره فمن الله تعالی اما بوحی او الهام و الشاهد لهذا قوله تعالی فلا یظهر علی غیبه

حداً الا من ارتضی من رسول لیکون معجزة و استدل به علی ابطال الکرامات و اجیب بتخصیص الرسول
بالملک و الاظهار بما یکون بغیر توسط و کرامات الاولیاء علی المغیبات انما یکون برؤیا الملائکة
کما طلاعنا علی احوال الآخرة بتوسط الانبیاء و فی حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال و الله انی لا اعلم
الا ما علمنی ربی بکلما و رد منه صلی الله علیه وسلم من الانباء بمنعه عن الغیوب لیس هو الا من اعلام الله تعالی
به اعلاماً علی ثبوت نبوته و دلائل علی صدق رسالته و قد اشتهر و انتشر امره صلی الله علیه وسلم بین اصحابه
بالاطلاع علی الغیوب حتی ان بعضهم لیقول لصاحبه اسکت فوالله لم یکن عنده من الخبر ما اخبرته حجة
البطحی و یشهد له قول ابن رواحة ✻ و فینا رسول الله یتلو کتابه ✻ اذا انشق معروف من الصبح ساطع
ارانا الهدی بعد الغی فقلوبنا ✻ به موقنات ان ما قال واقع ✻ و قول حسان بن ثابت ✻ نبی یری ما لا یری الناس حوله ✻ و یتلو کتاب الله فی کل مشهد ✻ فان قال فی یوم مقالة غائب ✻ فقصد تبها فی صحوه او عشیة اه و در شفا فی تحامل الاصطفاء تعداد خصال حمیدة مختصة بذات سعیدة علیه الصلوة و
السلام و الاطلاع علی الغیب اه و در تعبیر عزیزی مذکور است غیب نام چیزیست که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب
باشد نه حاضر نامشاهده و وجدان دریافت شود و بسبب علامات آن نیز در نظر عقل و فکر آن در نیاید یا
بداهت و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف میباشد پیش کودک زاد عالم الوان غیب است او را عالم
نعمات و الحان شهادة و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتها الم گرسنگی و تشنگی غائب است او را دو
و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است
مثل آمدن وقت قیامت و احکام کونیه و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات
و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم غیب خاص او تعالی میباشد فلا یظهر علی غیبه احداً
نیکند بغیب خاص خود بجهة ابوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی و ان اطلاع حاصل شود و اما
و اشتباه بعلامات بهمین اطلاع و ادراک کذائی هست کما و اما اظهار شخصی بر غیب تبعی ان کان فی

بینت اما اظہار غیب ایشان جائز و واقع است چنانچہ در حق مادر موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام
قصص منصوص ست کہ انا رادوہ الیک و جاعلوہ من المرسلین ۱۲ قولہ مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر لوح
نفس الامر یست کہ قبل ظہور آن موجود است و خارج حاصل شود گو بمطالعہ نقوش لوح باشد یا بی مطالعہ زیرا کہ مراد
از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومہ در انکتاب میشود نہ بدیدن نقوش و ایمغنی اولیاء اللہ را نیز حاصل
میگردد و پس و پیش نزدیک برابر شد سوم آنکہ اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعہ و دیدن نقوش نیز از بعضی
بتواتر منقولست اھ قولہ وجہ سیوم آنکہ ایں کلام مشتمل بر کلمہ شیئاً للہ کہ از کلمات کفر یست و فقہا آنرا در باب
کلمات کفر می آرند و خلاف آن در ترجیح عدم کفر فرمودہ اند اھ الحق اعلو اللہ اعلم منکر خود مکفر است کہ فقہا ترجیح
کفر را دادہ اند و ہم بعد از نقل عبارات کتب فقہ کہ در تمامہ آنہا مصرح ست کہ الراجح عدم الکفر نوشتہ اند
عدم کفر راجح است اھ پس بلا خلاف ثابت شد کہ قول کفریت شیئاً للہ مرجوح ست و مرجوحیت ایں قول
ازین روست کہ آنچہ وجہ کفریت شیئاً للہ گفتہ اند کہ حق تعالی را محتاج دانستہ جہت وی چیزی میخواہد
قطع نظر از عاقل ہیچ غافل ہمچنین نمیگوید در فتاوی خیریہ نوشتہ و ندا لا یستحیل فی خاطر احد اھ و تمام
قول احجر لازم ست بر تمامہ فقہا کما فی الدر و انا نحن فعلینا اتباع ما رجحوہ و ما صححوہ کما لا یخفی
حیوتہم اھ و در رد المحتار زیر این نوشتہ فانہ لا یسعنا مخالفتہم اھ حالا سلم کہ مرجوح نگوئیم ہم
باید شنید در در مختار مذکورست کہ حکم و فتوی بقول مرجوح جہل و خرق اجماعست و در رد المحتار
مسطورست کہ قول مرجوح منسوخ میباشد و در اشباہ وغیرہ مذکورست کہ عمل بر منسوخ حرامست فی الدر
و ان الحکم و الفتیا بالقول المرجوح جہل و خرق للاجماع اھ و فی رد المحتار و فی شرح الحسامیۃ المنع عن
المرجوح حتی لمقلد لکون المرجوح صار منسوخا اھ و فی الاشباہ وغیرہ و العمل بالمنسوخ حرام اھ و از
کہ محقق فقہای حنفیہ صاحب فتاوی خیریہ میفرماید و لا یجوز الاغترار بما فی قیدہ الشرائد و نظم الفرائد
و من قال شیئاً للہ بعض یکفر و لا وجہ لذلک اھ و پر ظاہرست کہ ہر گاہ فتوی بدیں قول حرام شد




بود از آن چہ شرست زہی سعادت حضرت مجیب بتکفیر قائل شیئاً للہ مائل شد و نزد فقہا مرتکب حرام
شد عدم جواز قول بتکفیر قائل شیئاً للہ
و جاہل شد آری ہر عمل اجری و ہر کردہ سزائی دارد قولہ و پر ظاہرست کہ نفی کفر مستلزم جواز و اباحت
نمیتواند اھ پر ظاہر و باہرست کہ بریں عقل و دانش باید گریست یعنی آدم بی معقول نامعقول ایں شنید
میتواند کہ کفر و ایمان نقیضین یکدیگر اند چنانچہ در تفسیر کبیر ست الذی عرف بالضرورۃ مجیئ الرسول صلے اللہ
علیہ وسلم بہ فمن صدقہ فی کل ذلک فہو مومن و من لم یصدقہ فی کل ذلک تا قولہ و ہذا ہو الکافر
فالکفر عدم تصدیق الرسول صلے اللہ علیہ وسلم فی شئ مما علم بالضرورۃ مجیئہ بہ اھ و در تفسیر عزیزی
ست ایمان در عرف شرع عبارت از تصدیق ست بمعنے گرویدن و باور کردن آنچہ بالیقین معلوم است
از دین محمدست اھ و ہمدریں کتاب ست و حقیقت کفر آن ست کہ چیزی را از آنچہ بالیقین از دین محمد است
صلے اللہ علیہ وسلم انکار کند و معنی انکار عدم انقیاد ست اھ و قاعدہ مقررہ معقول ست کہ النقیضان
لا یجتمعان و لا یرتفعان یعنی جائیکہ یکی از ان ہر دو موجود باشد دومی نابود و گاہیکہ احدی از ان منتفی شود دیگرے
موجود در نصوص ایوضوح پیوست کہ از نفی کفر وجود ایمان لا محالہ متحقق میشود و قطعا شیئاً للہ کلمہ اسلامیہ
و ایمانیہ ثابت شد و ہو المطلوب قولہ و فقہا نیز بریں متفقند کہ در کلمہ مختلفہ فیہا اگرچہ ماول باشد و اگرچہ
اہم عدم کفرست قائل معذور نیست تغریر بسبب جریمہ لازمست و بتوبہ و استغفار امر باید کرد و عبارات کتب معتبرہ
شہادۃ نوشتہ میشود الخ اھ مخفی مباد کہ از عبارت در مختار و فتاوی عالمگیری کہ منکر نقل آن پرداختہ
ثابت میشود کہ کلمہ کفریہ متفقہ باطل میماند عمل و نکاح قائل را و اولادی کہ بعد ازان تولد شوند
ولد الزنا گردند و کلمہ مختلفہ قائل آنرا بنا بر احتیاط امر بہ تجدید نکاح و توبہ و رجوع ازان باید نمود و پس
ایں مذکور صلا مسطور نیست کہ اگر قائل بتاویل مائل باشد در انصورت ہم آنرا بہ تجدید و غیرہ عمل باید کرد و تغریر
بسبب جریمہ باید نمود و ہم ایں مطلب در عبارت نصاب الاحتساب منقولہ منکر موجود نیست یعنی از انعبارت
ثابت نمیشود کہ قائل کلمہ مختلفہ اگر تاویل صحیح نماید تا ویلش مقبول نیست و با وجود آن ممنع

علیہ الرحمۃ آنچہ معلوم شد
بالیقین آمد در دین رسول
علیہ السلام آن چیز ست
کہ بالیقین معلوم شد
کہ از دین محمد است
صلے اللہ علیہ وسلم
بالیقین معلوم شد
کہ آن چیز ست
علیہ السلام

حضرت شیخ سعدی و باقی طریقه سهروردیه اند در عوارف المعارف نوشته اند قد کان الصلحون یسئلون
تحقیقی بود در نیکان سوال می نمودند مردم را
الناس عند الفاقه ونقل عن ابی سعید الخراز انه کان یمر به عند الفاقه فیقول شیئا لله اه ودر موا
نزد فاقه منقول است که از ابی سعید خراز انکه تحقیقی بود آن گذشت نزد فاقه میگفت شیئا لله
لدنیه وغیره مذکور است که درویشی کهن جامه بر حضرت شیخ ابو الحسن قطب شاذلی قدس سره مبارک حسن لباس الیشان انکار
نمود حضرت شیخ موصوف فرمودند ما هیاتی مذه تقول الحمد لله وسبحان مذه تقول شیئا لله اه وبخالت
صدور اگر کسیکه بزبان دعوای ایمان کند وقائلین شیئا لله را تعزیر زند فی الواقع آدمیت از میان مردم برخیزد
ونسانیت از میانها رخت بر بندد یعنی خلاف آدمند و نیستند آدم خلاف آدمند و نیز بدانند که مثل شیئا لله
در قرآن واحادیث بسیار است چنانچه صاحب فتاوی خیریه که استاد صاحب و مختار است مینویسد فان ذکره للتعظیم کما
قوله تعالی فان لله خمسه ومشکوته اه الحمد لله رب العلمین وبهم ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله الآیة الی
چنانچه بدانین آمد پس تحقیقی بر آخذ است چنانچه مصنف او و مانند او بهم در قرآن بسیار است
وجهی للذی فطر السموات والارض الآیة وتیز لله مافی السموات والارض الآیة در قرآن است و در حدیث متفق علیه
که در بیان قصه که کس از بنی اسرائیل است اخذته لله وقعت در حدیث ابو داؤد وغیره آمده قال سوال
گرفته آخذها اخذ
صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان کلها من الشکوة شیخ محقق
در ترجمه مینویسد کسیکه دوست دارد کسی را برای خدا تعالی و بد بدارد برای خدا تعالی و ندهد بر خدا تعالی یعنی همه کار او
خدا تعالی بود هر چه کند بطلب رضای حقتعالی و ارادهٔ وجه الله کند وطن برای تو گیرم سفر برای تو گویم
برای تو باشم عزن برای تو گویم پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه ایمان کامل در اخلاص است رزقنا الله
اه حالا از منکر عنید باید پرسید که اقامت تعزیر تا به کجا خواهد رسید ونعم ما قیل زبان بریده بگوید که
صم بکم به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم قوله از عبارت صریح معلوم شد که تکلم کلمه محتمله مختلفه هر وجه که
بر روایت ضعیفه یا قویه از مذهب باشد یا غیر مذهب بی قوله قائل ان عند القاضی معذور نباشد اه از ادام
فاحفظ ما شئت لوشیده مباد که منعبارت باخبارت سر اپا زور و موجب غرور است چه در عبارت مصنف



باشد زیرا که به اتفاق فقهای محققین خلاف این ثابت شده است یعنی در بحر الرائق وشباه ونظائر وفتاوی
صغری وتنویر الابصار ودر مختار ورد المحتار ومحطاوی وغیرها نوشته اند که فتوی بکفر مومن نباید داد ودر صورتیکه
حمل علامش بر محمل حسن ممکن باشد باید کفر او اختلاف اگرچه بر روایت ضعیفه باشد ودر رد المحتار وفتاوی خیریه
نوشته که اگرچه روایت اختلاف که مثبت اسلام است از غیر مذهب باشد باهم فتوی بکفر نباید داد ونقل عبارت
در مختار ورد المحتار اکفایر ودفی الدرر وعلم انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی
مراد از مسلم مومنیکه فتوی بکفر مسلم نباید داد لو کان امکن حمل کلام او بر محمل نیکو یا بالضد
کفر خلاف ولو کان فی لک روایة ضعیفة کما حرره البحر وغیره فی الاشباه الی الصغری اه وفی الرد قوله
در کفر او اهم خلاف واگرچه بالضد آن اختلافات روایت ضعیف چنانچه نوشته است در بحر وبالضد کرد او در اشباه بسوی صغری فتاوی صغری
ولو روایة ضعیفة قال الخیر الملی اقول ولو کانت الروایة لغیر اهل مذهبنا ویدل علی ذلک ان شرط کون ما
گفت مولانا خیر الدین قدس سره اقول این شرط بیشتر مذهب ما نشده دلالت ضعیف بر ایمان شرط نبود پس آنچه موجب
یوجب الکفر مجمعا علیه اهم مقام حیرت است که انکار بوصف دعوی تقوی بر کذب عاشق است وشهید او عید
کذب از آیات واحادیث آنچه وارد است اهل علم معلوم است مگر جناب مفتی صاحب در کریما هم نخوانده اند که
دروغ آدمیرا کند شرمسار دروغ آدمی را کند بیوقار لاکن در نیجا بدانند که در نیجا عبارت بیکوجه رائتی
راهم مدنظر داشت چرا که در نیولا بر زبان قلمش نرفت که از نیجا عبارت ثابت شده که تاویل قائل مقبول
چنانچه بر صدر عبارات گفته بود انشاء الله رهم غنیمت است شاید رفته رفته توفیق صدق در هر حال ومقال
رفیق گردد انه علی کل شیء قدیر قوله علامه ابن عابدین در رد المحتار از معتبرات نقل نموده که آن مجرد ابهام
مالا یجوز یکفی فی المنع اه در حالتیکه خود صاحب رد المحتار در خصوص شیئا لله بلاباس که عبارت از مذهب ما است
حکم نموده چنانچه از ناسبق واضح است آوردن این کلام بتائید منع شیئا لله سر اسر ناروا نیست وسپر اما سر گردانی
قوله علامه قاری در شرح فقه اکبر در بحث مسئله انا مومن ان شاء الله تعالی نوشته قال فی التعدیل وان ثبت
گفت در تعدیل واگر ثابت شود کفر
انه کفر فلا اقل ان یکون حراما اه پناه بخدا ازین بیدینی وخیانتی سبحان علامه قاری در همین شرح
استثنا که تعلیق بمشیت الهی کرده منع حرام است
قول بعید بلا ریب وتضعیف نموده است چنانچه بعد ازین میگوئید که نیچ کفر وکذب در نیکلمه نیست بتحقیق
که بعضی موجب آن قائل اند وبسیاری از سلف حتی که صحابه وتابعین بحوازش رفته اند وهمین است محکی از

نقل بعضی از مذهب در نیجا دلالت
بنا بر این در نقل فتوی بکفر مسلم باید دقت تمام کرد
بنا بر این در نقل فتوی بکفر مسلم باید دقت تمام کرد
استعمال فضل

از امام شافعی و اتباع وی باز میگوید که بسیاری بمنع این کلمه میم رفته حضرت امام اعظم رض و اصحاب و از ما نعین
اند الخ ترجمه بهر حال کلمه انا موجبین شاء الله تعالی را باشیاء لند چه مناسب و پر ظاهر است که از منع آن
ثبات منع این پر دختن جنونیت و سودا یا رعونتی است و اتباع هوا ۱۲ رشته در گردن افگنده و دست
میکشد هر جا که خاطر خواه اوست ۱۲ ایها المنصف العاقل قد تیقنت بما تلونا علیک عن المنقول
و المعقول ان قوله بیش چه حال کسانیکه کلمه را که مختلف فیهاست در کفر و حنث آن و جواز آن هر گز
منقول نیست و ردشان بر خود میارند الخ اهم باطل و مردود و نشاء عن نقصان فهمه و درایته و قصور
و غباوته فلا ینظر الیه و لا یلتفت علیه قوله سید ناعبد القادر جیلانی که از جمله کبار اولیا و است
رحمة الله علیه و محی سنت نبوی و ممیت بدعت دنی و موحد کامل و متوکل فاضل و محی الشرع و الدین
و ریخا بزعم اثبات مطلب خود به تعریف حضرت غوثیت مآب کی فی نفس الامر قابل زیاده ازین توصیف اند
پرداخت و بعد ازین بمکیفه در باره کفریت ضرب الاقدام که ماموره همین جناب محبوبیت قباب است میگوید قول
و فعل مشائخ که مخالف کتاب و سنت و قیاس مجتهد باشد بر گز حجت نیست طریقیکه مخالف ظاهر شریعت باشد
زندقه و الحاد است چه جائیکه قابل حجت و اسناد باشد اهم ملخصاً بینند که همین جناب محی سنت و ممیت
بدعت و محی الشرع و الدین گفته باز قول همین حضرت را مخالف کتاب و سنت و زندقه و الحاد گفت نعوذ بالله
من هذه الانتقالات و اختلاف المقالات ۵ گه بت شکنگاه مسجد زنی آتش ۵ از مذهب تو گبر و مسلمان گانه زد
به انتقام این سوء الادبها بجناب محبوب حق جل و علا بسنده است و کفی بالله منتقما آیا نمی بینی که در تفسیر عزیر
نوشته اند علما گفته اند که ولید بر حضرت علیه السلام بیک طعن زبان گشاده بود و حرف مجنون رانده حقتعالی
او را بده طعن یاد فرموده اهم همدرین تفسیر در بیان حال ولید پلید مفسر است از حضرت ابن عباس و دیگر صحابه
مرویست که روزی بتگ بدر شمشیر یکی از انصاریان بر بینی او رسیده دینیش مجروح گشت چون در که

تاریخه فهو بشره له ذلوذ وخطایا انتهی تا اینجا عبارت منتهی المقال است **قوله** و از اینجاست که شیخ عبدالحق
تلمیذ خود پس ابن تیمیه مریست ترک آثار گمان کرده و رضعیف آنها اند۱۲
دهلوی در مدارج النبوت حکم عدم کفر قائل امثال اینکلمه را ترجیح داده حکم اهل قبله که کنایه از خوارج و روافض
و معتزله و جهریه و قدریه است فرموده عبارت آن الخ اه اولاً سابق مذکور شد که فقها چیزیرا که ترجیح دهند
بر دیگران اتباع آن لازم است ثانیاً شیخ عبدالحق محدث حکم بکفر قائل امثال شیئاً لله را خطا و برخلاف صواب
مقرر نموده چنانچه بعد ازین عبارت می نویسد وصواب در بیان باب آن است اه ثالثاً شیخ علیه الرحمه قائلین امثال
یعنی مشهور در بنیاد منکر۱۲
شیئاً لله را هم حکم خوارج و روافض فرموده بلکه لزوم را بلزوم تشبیه نموده و در لزوم بی التزام هیچ قباحت
نیست اینک اگر کسی از آیات قرآنی که بر استواء او سبحانه تعالی و ثبوت ید و وجه و غیرها دال اند بالتزام ما
لغوته مرحق جل و علا جسم و مکان ثابت کند هرآینه کافر گردد کما مر فی کتب العقائد و آنچه در بنایه خزانیه خاص
چنانچه در تحفه بعد ازین مذکور شد۱۲
حصکفی حاضر و ناظر میگویند لزوم کفر و نیجا هم موجود یعنی اگر التزام معنی حضور مکانی و نظر بحشم نماید از انها
دست بشوئید الحاصل او خال در سلک بدمذهبان آنست که صاحب المختار و بنایه ردیه را در باب النعات و
خوارج شمرده کما مر سنده و نیز بدانند که مراد از اهل قبله صرف روافض و خوارج و غیرهما نیند چنانکه منکر سابق
زعم نموده بلکه اهل سنت را هم از اهل قبله توان گفت شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان در بیان معنی اهل قبله می
نویسد یعنی آنهاکه نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و بکتاب و سنت تمسک نمایند و تلفظ بشهادتین کنند اه
و پر ظاهر است که این تعریف بر سنیان صادق است و آنچه در شرح فقه اکبر تحت قول الامام رض ولا نکفر مسلما بذنب من
کما مر گذشت یعنی مسلمانرا بگناهی
الذنوب نوشته تم فی بسط الامام الکلام فی نفی تکفیر ارباب الاهواء من اهل القبلة و لو من اهل البدعة انجا
پس در تفصیل امام کلام را مورد نفی تکفیر اصحاب
ازینهم بصراحت معلوم میشود که اهل سنت نیز از اهل قبله اند مگر منکر را مبارک باد که حسب اقرار خود داخل اهل قبله
نیست رابعاً همین شیخ عبدالحق از انجمله است که یا شیخ عبدالقادر شیئاً لله اجائز و برکت و سعادت را
میداند چنانچه در کتاب وعوة الحق می نویسد اقول بعد اتمام هذا الدعاء شیئاً لله یا شیخ محی الدین عبدالقادر
یعنی بدرستی نام کردن ابن عبدالقادر جیلی را بمحی الدین و خطاب کردن او را بشیخ
الحسنی الحسینی ثلثاها اه و در اخبار الاخیار نوشته اند که حضرت سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان



مشتی خاک برگرفته به آواز بلند نام حضرت غوث الثقلین خوانده بسوی آتش زد و فی الحال آتش پست
یعنی یا شیخ عبدالقادر شیئاً لله کما فی شرح القصیده۱۲
شد اه و در شرح قصیده غوثیه بعد از بیان این قصیده نوشته که ازان روز ملتان را آتش نگرفت و نه هرگز آتش
بقاستی اهر ایکاش اینجیب را یکذره از عقل نصیب بودی تا از امثال حضرت شیخ عبدالحق و حضرت شاه عبدالعزیز
رحمها الله سنه نگرفتی چه اینحضرات بر هم زنان خاندان و بانیه نجدیه و پیرو کن خانمان متعینین ابن تیمیه اند چنانچه
از منقولات ماضی ظاهر و هویدا است ۵ هزار حسرت و افسوس صد زمانه بر اوست ۵ که امتیاز ندارد میان
دشمن و دوست ۵ **قوله** و آنچه بعضی مشتغلین بابن بر و اسنادش بحضرت شیخ و سیدنا ابو محمد محی الدین
عبدالقادر جیلانی رح میرسانند و برای اثبات این بدعا بهجة الاسرار و اخبار الاخیار و رساله شیخ عبدالحق
و غیره اقوال بعضی متصوفه پیش میکنند صحیح نمیتواند شد اه واه این اتباع هوا یکقدم سابق ازین
شیخ عبدالحق مستند و معتمد بود و در پیش ما اخبار الاخیار و رساله همان شیخ علیه الرحمه غیر صحیح و نامعتبر شد
و چرا نباشد که انتظام مهمات کارخانجات بغیر قرقه متفرقه متبنی بر اوهام و خیالات است ۵ بر خیال صاحبان و
بنای شان ۵ بر خیال انام شان و ننگ شان ۵ و عادت همینکه آنست که میگوید که کتب تصوف و اقوال
چنانکه در رد وقت مکالمه اکثر میگفته باشد۱۲
صوفیه قابل استناد نیست با آنکه خود بنقل توده توده روایات از انها پر دارد و حالانکه تصوف و شریعت باهم
توام اند قیام یکی بی دیگری ناتمام است آیا نمی بیند که ائمه هدی فقیه بی تصوف و متصوف بی توفیق میفرمایند
و صوفی بی فقه را از زندیق شیخ محقق عبدالحق در ترجمه مشکوة در شرح حدیث جبریل که متفق علیه است در ذیل
قوله فی عن الاحسان مینویسد و احسان اشاره باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی
یعنی در اوراد الاحسان ۱۲
تصوف که مشایخ طریقت اشاره بدان کرده اند داخل همین معنی است و فقه و تصوف لازم یکدیگر که هیچ
یکی بی دیگری تمام نپذیرد و تصوف بی فقه صورت نبندد زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود و فقه
بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه بتمامی نپذیرد و هر دو بغیر ایمان صحیح نگردد و ازینجا فرمود
امام مالک رح من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق

مطلب دوم در کفر و ضلالت ابن تیمیه و اتباع او

کمال جامعیت اثبت و باقی ہمہ زیغ و ضلال و التوفیق من اللہ الکریم المتعال اھ قولہ سیدنا عبد القادر جیلانی قدس سرہ کہ در توحید و توکل منفرد بود و نزد چگونہ اجازت فرمائید کہ مسلمان بہ ورد و کلمہ کفریہ شرکیہ مشغول باشد پس نسبت اینگونہ اقوال اھ اولاً جواز و مشروعیت اینکلمہ مجرد بر عدم مسطور شد ثانیاً مشائخ قادریہ کہ از اعاظم علماء و اکابر اتقیاء امت محمدیہ اند اینعمل ماموره جناب محبوبیت مآب را در کتب و رسائل خود در باب توسل بجناب شیخ اجل مینویسند و سابق مبین شد کہ توسل بارباب ظاہری قطعاً منافی توکل نیست فلا مناقات ثالثاً شیخ محمد عبد الحق وغیرہ را مقتدر گفتن خلاصہ این مفتی مخطی است است آنچہ عقلا و حکما گفتہ اند کہ مدعی مکابر چون بمباحثہ و مجادلہ بر نیاید بمجادلہ و مشاتمہ بر خیزد قولہ علی بن یوسف لخمی صاحب بہجۃ الاسرار لائق آن نیست کہ روایت او بغیر از شہادت ثقات بعرض قبول تواں آورد اھ باش از حد در مگذر اقتضائے القضاۃ بشنو از شہادت ثقات ذہبی کہ از کبار محدثین است و او را امیر جلال الدین محدث در روضۃ الاحباب و مجدی شان دیگر در تقیید و تصحیح اخبار محک و معیار میگویند در طبقات المقبرین صاحب بہجۃ الاسرار را امام اوحد و شیخ القراء فرموده باز مینویسد و حضرت مجلس اقرا منزلہ عجنی صمتہ و سکوتہ و کان فی غرام بالشیخ عبد القادر الجیلی و جمع اخبارہ و مناقبہ فی کراسۃ مجلدا اھ و سبم شیخ المشائخ شمس الدین محمد بن محمد جزری صاحب حصن حصین در تذکرہ خود در بیان احوال کرا انتہال صاحب بہجۃ الاسرار عبارت ذہبی نقل کردہ بعد ازاں مینویسد کہ کتاب بہجۃ الاسرار در خزانہ سلطانی از سلاطین مصر بود و خوانم آنرا بر شیخ عبد القادر کہ از جلۂ مشائخ مصر بود و پس اجازت داد مرا آنشیخ در روایت بہجۃ الاسرار و ہم از کمال صحت بہجۃ الاسرار و مصنفش زبدۃ الاخیار نسبت کہ قطب الحرمین امام عبد اللہ یافعی و سید العلماء و الاولیاء حضرت شاہ ابو المعالی نقل اینعمل از بہجۃ الاسرار نمودہ اند چنانچہ در رسالہ حضرت مولانا محمد محفوظ لاہوری مذکور ست و قد نقلہ الامام الہمام قطب الحرمین عبد اللہ الیافعی فی تحلیہ و ایدہ شاہ ابو المعالی اللاہوری فی التحفۃ القادریۃ عن بہجۃ الاسرار و لفظہ قال السید المذکور





استناد او لا نظر الی قول من تعصبہ عناد اوقد مدح الشیخ المحقق المعتمد عبد الحق الدہلوی فی شرحہ لفتوح الغیب من کلام الشیخ الحق المحبوب سبحانی اھ و شیخ محمد عبد الحق در شرح فتوح الغیب شریف در مدح حضرت شاہ ابو المعالی بعد از چنان و چنین مینویسد و بہر چہ خیر مید ہد در اعتقاد من بسیط منتہی ماند نگاہ خواہد بود و وی نظر بدلیل و حکم بہ بہت حسنا حال و از عاشقان جمال بکمال حضرت غوث الاعظم است اھ و در رسالہ حضرت مولوی علی محمد ملتانی مسطور است کتاب بہجۃ الاسرار و وی کتاب عظیم عزیز من الاولیاء و العلماء و منیہ رضی اللہ عنہ و من مؤلفہ و اسطتان و ہو داخل فی بشارۃ قولہ رض طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی و کتاب عظیم و مشہور و معتبر در مناقب آن زبدۃ الاولیاء خلاصۃ اولاد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم تالیف کردہ شیخ نور الدین ابو الحسن علی بن یوسف بن جریر لخمی الامام الاوحد شیخ القراء بالدیار المصریۃ ولادت او در قاہرہ سنہ اربع و اربعین و ستمائۃ و مقدم است بر امام یافعی کذا فی تحصیل التعرف فی معرفۃ الفقہ و التصوف للشیخ عبد الحق الدہلوی اھ و ہم حضرت سید موسی پاک شہید ملتانی در تیسیر الشاغلین و شیخ محمد عبد الحق در اخبار الاخیار و غیرہ از بہجۃ الاسرار نقل نمودہ تصحیح و تمدیح آنفرموده اند چون اینقدر قلیل از توثیق و تعدیل بکشوف گردید و این ثقات معتمد گوینده بہجۃ الاسرار در یک پلہ و منکر کہ آنرا نامعتبر میگوید و بر اہ تعصب پویند در پلہ دیگر جا گزید حالا انصافا بائید و پوست کنده فرمائید کہ راجح کدام اند و مرجوح کدام ؎ بر من بیان شافی و ذکر مرتبہ است انصاف و اعتراف بدست مخاطب است قولہ مردی طالب اللیل بود در روایت احوال حضرت شیخ بواسطۂ افراط محبت اصلا امتیاز در صحیح و سقیم نمی نماید سبحان اللہ و بحمدہ تضعیف پاس مقبولان خویش بخودی خود مصیر باید و انکار منکرین صلحا را بہ گفتار شان باطل و رد مینماید شاہد بر این آنکہ منکر دعوائے افراط محبت صاحب بہجۃ الاسرار بحضرت محبوب پروردگار نمود و حضرت غوث صمدانی بہ اتفاق مسلمین محبوب رب العلمین و از اکابر اولیاء اعاظم صلحا اند کما فی التفسیر العزیزی وغیرہ و در حدیث صحیح وارد شدہ المرء مع من احب و معیت

محب بمحبوب خود دیم در دنیا و هم در برزخ و هم در عقبی متحقق است کما فی شرح الصدور و غیره پس بر طبق
اقرار منکر ثابت شد که حضرت علی بن یوسف لخمی صاحب حجة الاسرار به محبوب سبحانی معیت روحانی
و بر ظاهر است که این معیت و محبت بدرجهٔ حاطب اللیل و عدم فرقان میان صحیح و سقیم فائز نمیکند بلکه متمم کمال
در شریعت و طریقت است و موجب حصول استقامت و برکت و کرامت است و به یقین بداند که
تنقیص و تضعیف اینچنین اصحاب اعتماد و اعتبار رفتن خود را خوار و بی وقار نمودن است اگر چه که
را که ایزد برفروزد ❊ هر آنکس تف زند ریشش بسوزد ❊ قوله لهذا شمس الدین فنی هندی در طبقات الصفویه
توثیق و تعدیل وی در باب روایت نشناخته اگر بر خلاف ظاهر تسلیم کنیم میگوییم که بجرح و تضعیف وی هم نمیرسد
و چگونه اعتماد بر بین روایات بصیر و پا نموده آید که حضرت شیخ در مصنفات طیبات خویش بخلاف آن
فرموده حیث قال الی قوله در فتوح الغیب میفرمایند دامت قائماً مع الخلق رجیا لعطائهم الخ اهـ ای
و دشمن آنچه حضرت محبوب پاک سوال از غیر حق در جانب عطا خلق و توسل باسباب و تردد بابواب را ترک فرموده نصوص
است که سائل مخلوق را مستقل و مستبد و اعتماد بر اسباب و وسائط نماید و بدون این اعتقاد در توسل و غیره مضایقه
کما مر غیر مرة و همدرین فتوح الغیب و شرح آن از شیخ عبد الحق عارف لاریب مبسوط است فمن الفرائض ترک الحوائج
و الشرک بالله عز و جل خلقه ما ازو فرائض است ترک شریک گردانیدن خلق بجذبه تهم یا سناد افعال الیشان بروجه
و استبداد و اعتماد بر اسباب و وسائط اهـ و همدرین فتوح الغیب و شرح آنست و الانقطاع الیه عز و جل از همه چیز
غیره زیرا که وی تعالی بهتر است از غیر خود و فرود آوردن حاجتها بوی بهتر است از فرود آوردن آن بغیر
من جمیع خلقه غالباً بهتر بحجت آن فرموده مذکه اگر دست باسباب و وسائط زنند و شهود و مسببیت حق را نگاه
و وصول نعمت از وی انگارند آن نیز به است ولیکن قطع اسباب و درخواست حاجات بیواسطه از رب العزت
بهتر است اهـ و آنچه درهمین فتوح الغیب از توسل باولیاء و طلب حاجات خواهند از دوستان خدا تعالی
و خواهند ذریعه آنها از حق جل و علا مذکور است آیت المقالة الرابعة قال رضی الله عنه و ارضاه اذا است

عن الخلق قیل لک رحمک الله و اماتک عن الهوی و اذهبت عن هواک قیل لک رحمک الله و اماتک عن آرائک
و مناک و اذهبت عن الارادة و مناک قیل لک رحمک الله و احیاک فحینئذ یتحیی حیوة لا موة بعدها و تغنی غنا و لا فقر
بعده و تعطی عطا و لا منع بعده و ترام برحمة لا شقاء بعدها و تنعم بنعیم لا بؤس بعده و تعلم علما لا جهل بعده و تؤمن
امنا لا تخاف بعده و تسعد فلا تشقی و تعز فلا تذل و تقرب فلا تبعد و ترفع فلا تواضع و تعظم فلا تحقر و تطهر فلا تدنس
فیتحقق فیک الامانی پس درست و ثابت میگردد و در تو آرزوها یعنی هر کس هر چه آرزو کند و هر مراد که او
خواهد از تو بیابد و تحقیق فیک الامانی پس درست و ثابت میگردد و در تو آرزوها یعنی هر کس هر چه آرزو کند و هر مراد که او
خواهد از تو بیابد و تصدق فیک الاقاویل و راست می آید در حق تو گفتارهای مردم و هر چه در مدح و ثنای
تو گویند راست بود فتکون کبریتا احمر پس میگردی تو مانند گوگرد سرخ که مس را طلا گرداند یعنی از کمال مرتبهٔ
تکمیل میرسی و در انزا نزد یک میگردانی و مجور انزا واصل و ناداناز را دانا میسازی و کور انزا بینا و بیگانگان را
آشنا و بدبختان را نیکبخت میسازی و از کلمات قدسیه اوست رض که الشیخ من یسعد الشقی ❊ آنها که خاکرا بنظر
کیمیا کنند ❊ آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند ❊ آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند ❊ فلا تکاد تری و غیرها فلا تمامل و فریدا
فلا تشارک و حیدا فلا تجانس پس همجنس و همگونه کرده نشوی تو با کس و کس با تو چنانکه منقولست که وی رضی
مرض موت خود میفرمود انا من وراء عقولکم فلا تقیسونی علی احد و لا تقیسوا احدا علی و در حقیقت هر چه درین
مقالات مذکورست بیان حال و سلوک طریقت خود فرموده است و اشارت بمرتبه و مقام خود کرده ❊ خوشترانک
باشد که سر دلبران ❊ گفته آید در لباس دیگران ❊ فرد الفرد و ترا بو ترغب الغنی ستر الستر فحینئذ تکون وارث
علی سر علی مرتضی و صدیق پاک تختم الولایة تو پایان برده میشود یا تمام و کمال پذیرد یا مهر کرده شود و در ریا
و مرتبه ولایت و کمال تو فوق کمالات همه باشد و قدم تو بر گردن همه افتد و الیک تصدر الابدال
و بسوی تو باز گشت کنند ابدال که نام طائفه از اولیاست و بک تنکشف الکروب و بهت تو کشاده میشود
و در کرده میشود اندوهای سخت و بک تستقی الغیوث و بیرکت تو دعای تو آبها داده میشود خلق را و فرستاده

میشود بار آنها و یک تنبت الزرع و یتود و یا نیده میشود کشتها و یک تدفع البلایا و المحن عن الخ
والعام و بامداد و اعانت تو دور کرده میشود بلاها و محنتها از تمامه مردم خاص و عام و اهل الثغور و از خداوند
ان سرحدها و الراعی و دور کرده میشود بلاها و محنتها از چرا ندگان مواشی یا والیان قوم و الرعایا
و از رعیتها و الائمة و الامة و از پیشوایان و امت ایشان و سائر البرایا و از همه خلقان فیکون سبحته البلاد
والعباد پس میباشی تو شحنه شهرها و بندگان فینطلق الیک الاجل بالسعی و الرحال پس میرود و بسوی تو یها
مردم شتابی و کوچ کردن تا از تو فیض برند بمقصودی که دارند برسند و الایدی بالبذل و العطاء و الجود
و میرود و دراز میگردد بسوی تو دستها بدریافتن و دادن احوال او خدمت کردن و چاکری نمودن باذن
خالق الاشیاء فی سائر الاحوال بدستوری پیدا کننده همه چیزها در همه حال و الالسن بالذکر الطیب و الحمد
والثناء فی جمیع المحال و روان میشود و گویا میگردد و بسوی تو زبانها بیاد کردن خوب و ستودن و ثنا کردن
در همه جاها و لا یختلف فیک اثنان من اهل الایمان و اختلاف نمیکنند در خوبی و بزرگی تو دو کس از مسلمان
یعنی اتفاق میدارند بر کمال تو و میگویند مردم در هنگام فریاد کردن و مدد خواستن از تو و مدح کردن
ترا یا خیر من سکن البراری و العمران و حال ای بهترین کسیکه سکونت کرده بیابانها و عمارتها را و گردد
آنها را ذلک فضل الله اینهمه نعمتها و کرامتها و بخششها فرو فی کرم و نیکی کردن خداست در باب همین
والله ذو الفضل العظیم و بحقیقت وی رضا اینهمه احوال و مقامات بدایات و نهایات خود فرموده است او را
قطاب است او را در هر وقت و زمان تر میباشد و خوانده انیکلمات را که متوجه جناب ولایت اوست و در اینجا
دیگر است که خطاب همه را جمع بجناب وی سازد و مدح و ثنای ذات شریف وی تصور میکند و داد عشق
و اسعاد و استعانت میدهد ما فی الفتوح و شرح للشیخ الدهلوی حالا از منکرین پرسیده شود که آیا این وظیفه
و ضرب الاقدام که استمداد است از ان سر دفتر اولیا عظام مخالف کلمات قدسیه اوست و یا عین موافق
رضای اوست افسوس حکیم کار باختصاص است و حکایات کم فهمی اینمردم بصورت بسیار و بشمار است



تتمه تا کجا شرح دهم جهل غلط کار را تتمه در شرح قوم العجب شریف و مقاله هژدهم زیر لا لکن
من الخلق و لا انس من مرقوم است اما دوستان خدا و مقربان وی داخل غیر نیستند و توجه بالشان باین
عینیت عین توجه بحضرت عین است اه قوله لفرض صحت روایت قول و فعل مشائخ که مخالف کتاب و سنت
و قیاس مجتهد که در کتب موثوق بها مروی و منقول باشد بر کسی حجت نیست الخ اه ما از خدا جوئیم توفیق ادب
ادب محروم شد از لطف رب ای سرگروه انجاد کالجماد در حالتیکه خود حضرت محبوب یاکرا از
کبار اولیا نوشتی و سید اے باری بگو که ولایت باخلاف شریعت و محبوبیت باتباین طریقت چگونه صورت
بندد بلکه هر عاقل بر دعوای اجتماع ضدا و میخندد و هر مسلم از نقول نامسلم بجان می رنجد حیف بر ین سر کشی
و اے وقف بر ین خود سری و طغیانی آری کسیکه او سجانه تعالی شانه را در هر مکان و احادیث صحیحه را مناقض
دان گفت و علمائی معتقد اے امت را کافر و مشرک نوشت اگر قول محبوب سبحانی را نا قابل حجت و
مخالف آیات قرانی و سنت مجتهدانی قرار داد از وچه بعید و بر او چه دشوار ه آن یکی کو خالق کل را
و ما تعملون بیند چیست بروگر یه مخلوق نماید فمن اظلم ممن افتری قوله الالهام لیس بحجة اه مسلم است که الهام حجت قطعی
نیست که بان تکلیف عام متحقق شود کسی از اهل سنت مدعی این نیست که آنچه ملهمات اولیا است بر تمامه است و واجب
العمل است بلکه مراد اینست که امتثال ماموره حضرت شیخ اجل را حصول امول متوقع القبول است و اطاعت
مشائخ طریقت بر مریدان لازم است اگر بطریق وجوب باشد کما فی التقریر العزیزی از نجا فهمیده شد که اگر
طریق مذکور خلاف اجماع باشد و بر او اتباع آن لا محاله مذموم و خلاف باشد و نیز مقرر است که المرید فی ید الشیخ کالمیت فی
ید الغاسل لاکن اینمعامله رفیقان و مریدان است نه طریقه بے توفیقان و مریدان سه موسیا ادابی دیگران
جهان جمله روحانان دگر اند مگر اینقدر آگاه و باخبر باشند که ملهمات و ماموره حضرت محبوب قاضی الحاجات
امر خالق البریات است سه گفته الله بود گرچه از حلقوم عبد الله بود ه مقامات و مقالات
اینجا لاوارد است و دیگران قیاس نمایند چه شان محبوبیت ارفع و اعلی است و شمه از ذکر نیست

ه و حضرت حضرت مرحوم و مغفور لا الفقیر فی ۳۰ ماه کذا از شرح فتوح الغیب


تتمه دیوان
آنکه دوستان خدا
داخل غیر نیستند
مطلب دوم آنکه منکر
قول حضرت محبوب سبحانی
را مخالف آیات قرانی
و غیرها گفته ۱۲

ایمیز تبعظمے در تفسیر عزیزی در سورۂ الم نشرح منشرح است قطب الحرمین امام عبد اللہ یافعی در تکمیل

ان الشیخ رضؓ قال و انکلمت بکلام عظیم قولوا صدقت انما اتکلم عن یقین لا اشک فیہ و لا اتکلم بالم اوہم فتشکک

ای یتم قائلہ اھ یعنی ہر چہ شما از نقل کفت ہمان میکویم ❊ طریق سعادت اینکہ بمزعومات خود عمرہ شما

تلبیس ابلیس بیابید و از انکار و بدظنی و سوء الادبی بہ بجناب محبوبیت قباب اجتناب انید و احیات شما

ایکہ در کوچۂ محبوب خدا میکذری ❊ پرحذر باش کہ سر میشکند دیوار اش قولہ ارکوا قولی بکتاب اللہ

الرسول تا قولہ وی اصح الحدیث فہوند ہبی اھ اولا از منقولات ماسبقہ بخوبی متحقق شدو باحسن طرق

کہ اینکلمہ محترمہ را بنوعی از انواع و بوجہی از وجوہ بکتاب و سنت و اقوال صحابہ و مشائخ خلاف و تباین

نیست بل ازین اسناد جواز آن مستفاد است ثانیاً خطاب و فرمان ایامان دین ارکوا قولی بکتاب

اخر کہ ناشی از کمال احتیاط و غایت ورع و انصافت بشاگردان و حاضران نہان خود است کہ ہمہ آنہا

مجتہدین بودند و قابلیت نظر در نصوص و معرفت ناسخ و منسوخ و غیرہا داشتند کما فی الدر المختار و

و غیرہا و مخاطب بین امر امثال منکر نیست کہ چہ جائی تمیز میان غث و سمین و تمییز در وہم و یقین

بلکہ ایشانرا کفر و کفریہ اسلام شمارند ❊ کہی افراط و کہ تفریط کردند ❊ میان نیک و بد تخلیط کردند

و تفصیل کلام متعلق انیمرام در رد جواب دہم و یازدہم مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ قولہ و

میفرمائند کل حقیقۃ لا تشہد لہا الشرع فہی زندقۃ حضرت شیخ عبد الحق در شرح آن مینویسد اخ اند

جہالت نامہ و نہی بطالت عامہ ستاد گرفتن از کلام حضرت غوث الانام بر بطلان قول مبارک

ایشان چہ قدر حماقت و غباوت ست ہادی ہدایت فرماید مجیب با انیقدر نمیداند کہ کشف مخالف

ناقصانرا میشود نہ کاملانرا و حضرت محبوب رب العلمین بہ اتفاق مسلمین از کاملین چگونہ از

مشائخ معظمین اینچنانچہ در ہمین شرح فتوح الغیب جا بجا مرسوم ست اگر احتراز از طول نبودے عبارات

شدی و آنچہ از مکتوبات شریف و انتباہ و شرح فقہ اکبر سند آوردہ در عبارت ہیچ یک از ینہا ماند کور

مغلوبة الاحوال میفرماید وصادقست در انچه ارشاد مینماید در بهجة الاسرار است اخبرنا ابو الحسن
بن عبد الله بن ابی بکر الابهری ثم البغدادی قال اخبرنا الشیخ ابو الحسن علی الخباز قال اخبرنا الشیخ ابو القاسم
عمر البزاز ببغداد قال سمعت سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلی رض یقول عشر الحسین الحلاج
یکی فی زمانه من اخذ بیده ولو کنت انا لاخذت بیده وانا لکل عشر مرکوبه من اصحابی ومریدی
الی یوم القیمة اخذ بیده اه قوله وحال رساله ضرب الاقدام شیخ عبد الحق ازانکه شاگرد شیخ عبد الله
قدس سره السامی محدث کامل وفاضل اکمل وصاحب تصانیف منیفه واوقات شریفه در بیان رساله تصنیف
فرموده معلوم خواهد شد بندهی از عبارت آن رساله منقول میشود الخ اهر بدانکه رساله ضرب الاقدام مصنفه
حضرت شیخ عبد الحق مشهور است در غایت شهرت وعبد الله حسامی که در ذهن سامی محدث کامل
فاضل اکمل وچنان وچنین ست شاگردی وی بشیخ عبد الحق کدام دلیل بر انکه این رساله مکذب رساله
شیخ عبد الحق مولفه همین عبد الله حسامی است کدام سند بلکه قوله حاشا که طریقه ومسلک حضرت شیخ تحقق از اخبار الاحیا
وغیره بصراحت معلوم است که عامل اجمل وقائل انفع بود والله الله طرفه ماجراست که شیخ عبد الحق محدث
الانام ومرشد خواص وعام ومقبول امت ومستند ملت در معتقدان محدود ودر زمرهی شاگردی عبد الله حسامی
در صاحبان اوقات شریفه وتصانیف منیفه معدود آرد کند بهجنس باهجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز
باز آیا بحکمت طوطی وزاغ که بلبل شیرازآورده نشنیدی که صیقل استغراب وزنگ استعجاب کشیدی وای
از مدارج السالکین وعقیده اسلامیه ونافع المرشدین ومشارق شرح رحمیه کفریت ضرب الاقدام نقلا کذا
اولا این کتب ودیگر مثل فیض القدیر شرح جامع الصغیر وغیره از منکر برای تصحیح نقل طلبیده بود از انکه
از رسائل بعضه وبانیه بنقل عبارات پرداخته واصل انکتب نزدش اصلا موجود نبود حضار آنها نتوانست
شد باش بر بمفتی که فتوی کفریت علماء اعلام واهل اسلام از چنین عبارات می نویسد وکتب معتبره را

معتمده که ما از انها در ین تحفه نقل نمودیم وخواهیم نمود در کتابخانه حضرت مخدومی ومخدوم الانامی
استاذی ومعاذی جناب شیخ المشائخ میانصاحب عمده علماء فحول مولانا الحافظ عبد الرسول قتیله العالم القباه الله
تعالی لرشد المستفیدین وسلم در قصور موجود من شاء فلیراجع تا نیاز در صورتیکه این عبارات در کتب مذکورات
موجود باشد قوی بکفر مومنین ست ابلا بیان وجه آن وحضرات قادریه که ضرب الاقدام مینمایند آنرا توسل بحضرت
شیخ اجل میدانند وقطعا حضرت محبوب یا معطی وعالم الغیب منه نمی پندارند وجاهلیکه این اعتقاد دارد
خارج البحث است حضرت مولانا مولوی محمد محفوظ در رساله خود مینویسند اعلم ان الضرب المذکور مشتمل
علی ثلثة اشیاء اصل المشی وخصوصیته المشی وخصوصیته العدد والمراد بالعدد هنا احدی عشر خطوة وکل منها
بدعة مردوده ولا کفر انما الاثم فانه یتحقق اذا وجد فیه نص من الکتاب او السنة او اجماع الامة
وصل فیه دخولا لاشتهته فیه او یکون فعله مفضیا الی ما هی عنه بحیث لا ینفک عنه وکل من
الثلثة لم یوجد فی واحد من الامور الثلثة السابقة واما الکفر فانما یکون بانکار الله الحق او بانکار
رسوله او باشراک الغیر فی العبادة او بانکار امر ثبت بالدلیل القطعی ثبوتا قطعیا ولم یکن الانکار ناشئا فی غیر
ضروریات الدین او بالاستهزاء والاستخفاف بامر ثبت کذلک وشیئ من هولاء لم یوجد فی واحد من الثلثة
المذکورة واما البدعة فانا لا نسلم ان کل بدعة مردودة والا فهی منقسمة الی الواجب والمندوب والمباح
علی حسب المصالح التی تقتضیها العلوم الشرعیة کتعلم علم الصرف والنحو وبناء المدارس والمرابط والتنعم فی
المآکل والمشارب ونحن فیه من الضرب المذکور ان لم یکن منه وبا فلا اقل من ان یکون مباحا ولو سلمنا ما ورد
فی الحدیث ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ولیس المراد منه مسلمو جمیع الدنیا ضرورة بل جماعة منهم کما فی
قولهم الرجال فی الدار بنا وقد انعقد علیه اجماع المشائخ القادریة العلیة اه ثالثا آنچه از نافع المرشدین
عبادت بودن ضرب الاقدام نقل نموده ست جواب همچنین اولا هم از رساله همان مولانا حافظ محمد
محفوظ باید شنید والا منکر قدوهم اولا ان هذا عبادة لغیر الله قلت لم یطلع علی معنی العبادة فی تفسیر

القاضی العبادة اقصی غایت الخضوع و التذلل الغایتها والا لکان ضرب الاقدام من الصحابة
رضوان الله علیهم من الامصار البعیدة والقیام بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم اظهار الحاجة الدنیا
والدین والاستعانة منه علیه الصلوة والسلام کفراً وعیاذاً لغیر الله تعالی والعیاذ بالله من هذه التحمل والاعتقاد
به وثانیاً بان فیه اثبات علم الغیب لغیر الله تعالی قلت لیس فیه اثبات علم الغیب لغیر الله تعالی اذ المراد به فیما نحن
فیه ان الله تعالی یسمع نداء الملتجی کما ثبت فی شرح العقائد لمولانا سعد الدین التفتازانی وبالجملة العلم
بالغیب امر تفرد به الله تعالی لا سبیل للعباد الیه الا باعلام منه او بالهام بطریق المعجزة او الکرامة
عزیزا اگر بدین تقریرات دلپذیر و تحریرات نحاریر تسلی نشود معذوری نمیرا که سه بهر بچشم عدات و بزرگ گیر عیب
است پگاه است سعدی و چشم دشمنان خاست ۞ رابعاً در رساله حضرت علی محمد ملتانی مسطور است و ضرب
الاقدام را نیز اصلیت مقیس علیه از امام المسلمین قبلة العارفین سید التابعین سند المجتهدین شمس الملة والدین
سراج امة سید الرسل والانبیاء امام اعظم مولوی ابو حنیفة نعمان بن ثابت کوفی رضی الله عنه وارضاه عنا
و در فتاوی عقائد المقتدی فی مسائل المهدی در فصل تعظیم علویه آورده روی عن محمد بن الحسن الشیبانی
وعن ابی یوسف وعن کبیر رحمهم الله تعالی ان ابا حنیفة کان یزور قبر الامام محمد الجعفر الصادق فکلمنی
علی بابه ویعطی المجاورین فتوحا ویطلب الاستعانة منه فی الامور والکان له مرض فحطی حسا او معنا
او احدی خطوة الی امرقده ویقوم علی آخر القدم ویقول یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم انی معتمد
فان عافانی الله تعالی فازورک فتقبر والا فتحت علی روحه وبرحمه مکانه اه خلاصا آنچه از مشارق آورده
علی زعم انه زیارة ازما نحن فیه نیست چرا که کسی معتقد نمیشود که ضرب الاقدام زیارت است و مراد از ضرب
الاقدام بکرات مرات مرقوم شد فتذکر و آنچه منکر از محک الطالبین و دافع المبطلین استفتا در ضرب
الاقدام نقل کرده است اولا پوشیده مباد که محک الطالبین ثابت میکند که از روایات ضعیفه و مسائل سخیفه
مملو است و قصور از طالب العلمی و دیدم بمجرد کشودن این مسائل برامدند که فلان در پارچه نو نپوشند و

سمع وقرء في الكتب وفيما اشتهر شرقا وغربا عهدا بعد عهد من صلحاء المسلمين ومتعارف بين المومنين
فمن يمنع عن خطوات هذه الصلوة ويقول لفاعلها كافر ومرتكب الكبيرة او الجريمة العظيمة ويعتقد كفره
ام لا وبصير بانع هذا الفعل مستحقا للتعزير ام لا **الجواب** كتبه محمد بن احمد بن بشر شريف فقيه الور
لا يجوز والمانع لغير رلانه تحقر فعل العلماء المجتهدين وافتى على كفر المسلمين ويمنع بلا ايقان عن
معمول الفقهاء المجتهدين كتبه محمد بن محمد سهروسي لا يجوز ويعزر المانع وعليه الفتوى كتبه نظام الدين
بن برهان الدين علي بن ابي بكر بن عبد الجليل المرغيناني ليس للمقلد ان يفتي بكفار المسلمين المصلين
لصلوات الخطوات فيعزر من يحكم بكفرهم لان من اعتقد المسلم كافرا فقد اعتقد دين الاسلام كفرا فقد
كفر كتبه محمد بن احمد بن علي الجواري شريف مقتضى مذهب الحنيفة اجماعا واتفاقا ان من منع المصلين
الصلوة وقال له كافرا ويعتقد لفاعلها انه يكفر يعزر ويحبس حتى يتوب لانه يمنع عن معمول الاولياء
والصلحين وافتى عن هواء النفس على كفر المسلمين من اهل القبلة وعليه اتفاق المالكية والشافعية
جميعا وعليه الفتوى لان في مذهب اهل السنة والجماعة اجماعا لا يلعن اهل القبلة ولا يحكم بكفر
فعل كبيرة او كان مصرا عليه وهذا فعل الخطوات ليس منه بل هو فعل المجتهدين كما مر شرحها وهو
اخذ اهل مذهبنا اجماعا كتبه حسين بن محمد بن عمر المنفي من يعتقد المومن المصلي لصلوة الخ
كافرا او يعلم الخطوات عبادة ويمنع لفاعلها يعزر ويحبس حتى يتوب فانه فسق حسين افتى على
بالكفر بلا ايقان والثابت انه معمول لائمة اهل المذهب ومعمول اهل المذهب لنا ايقان
وما منع احد من المجتهدين عن هذا الفعل وهو كان من ائمة المجتهدين وان من اعتقد المسلم كافرا
قول صاحب الشرع ويحكم عن هواء النفس فقد كفر كتبه احمد بن علي بن محمد الرازي من يحكم بكفر المص
لصلوة الخطوات ويمنع من شعائر ائمة المجتهدين يعزر ويحبس لان الخطوات معمول السلف

والمتاخرين فمن حكم بفعل السلف والخلف والمتاخرين انه كفر فقد كفر فيجبر حتى يتوب ويحبس لانكاره
وهو الصحيح وعليه الفتوى وبه اخذ مشائخنا جميعا اتفاقا عهدا بعد عهد وعصرا بعد عصر وبه يفتى زجرا
لمن سل نفسه والسلام على من اتبع الهدى تمام باقيماند درينجا خطره از اله طلب كه منكر در بعضي مكاتيب مردود
السابق نوشته بود عبارته واز فتاوى عقائد الملتقط در كتاب قديم وجديد ما فهيم كه احدى بندش گرفته
باشد پس در صورتيكه نام ونشان كتاب واحوال ثقاهت مصنف معلوم نباشد چگونه بدرجه قبول علماء
قبول برسد اهل چستي وچاقي در تحرير شوخي وچالاكي در تزوير منكر صاحب را خوش ميايد واظهار عنايات
ودهان دوگانه نگردد ومنباشد كه در تسويد مطالب وتمهيد مراتب برامام حجة الاسلام غزالي وامام همام
رازي گوئي سبقت ميرباشد ياشد اگر زبان بسخن كاغذ وقلم بر طمطراق اتهام توصد آفرين كنند
مقام اعجاب واغتراب است كه منكر بهادر باهيمه قلت مايه وبضاعت وعدم استعداد وبستطاعت چگونه دعوائي
صحت بر كتاب قديم وجديد ميفرمايد آيا اندرين فضولي شرمش دامنگير وحيا دستگير نميشود بدانكه اعتبار
فتاوا اعتبار كتب از نقل علماء نامدار ميتوان دانست درحاليكه صاحب رساله رد المنكرين كه بشهادت
معاصرين استاذه يتيما بار شام رشد نادمولانا وقبلتنا وارث معارف سيد المرسلين جناب بياضا حضرت غلام
علي الدين قصوري دام لحضوره قدس سره كه هم استاد واستاد منكر اند از علماء معتبر است نقل از فتاوي
عقائد المعتدي آورده لامحاله اعتبار آن دريافت شد صاحب درمختار ورد المحتار از بسيار كتب فتاوا
سند آورده اند كه امثال منكر چگونه ديده اند بل ما رهبا دنشنيده اند آنها در عالم امثال هم نشنيده اند علاوه
بي از احوال حوادث منكر بي درايت در رساله وعاسر بانشاء مبين خواهد شد انشاء الله تقريب رجعنا
الى البحث **قوله** در رشيد مرقوم است من اعتقد تجليل الخ اهل قلم نظر از تكلم كه در اقوال سابقه نموده
از منكر مفتي اكبر استفسار است كه اين رشيدي كدام رشيد است اگر رشيدي لغت است زهي لقا
ثقاهت دوده وه افتاد ودرايت واگر دگر است نشان از ان بايستي نوشت تا مدعا كه رسي تواند

یاد کند هر آئینه مقضی شود حاجت او اه و این ترجمه عبارت بهجة الاسرار است بداند که حضرت غوث
اعلماء والاتقیاء شاه عبد الغنی محدث دهلوی که هم نزد منکرین اعتبار بسیار دارند در تکمله مقامات
مظهریه در بیان کرامات حضرت حافظ القران المجید جامع کمالات رب حمید شاه ابو سعید خلیفه اول
واکمل حضرت قیوم زمانی نقشبند ثانی جناب شاه غلام علی دهلوی قدس سره مینویسند کرامت
یکی از مخلصان ایشان را پیش آمد ایشان را یاد کرد طمانچه شیر را زدند گریخت اه و در تفسیر عزیزی
در بیان علامات ما شامله حضرات انبیاء و صدیقان و شهداء و صلحان نوشته اند و برکت در کلام و در افکار
و در افعال و در مکانات ایشان و در همصحبتان ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و نزد خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعاء ایشان مستجاب
شود بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا گردد و خصوصیات و علاماتیکه ایشان را
در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین
بان استدلال توانند کرد الا بعد مشاهده آن عوالم اه و همدرینکتا البست و لهذا دخول در
طریق اهل الله و توسل بانها جستن محمود اهل اسلام شده اه بالجمله نقل در اینمعنی بسیار است
و مد نظر اختصار معهذا ایمذکورات برائی تائید مالحن فیه کافی است و بجهة تشفی زنده دلان
نفسانیت مرده که دیده بصارت شان بکحل اسرار شریعت و انوار طریقت مکحل است شاید
است امام مرده دلان و نفس بندگان که داد خشک ملائی میدهند و براه تعسف و تقشف میروند اگر
هادی حقیقی و موفق تحقیقی خواست ایشان را هم کارگر اید و نور یقین بخشاید والا آنها دانند
و کارشان او سبحانه و تعالی ما را بلکه جمیع تابعان شریعت غرا را از مصاحبت و موانست
و مکالمت و مجالست اینمردم محفوظ داشته توفیق شمول در سواد اعظم رفیق فرماید آمین یارب
العلمین ۱۲ تحفه موعظت پیر صحبتم اینست ۱۲ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ۱۲ فائده



نشست المختصر از اطلاع بر روایات ما مضیه و وقوف بر حالات ماجرای بر منصف لبیب در پرده نخواهد
که قوله عجب بر مسلمانان که دعوی اسلام میکنند و بر این فعل که چندین علماء مجتهدین بادله قطعیه ممنع آن
پرداخته اند و کسی با بحث آن قائل نگشته اصرار نمایند الخ اه محض پندار و زور است و از صدق و سداد
دور منشار آن کج فهمی و بدرعمی است یا تضلیل و تعلیط عوام تتمه بیان طریق ضرب الاقدام در
بسیاری از کتب معتمده مبین است مگر ما از تحفه قادریه تصنیف حضرت شاه ابو المعالی لاهوری قدس سره
که شیخ محقق عبد الحق در شرح فتوح الغیب در حق ایشان گفته اند که وی بهره خبر میدهد و در اعتقاد
بیوسطه منتهی بحضرت محبوب العلمین است منقول نمایم و هذه عبارتها ابو المعالی میگوید که وقتی در بیابان
محوف فرود آمدیم اینچنین که برادر برادر را نمی ایستاد چون شتران بار کردند چهار شتر مرا از بار
گم گردم قافله روان شد و من از قافله باز ماندم و در طلب شتران میگشتم هر چند طلب کردم نیافتم
چون صبح دمید ان گرفت مرا سخن شیخ یاد آمد که اگر در شدتی و بلائی در نهانی مرا ندا کن و آواز
تا از تو سختی دفع شود و من در حال فریاد بر آوردم و گفتم یا شیخ عبد القادر شتران من گم شده اند
نظر من بسوی مطلع فجر افتاد دیدم مردی نیک سفید جامها پوشیده بر سر بلندی ایستاده به آنچه
اشاره مینماید که بیا چون بمان بلندی برامدم کسی ندیدم ولیکن هر چهار شتر را مع بار یافتم
عمر بزاز میگوید من شنیدم از حضرت شیخ که هر که در گرفتاری بمن استغاثه کند کشف غمه و دور گردد
شود از و آن گرفتاری را و هر که در شدتی بنام من ندا کند فرجت عنه خلاص داده شود او را از آن
شدت و هر که در حاجتی توسل بمن کند در حضرت حق جل و علا قضیت له حاجته او برآورده شود
و هر که دوگانه آنحضرت بگذارد در رکعت اول بعد فاتحه سوره کافرون یازده بار و در رکعت
دوم سوره اخلاص یازده بار بخواند پس بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام یازده مرتبه درود فرستد
و سلام گوید و بجانب عراق یازده گام برود و یازده بار نام آنحضرت یاد گیرد و حاجت خود

در درمختار در باب العیدین نوشته که متوارث مسلمین واجب الاتباعست و در رد المحتار مراد ازین
وجوب ندوب داشته و امام رازی در تفسیر کبیر باستنباط از آیت ومن یتبع غیر سبیل المؤمنین
الآیة همچنین افاده فرموده در یصورت ندوبیت این کلمه معموله مقبوله که متوارث مؤمنین
موقنین است کما مر بیانه بثبوت رسیده ولااقل ازانکه جواز آن متحقق گردید الحمد لله عز وجل
که جواب اول بطبق مدعا و دل بکل و مدلل گردید بار خدایا این تسویدِ سدید را موجب
قبول علما و نخول و باعث حصول مامول این منزوی زاویه خمول فرما و واسطه کینه اوری
و دنس ابنا جنس منما و اگر کام ناکام حضرات حساد عرق غیظ را در تحرک آرند معذور و فی الحقیقت
اند گر دد آنمو قعم منصف نبیه بقول بلاد فیه ۵ حسد چه میبری ای دست نظم بر حافظه قبول
خاطر و نظم سخن خداداد ست ۵ قوله متاخرین ثابت کرده اند که انبیا در قبور خود وی حیات
اند بحیات جسمانی چنانچه در رسائل خود بالتفصیل مدلل کرده اند اه آفرین بر سکر بهادر که رحمت
در حیات آن زنده زندگی بخش عالم صلے الله علیه وسلم هم نمود یعنی باقرار ثبوت آن فقط
عند امتحان لب کشود فقیر حقیر که بتائید و نصرت جناب اعلی و درگاه معلی آن شاهنشه علم
دنی فتدلی مؤید و منصور است بمقتضای ۵ تو مراد ل ده و دلیری بین ۵ رو به خویش خوان
و شیری بین ۵ بنیان غلط کاری و بناء خلاف شعاری مجیب نامصیب را سباء منشور امانی
سازد بدینوجه که حیات دنیوی جسمانی آن حبیب رحمانی باتفاق و اجماع تمامه علماء ربانی
ثابت و متحقق است خلافی و نزاعی نیست در یمعنی نزد اهل سنت ولا اعتداد بمنازعة اهل
البدعة و اینمسئله در بسیاری از کتب دینیه معتمده مثل شفا و حضرت قاضی و شرح ان للمولانا
القاری و مواهب لدنیه علامه خطیب قسطلانی و مرقات شرح مشکوة و لمعات و
ترجمه آن للمحقق الدهلوی و معارج النبوت و مدارج النبوت و شرح صدور و دیگر تصانیف



مولانا سیوطی و غیرها مشروح و مبسوط است از جمیع آنها نقل عبارت موجب طوالت است
عبارت ترجمه فارسی مشکوة متعلق حدیث ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی که
ان ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء واقعست منقول میشود و هذه عبارتها گفت
حضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا تعالے حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را
پس زنده است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا
متحقق علیه است هیچ کس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی
برزخی چنانکه شهداء است و در یحدیث که فرموده ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء
اشارتست بدان اگرچه در ینباب که عرض صلوة و حصول و ادراک است حیات روحانی
نیز است ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق اینمسئله در تاریخ مدینه که مسمی است
بحب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از انجا باید حسبت اه و در فصل ثالث همین
ترجمه مترجم است قال ان الله تعالے حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی الله
پس زنده است پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا انکه روزی داده میشود
روزی چنانکه زنده است در دنیا یعنی حیات دنیاوی حقیقی و بنابر این تتمه کلام الخضر تست صلی الله علیه وسلم یا قول ابی الدرداء است رواه
البیهقی فی حیاة الانبیاء وعن ابن عمر مرفوعا من حج و زار قبری کان کمن زارنی فی حیاتی رواه البزار
کسیکه حج کند و زیارت قبر من نکاید باشد مثل کسیکه زیارت کرده مرا در حیات من رواه البزار
ثبوت حیاتست مر انحضرت را صلے الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی بخلاف شهدا که حیا
دنیوی مشرف اند اه و اینمسئله هم در کتب مبسوطه فقه حنفی مثل اختیار شرح مختار و فتاوی
غلیری و خطط اوی حاشیه درمختار و غیرها در باب زیارت قبر مطهر موجود است از نقا
عبارات از انها شرط اختصار مفقود میگردد من شک فلینظر فیها قوله باقی ماند اینکه
قول ابن عبد و دینی اه بداند که مجیب بزیغ و نابینیت و میل بخبیث در نیمقام هم خرق

اجماع علماء اعلام از اهلسنت لهم الاکرام نموده است چرا که جواز استمداد از انبیا خصوصا
از سید الرسل حبیب خدا صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین متفق علیه است
انیمسله در ان کتب که اسامی شان در مسله حیات النبی مذکور شده مندرج و مندرج است و
کتب دینیه فقهیه موجود و پر ظاهر است که از کتابهای معتبره که ثبوت و جواز استمداد از
مبین گردیده استمداد از انبیا بطریق اولویت و اظهریت متحقق است خلاصه الکلام
انیمقام بنقل عبارت ترجمه مشکوة و مواهب لدنیه و بعضے کتب فقه حنفیه اکتفا کرده
شیخ محقق عبد الحق در ترجمه بعد از تحقیق مسله استمداد و اولیا میفرماید باید دانست که
در غیر انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین که احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی بالقاق
و در مواهب شرفیست و اعلم ان الاستغاثة هي طلب الغوث فالمستغيث يطلب من
المستغاث به ان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاثة او التوسل
او التشفع او التوجه او التجوه لانها من الجاه و الوجاهة و معناه علو القدر و المنزلة و قد
يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الاستغاثة و التوسل و التشفع
التوجه بالنبي صلى الله عليه وسلم كما في تحقيق النصرة و مصباح الظلام واقع في كل حال قبل
خلقه و بعد خلقه في مدة حياته في الدنيا و بعد موته في مدة البرزخ و بعد البعث في
القيمة فاما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته ناقول وي واما التوسل به بعد خلقه في مدة
حياته فمن ذلك الاستغاثة به عليه السلام عند القحط و عدم الامطار ناقول وي
ما رواه النسائي و الترمذي و ابن ماجة عن عثمان بن حنيف ان رجلا ضرير البصر اتى
صلى الله عليه وسلم فقال ادع الله ان يعافيني قال فامره ان يتوضا فيحسن الوضوء
ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسئلك و اتوجه اليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد اني



توجه بك الى ربي لتقضي لي حاجتي هذه اللهم فشفعه في وصححه البيهقي وزاد فقام وقد ابصر
واما التوسل به صلى الله عليه وسلم بعد فوته في البرزخ فهو اكثر من ان يحصى اويدرك بالاستقصاء وفي
كتاب مصباح الظلام في المستغيثين بخير الانام للشيخ النعمان ابي عبد الله طرف من ذلك و
لقد كان حصل لي داء فاستغثت به صلى الله عليه وسلم بمكة زادها الله شرفا فبينما انا نائم اذا
رجل معه قرطاس كتب فيها هذا الدواء لاحمد بن قسطلاني من الحضرة الشريفة ثم استيقظت
فلم اجد بي والله شيئا فحصل الشفاء ببركة النبي المصطفى صلى الله عليه وسلم اه وهمچنین
صاحب مواهب و دیگر حوادث بیان استعانت خود و حصول اعانت از ان بارگاه جلالتو
پناه در حیز کتابت آورده است من شاء الاطلاع عليها فليرجع اليها و در فتاوی عالمگیریه
که باشتهار تمام نزد علماء سنیه ثابت است که جمله مرویات و منقولات آن مفتی بها ست بنقل
از اختیار شرح مختار مسطور است و يبلغه سلام من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله
من فلان بن فلان يستشفع بك الى ربك فاشفع له ولجميع المسلمين اه و بمجدرین فتاوی
ناقلا از همین اختیار شرح مختار مذکور است ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقول السلام عليكما
يا ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وسلم و رفيقيه و وزيريه و مشيريه و المعاونين له على
القيام في الدين و القائمين بعده بمصالح المسلمين جزاكما الله احسن جزاء الجزاء كما
نتوسل بكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليشفع لنا وليسئل ربنا ان يتقبل سعينا
ويحيينا على ملته ويميتنا عليها ويحشرنا في زمرته اه و صاحب رد المحتار على الدر المختار
هم در مسله زیارت قبر منور حواله بهمین اختیار شرح مختار و نیز شرح لباب المناسک نموده است
قوله ندائی مطلق بانبیا باشد یا باولیا از انکه بعیده مستلزم اعتقاد عموم علم و دوام اشراف
و احاطه علمی است که خاصه پروردگار است جل اسمه اه یاد باد که جواز ندا از بعید باولیا

قادر حمید باسناد سدید مدرد قول اول مدلل گردید و انور من الشمس و اظهر من الامس است که اران
مذکورت اجواز ندا بحضرات انبیا علیهم التحیة والثنا بوجه اولیت و اولویت بثبوت انجامید و هم با قرار
منکر فراموشکار گذشت که اعمال امت فی المعیشه والابکار در جناب سرور مختار علیه الصلوة من الغفار معروض
میگردد و نیک روشن است که اقوال هم از اعمال اند در نصورت بلوغ آن بالیقین در بارگاه محبوب رب العلمین
گرمی نشین شد پس ندا بعید را مستلزم اعتقاد عموم علم و دوام اشراف پنداشتن تحکم بدگمانی در
مزرعه دل کاشتن و قدم بمهلک ناصواب گذاشتن است نعم تکفیر مومنین له رکین رکین مذهب
وهابیین است بدون این تخمین صورت نمی بندد و نعم ما قیل ؎ وللناس فیما یعشقون مذاهب
در بیان شمه از بیان علم سرور عالم صلی الله علیه وسلم مرقوم میگردد تا حقیقت حال منکشف شود در
مواهب لدنیه مسطور است اخرج الطبرانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
الله قد رفع لی الدنیا فانا انظر الیها والی ما هو کائن فیها الی یوم القیمة کانما انظر الی کفی هذا
وعن حذیفة قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مقاما فما ترک شیئا فی مقامه
ذلک الی قیام الساعة الا حدث به حفظه من حفظه ونسیه من نسیه قد علمه اصحابی هولاء وانه
لیکون منه الشیئ فاعرفه فاذکره کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا رآه عرفه
ثم قال حذیفة ما ادری انسی اصحابی هولاء ام تناسوه والله ما ترک رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قائد فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من معه ثلثمایة فصاعدا الا قد سماله باسمه
واسم ابیه وقبیلته رواه ابوداؤد وروی مسلم من حدیث ابن مسعود فی الدجال فیبعثون
عشر فوارس طلیعة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لاعرف اسمائهم واسماء ابائهم
والوان خیولهم وهم خیر فوارس علی ظهر الارض یومئذ او من خیر فوارس علی ظهر الارض یومئذ
من الاخبار و سنخ فی خواطر الابرار الا تمام ما تم صلی الله علیه وسلم عرفهم بالقع فی حیاته و بعد



موته وما قد تحتم وقوعه فلا سبیل الی فوته وقال ابوذر ترکنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
وما یحرک طائر جناحیه فی السماء الا ذکر لنا منه علما ولا شک ان الله تعالی قد اطلعه علی
ازید من ذلک والقی علیه علم الاولین والاخرین اه وتمام این باب در بیان علم انجناب
علیه الصلوة من الوهاب برانوجه است که ازو دیدنش منکران عنید وانهره آب و جگر کباب میشود
ومعتقدان سعید را افتراح وارتیاح بحصول مے انجامد در مشکوة شریف و ترجمه
آن مذکور است وعن عبد الرحمن بن عایش قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی
ربی فی احسن صورة قال فهم یختصم الملأ الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفیه بین
ثدیی فوجدت بردهما بین ثدیی فعلمت ما فی السموات والارض پس دانستم انچه در
آسمانها و زمینها بود عبارتست از حصول تمامه علوم جزوی وکلی واحاطه آن وتلألؤ
ملکوت نمی ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین واهل تحقیق
داند که تفاوتست درمیان هر دو رویت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را
وحبیب علیه الصلوة والسلام هر چه در زمین و آسمان بود از ذوات وصفات وظواهر و
بواطن همه را دید رواه الدارمی مرسلا وللترمذی نحوه عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل
حدیث معاذ بن جبل که مانند حدیث عبد الرحمن است ترمذی در آخر او میگوید هذا حدیث
سألت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث فقال هذا حدیث صحیح اه وشیخ محقق عبد الحق
در مکوة از قصیده برده می آرد ؎ فان من جودک الدنیا وضرتها ومن علومک علم اللوح
والقلم شاه مولانا قاری در شرح قصیده برده تحت این بیت بعد از نقل صحیح
ترمذی مبانی مینویسد وکون علمها من علومه صلی الله علیه وسلم ان علومه
الی الکلیات والجزئیات وحقائق ودقائق وعوارف ومعارف متعلق بالذات

والصفات وعلمها مایکون سطرا من سطور علمه ونهرا من بحور علمه صلی الله علیه وسلم اه ودر شرح
۱۲ او علم لوح وقلم عبارتست از سطری از سطور نامتناهی علم وی ونهری از انهار بیکران علم وی ۱۲
همین قصیده سعید مولانا محمد جمال چنانچه زیر این بیت نوشته ومن بعض علوم ملک التی
واز بعضی علوم که
علمک الله علم اللوح ای علم ما فیه وعلم القلم الذی کتب به الکائنات فی اللوح اه ملخصا ودر
دانا بیند تر احق علم او لوحست یعنی علم آنچه در لوحست از علوم او نوشته بدان نموجودات در لوح ۱۲
شفاء قاضی وشرح ان ملقاری مذبور است وکانت معارفه صلی الله علیه وسلم فی نهایة
وبود در نهایت علوم السرور دران نهایت
لاترام وغایة لاتسام تاقول وحی واطلعه علیه من علم ما کان فی عالم الشهادة وما یکون
که مقصد کرده نمیشود وبدان نهایت نمیرسد کسی ازان نیست وجز دانای سرور را علم آنچه بود در عالم ظهور ودر آنچه باشد
فی عالم الغیب من السعادة والشقاوة تاقول وحی لقوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم و
در عالم غیب از نیکو وبد
کان فضل الله علیک عظیما اه ودر تفسیر حسینی زیراین آیت کریمه مفسر است در بحر الحقائق
وبود فضل خدا بر تو بزرگ ۱۲
میفرماید که ان علم ما کان ومایکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت صلی الله
علیه وسلم عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بود م قطره در
حلق من ریختند فعلمت بها ما کان ومایکون پس دانستم انچه بود وانچه خواهد بود اه و
در تفسیر معالم التنزیل در بیان سبب نزول ماکان الله لیذر المؤمنین الایة مرقوم است
وقال السدی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی امتی فی صورها فی الطین
۱۲ همچنین است در تفسیر عزیزی وغیره ۱۲ کما عرضت علی آدم واعلمت من یؤمن بی ومن یکفر فبلغ ذلک المنافقین فقالوا
زعم محمد انه یعلم من یؤمن به ومن یکفر ممن لم یخلق بعد ونحن معه وما یعرفنا فبلغ ذلک رسول
الله صلی الله علیه وسلم فقام علی المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال مابال اقوام طعنوا فی علمی
لاتسالونی عن شیئ فیما بینکم وبین الساعة الا انبأتکم به فقام عبد الله بن حذافة
فقال من ابی یا رسول الله قال حذافة فقام عمر فقال یا رسول الله رضینا بالله
ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما وبک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک فقال النبی
صلی الله علیه وسلم فهل انتم منتهون ثم نزل عن المنبر فانزل الله تعالی فی
هذه الایة ماکان



لیذر المؤمنین الایة اه وهم چنین است در تفسیر حسینی وغیره وعرض احوال امت بر سید
انام صبح وشام که عبارتست از دوام وهم رد وسلام اهل اسلام از مقررات شرعیه است
ولم یاتی فی مذهب لدنیه فی وجوه جوابها والارد الله علی روحی نوشته ومنها ان ذلک
عبارة عن اقبال خاص والتفات روحانی یحصل من حضرة النبوة الی عالم الدنیا و
قوالب الاجسام الترابیة وتنزل الی دائرة البشریة حتی یحصل عند ذلک رد السلام وهذا
الاقبال یکون عاما شاملا حتی لو یکون المسلمون فی کل لمحة اکثر من الف الف لوجدهم
ذلک الاقبال النبوی والالتفات الروحانی ولقد رایت من ذلک مالا استطیع ان اعبر عنه
ولقد احسن من سئل کیف یرد النبی صلی الله علیه وسلم علی من یسلم علیه فی مشارق الارض
ومغاربها فی آن واحد فانشد قول ابی الطیب ۱۲ کالشمس فی وسط السماء ونورها
یغشی البلاد مشارقا ومغاربا ۱۲ ولاریب ان حاله صلی الله علیه وسلم فی البرزخ افضل
واکمل من حال الملئکة هذا سیدنا عزرائیل علیه السلام یقبض مائة الف روح فی وقت واحد
ولا یشغله قبض عن قبض وهو معذلک مشغول بعبادة الله تعالی مقبل علی التسبیح والتقدیس
نبینا صلی الله علیه وسلم حی یصلی ویعبد ربه ویشاهده لایزال فی حضرة اقتراب متلذذ بسماع
خطابه اه ومحققین محدثین تصریح نموده اند که عرض احوال امت چنانکه بواسطه ملائکه
سیاحین میباشد هم چنین بر انبیاء وبر ملک عالم ما فی الارض والفلک احوال امت متعلق
علام الغیوب بمکاشفه مکشوفست عمدة الفقهاء والمحدثین مولانا قاری در مرقات زیر حدیث
صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم میفرماید قال القاضی وذلک ان النفوس اذا کملت
۱۲ درود بر تو از دور وبر تو نزدیک است که نفوس پاک وصفا
قد یسیة اذا تجردت عن العلائق البدنیة عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لها
یافته چون بدن عنصری پیوندند از بالا نیستند و پیوندند بهر عضو
حجاب قری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار الملک لها وفیه بشر لطیع علیه من بشیر له اه یعنی

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بُعد نیست ۞ می بنیمت عیان و دعا میفرستمت ۞ کذا فی الترجمه

مشک ملائی بی حقیقت غافل از اسرار شریعت و طریقت که در هر مسئله استناد از مولانا فارابی

گرفته در زیاده نوشته انکه از شرح ملا علی قاری مقوله قاضی نقل نموده انرا بروایات معتبره

موافقتی نیست بلکه مخالفت صریحه دارد باحادیث صحیحه و قولیکه چنین باشد و محض ناشی از

واهمه باشد ساقط الاعتبار است اه سبحان الله قول قاضی و قاری را ناشی از واهمه

ساقط الاعتبار و مخالف احادیث صحیحه دانستن خاصه همین ردی الفهم و مغلوب الوهم است

کل است سعدی و در چشم دشمنان خار است ۞ دعوی اینست که مخالفت صریحه دارد باحادیث

صحیحه و دلیل بکحدیث شعب الایمان اورده که دران بانیوجه فرمانست که من صلی علی

البلغته در زیاهر گز حصر در ابلاغ نیست بلکه بیان یکشیق بلوغست و از شق دیگر نفی نیست

آری مقولات معتبرات عرفا مقتدا را اگر ساقط الاعتبار گویند چه عجب چرا که متبعان

باحادیث صحیحه ناسزا میشنوند کما لایخفی اینها منکرین اگر نمقوله قاضی و قاری تسلی

نشنوند از خاتمه المحدثین مولانا و امام الائمه جلال الدین سیوطی که بر اینمسئله اجماع نقل

کرده چنانچه در انموذج مینویسد قد اجمعوا علی انه صلی الله علیه وسلم حی علی الدوام

فی قبره و ان جسده الشریف لا یاکله الارض و ان روحه القدسیه لما تجردت عن اعلائق

الدنیویه صار لها قوة الاتصال بالملاء الاعلی و ارتفع جمیع حجبها فیری ما یصل الیه من الامر

من سلام و صلوة و غیرهما کالمشاهد و تبلیغ الملک مع ذلک انما هو لمزید التشریف و

الا یری الی ملوک الدنیا یعرض علیهم الهدایا فی املاء و ان خلوا بها فی السر الظهار التعظیم

فکذا نحن فیه اه و تفصیل اینمعنی در حجة الله البالغه تصنیف حضرت شاه ولی

رحمه الله موجود است من شاء الاطلاع علی ذلک فلیطالع باب ذکر املاء الاعلی بنا

وهم از تفسیر عزیزی گذشت زیرا که او مطلع است بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و هم

از خصائص آنسرور است که بخرق عادت او از بعید از اسمان و غیره میشنیدند چنانچه

از احادیث صحاح ستة بثبوت رسیده و در مشکوة شریف از ترمذی و احمد و ابن ماجه آورده

که آنحضرت فرمود اسمع ما لا تسمعون اطت السماء الحدیث و در تفسیر عزیزی در بیان خصوصیات

آنسرور خاصگان خدا علیه التحیة و الثنا نوشته اند واز دور میشنیدند که دیگران ازان مسافت

نمیتوانستند شنید اه عزیز ابهرگاه این اندک از بسیار و یکی از هزار از علم حبیب مختار علیه السلام

من الغفار مشهود ضمیر نصفت تنویر گشت بیقین خواهی دانست که اگر یکی از اقتیان آن

سید الانبیا علیه السلام و الثنا یا رسول الله و یا حبیب الله بگوید و معتقد سماع وی مر او را به

تعلیم حق جل و علا باشد قطعا درین امر قباحتی نیست چه جای انکه کفر و شرک گردد اما آنکه

گیرد و پندارد اگر توحید را شرک انگارد معذور است و ناچار مضطر است و بی اختیار نعمته

در کتب معتبره فقهیه حنفیه مثل کنز العباد و صلوة نخشبی و کتاب السعادة و جامع الرموز شرح

مختصر وقایه در وایحتار علی الدر المختار و فتاوی صوفیه تصریح نموده اند که مستحب است

گفتن صلی الله علیک یا رسول الله نزد شهادت اول در آذان و همچنان گفتن قرة عینی

لک یا رسول الله نزد شهادت دوم آن و اینمسئله در باب الاذان این جمله کتب مکتوبست

من شک فلینظر فیها و از اینجا صاف صاف معلوم شد که ندا و خطاب بجناب حبیب ما علیه الصلوة

من رب الارباب در اذان هم بصلوة و هم بصلوة موجب نجات و مثمر برکاتست جای غور که

حامیان دین از علماء ربانیین باستحباب قول یا رسول الله میفرمایند و حضرات وهابیین

باشرک باد از بلندی لایند آری ۞ فکر هر کس بقدر همت اوست ۞ در تحمله مقامات

مظهریه در باب الهامات حضرت شاهصاحب قیوم زمانی مرقوم است شبی گفتم یا رسول الله

آواز آمد لبیک و نام من عبد صالح فرمود ندا اه قوله و ندا را استعانه و استغاثه علی العموم

ناجائز اھ یعنی انبیاء و اولیا چہ از قریب و چہ از بعید بطریق استعانت جائز نیست این کلیہ
از اصول وہابیہ است و اہلسنت نداء استعانت جائز میدانند چنانچہ جواز نداء استعانت
بحضرات اولیا عموماً و ہم مشروعیت نداء استعانہ بدرگاہ شانشہ انبیا خصوصاً بصدر متحقق
گردید حالا جواز نداء استعانہ از بعید بجناب حبیب رب مجید باید شنید حدیث صحیح کہ اخراج
کردہ است از نسائی و ابن ماجہ و حاکم و غیرہم در صحاح خود و ہم صحیح گفتہ از بیہقی دران نداء استعانت
باذن حضرت حبیب رب العزت علیہ التحیت بصیغہ یا محمد واقعست و الفاظ الحدیث در عوارف
مواہب شریف منقول شد صاحب حصن حصین کہ امام و مستند اجلہ محدثین است حکم این
حدیث را عام تام داشتہ برائی ہر کہ ضرورت دینی یا دنیوی داشتہ باشد خواندن آن را
فرمودہ کما قال و من کان لہ ضرورۃ فلیتوضا الحدیث و علامہ ابن حجر مکی روایت طبرانی
و بیہقی در جوہر منظم نوشتہ استعمل السلف ہذا الدعاء فی حاجاتہم بعد موتہ صلی اللہ علیہ
وسلم اھ و در شرح شفا مشروحست و کان ابن خنیف و نبوہ یعلمونہ الناس و قد حکی فیہ
حکایات فیہا اجابۃ دعاء من دعا بہ من عسیر ما خبر اھ و مولانا علی قاری در شرح حصن حصین
نوشتہ یا محمد التفات الیہ و تفرع لدیہ لیتوجہ روحہ الی اللہ و یغنی للضرورۃ عما سواہ
التوسل الی غیر مولاہ قائلاً انی اتوجہ بک ای بذریعتک الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی
بصیغۃ المجہول ای الحاجۃ فقولہ لی للبیان کما صرح بہ الطیبی و فی نسخۃ بصیغۃ
ای لتقضی الحاجۃ و اللام فی لیکون سببا لحصول حاجتی و وصول مرادی فالاسناد مجازی
و ہم از صحابہ کبار نداء استعانہ بحضرت مستغاث مختار ہم از قریب قبر منور و ہم از بعید مروی
در تذکیر الاخبار نوشتہ و یروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
انہ کان یجیء عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل بک بکذا فی شرح



و دلائل الخیرات اھ و در شفاء مرقومست ان عبد اللہ ابن عمر خدمت رحلہ نفیل بہ الکور اجب
الناس الیک فصاح یا محمداہ اھ و در شرح شفا مولانا القاری در ہمین مقام مرسومست کما نہ رضی اللہ عنہ
قصیدہ اظہار المحبۃ فی ضمن الاستعانۃ اھ و در شرح خفاجی نوشتہ و قد روی انہ وقع مثل
للابن عباس ذکرہ التوربشتی فی الانوار و روی ایضاً عن غیرہما اھ و بدائی استعانت آنچہ از
اولیاء عظام بدرگاہ حبیب رب الانام علیہ السلام مرویست خارج است از حصر و احصا از
ہر جانب صدا در ترحم یا نبی اللہ ترحم ؛ سامعہ افروز است و حضرت غوث الخلائق مجتہد عالمشا
سیدنا الشیخ محی الدین جیلانی در قصیدہ سعیدہ کہ اخرین قصائد غوثیہ است میفرمایند
یا حبیب الالہ خذ بیدی ؛ مالغیری سواک مستندی ؛ کن رحیما لذلتی و اشفع ؛ یا
شفیع الوری الی الصمد ؛ اعتصابی سوی حماک لی ؛ لیس یا سیدی الی الاحد
و در اخر این قصیدہ بخدمت آل و اصحاب عرض مینماید ؛ استغیثوا العاجز المضطر ہشم و
یلکم الی المدد ؛ و در قصیدہ بردہ کہ نزد علماء اہل سنت معتمد و مستند است نداء استمدادی
من علومک علم اللوح و القلم ؛ شراح معتبر مثل مولانا قاری و محمد جمال چیابی در شرح
این قصیدہ زیر این ابیات بتحقیقات انیقات پرداختہ در اخر آن مینویسند فاذا
کان جاہک فی الجود و العلم ہذہ امتہ کیف ینقص لشفاعۃ شخص محتاج اھ از خیر
قرین الاخیار زینۃ الابرار مولانا و شیخ مشائخنا شیخ محمد مصور سعید قدس سرہ کہ حد امجد
جیب الجد بود مذکور است چنانچہ از معتبران شنیدم کہ در حافر اغت از شغل تدریس
و توجہ باین قطعہ عذب البیان و رطب اللسان میبودند ؛ یا رسول اللہ الطف حالنا

یاحبیب الله اسمع قالنا ۱۲ انی فی بحر غم مغرق ۱۲ خذ یدی سهل لنا اشکالنا ۱۲ مقام

حیرت که اباء کرام منکر بهادر راکه کرده گم گشتگان بادیه خود پرستی و بدمستی را

الامن خداشناسی وحق آگاهی فائز میفرمودند امکان بود وانکار انیکس بدنمیتوان

که استمداد در اکفر وشرک میگوید آری ۱۲ قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری ۱۲ اگر گوئی

مذا باسم مبارک از قران ممنوعست ودر حدیث صحیح امر بندا واقعست فکیف التوفیق و

میگویم جواب این مولانا قاری در شرح حصن حصین زیر همان حدیث که مشتمل بر مذا است بدین

داده اند ثم اعلم ان النداء باسمه صلی الله علیه وسلم منهی لکن محله مالم یرد عنه اذن شرعی

وانچه منکر در بعضے مکاتیب بعد ازین جواب نوشته مخفی نماند که حل اشکال چنانچه باید از

نیشود اولی انکه بگوییم که این حدیث صحیح اللفظ وضعی المعنی است بجهة تعارض قران

در جوابش میگوییم که بدین جواب شافی وبیان کافی ۱۲ مدعیرا چو تسلی نشود گو سر خود گیر ۱۲

صحیح متعارض قران دانستن کار ملحدانست چنانچه از تفسیر کبیر نقل در ینمعنی گذشت

الحاصل ۱۲ بریده باد زبانیکه نبود اندر حکم ۱۲ صحابه کرام که سندار سهم سید انام علیه وعلی

اصحابه السلام مرتکب شدند چنانچه از بعضی از لئیان عنقریب گذشت گو نماز دمنکر عالم

قران بودند ومخالف قرانست انچه فرموده اند حاشا وکلا آگاه باشند که عمل بقران همانست که

عالم واتباع وی صلی الله علیه وسلم فرمانست پناه میخواهیم از خدا از صلاح وتقوی

منافی شعار واطوار جاهلین وفاقدین شریعت غرا باشد چه خوش گفت انکه گفت

بزهد وورع کوش وصدق وصفا ۱۲ ولیکن میفزای بر مصطفی ۱۲ قوله ومن اضل ممن

من دون الله وهم عن دعائهم غافلون لانهم اما جماد او عباد مسخرون مشتغلون

کذا فی البیضاوی اه اولا لام باین نهدید وداخل این وعید مشرکین اند که دون



ش نمیمانند وباعتقاد استقلال شان ازانها استعانت میخواهند چنانچه در تفاسیر مشهور مبین

ست اما مؤمنین بطور توسل از حضرات انبیاء واولیا استعانت مجاز میرارواداراند واز

عبادت واعتقاد استقلال غیر خدا بیزار اند علانیة دست بردار وبیزار اند فاین هذا من

لک واي فرق بین ماهنا وهنالک وتا نیا جا دارد تعجب که اغبیاء نجدیه اینقدر نمیفهمند

ر اد از عباد مسخر ومشتغل باحوال خود واقعه در تفسیر بیضاوی شیاطین اند نه انتها

اولیاء معظمین چراکه بیضاوی در همین تفسیر تحت والنازعات غرقا الایة نفوس فاضله را

حالت مفارقت از ابدان مدبرات امور جهان گفته چنانچه مینویسد او صفات النفوس

الفاضلة حال المفارقة فانها تنزع من الابدان غرقا ای غائرا شدیدا من اغراق

النازع فی القوس فتنشط الی عالم الملکوت وتسبح فیه فتسبق الی حظائر القدس فتصیر

مدبرات امرها وقوتها من المدبرات اه ودر نصورت مدبرات امور را مفید ومشتغل بحال خود

قرار دادن در گو تناقض وچاه تباین فرو افتادنست ودر تفسیر حسینی نوشته بانفوس

فاضله که منتزع از شهوات ونشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت

نمایند وبحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل ومدبر ارشاد گردند اه ودر قران جا بجا

وارد است که مشرکین پرستش شیاطین مینمایند چنانچه میفرمایند بل کانوا یعبدون الجن

اگر هم بهم مؤمنون در تفسیر معالم ومدارک وبیضاوی وغیرها تحت این آیت از جن شیاطین

مراد داشته اند وکما قال تعالی یؤمنون بالجبت والطاغوت الایة در تفسیر معالم ومدارک و

غیرها طاغوت بشیاطین مفسر است نقل اصل عبارت موجب طوالت است من شک فلیرجع

فیها ودر حدیث مسلم تفسیر اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة وارد شده

کان نفر من الانس یعبدون نفرا من الجن الحدیث قوله وفی البزار تدعون من قال

ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم بكفر اهـ يكفر بامثال فوقانيه نوشتن غايت غباوتست بدانكه مراد
هركه بگويد ارواح مشائخ حاضر اند ومسلمانند كافر گردد ۱۲
ازينجا حضور وعلم استقلالي است وبفسقه كه ان خاصه حقتعالي است وارواح انبياء واوليارا
حاضر گفتن بمعني باذن وتوفيق رب غضه جائز وارد است قال الله تعالى ويكون الرسول عليكم
شهيدا وحديث طبراني هم بنقل شد كه فرمود انس رضي الله عنه عليه السلام ان الله قد رفع لي الدنيا فانا
انظر اليها والى ما هو كائن فيها الى يوم القيمة كانما انظر الى كفي هذا اهـ ودر تفسير عزيزي مفسرست
اكثر مسلمين در صلوات خمسه وجمعه وجماعات ومحاضر ارواح مقدسه انبياء واوليا وزيارت قبور صلحا
ودعوا فابتلاوت اين سور ما تشرف واستعداد مينمايند اهـ وهم ازين تفسير در ذيل ويكون الرسول
عليكم شهيدا بر صدر مسطور شد زيرا كه او مطلع است بنور نبوت بر رتبه هر متدين بدين
الخ ودر شفا وشرح آن لمولانا القاري مذكورست ان لم يكن في البيت احد فقل السلام
النبي ورحمة الله وبركاته لان روحه عليه السلام حاضر في بيوت اهل الاسلام اهـ ودر عمدة
معتمده فقهيه مثل در مختار ومجتبى ورد المحتار وامداد الفتاح وطحطاوي وفتاوي عالمگيري
زاهدي وبحر الرائق وغنايه حاشيه هدايه وغيرها در مسئله تشهد تصريح رفته است مانكه مصلي
بايد كه در السلام عليك ايها النبي از ظرف خود بر انسر در سلام دهد حكايت از قصه معراج
ومولانا قاري در حرز ثمين شرح حصن حصين در همسله در وجه خطاب بانجناب رسالتمآب چنين
نموده ان هذا المنح والالطاف بواسطة نبي الرحمة وبركة متابعته فالمفتوا فاده الحبيب
حرم المحبوب حاضر فاقبلوا عليه مسلمين بقولهم السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
اهـ وشيخ محقق محمد عبد الحق در مدارج النبوة در همين مسئله تصريح نمايد در كلام بعض عباد
كه خطاب از بعيد بلاحظه شهود روح مقدس آنحضرت وسريان وي در ديار وقبور
خصوصا ارواح مصليين است ابجمله درين حالت از شهود وجود وحضور آنحضرت غافل ودليل



وبايد در رد وفيوض از روح پرفتوح وي صلى الله عليه وسلم اهـ وايمعني در وصل بهجم وششم تكملة
النبوة بخوبترين وجوه مبين است واي بر منكرين كه بنقل اينچنين روايات بر تكفير امثال علماء ربانيين
اقتحام ومحدثين اجتراء مينمايند وخوف از عذاب خداجل وعلى وعقاب مصطفى عليه التحية والثنا نمي
نمايند وبجا از تقرير وتحرير ناسزا ميگويند اري الحياء من الايمان وارد است فكتبه ازقران
ومادرسلناك الا رحمة للعلمين است وهم در فرقانست كه رحمت وبعا قريب
من رحمت الله قريب من المحسنين ۱۲
ازينجاست پس زهر دو فرمان قرآن متحقق شد كه جناب نبي الانبيا كه رحمت جهانيان باشند صلى الله عليه وسلم وازينجا است كه در حديث شريف آمده كه پرسيده شد از انسرور
كيفيت صلوة المصلين ممن غاب عنك وممن يأتي بعدك ما حالهما فقال اسمع صلوة آل
داود فهم ويعرض علي صلوة عيرهم عرضا رواه في دلائل الخيرات قوله من قال عند رؤيتي
اهـ وهم ازين قال عبد رؤيته حضوره بعد موته كما في حياته اهـ ودر عمدة
معتمده فقهيه مثل در مختار ومجتبى ورد المحتار وامداد الفتاح وطحطاوي وفتاوي عالمگيري
زاهدي وبحر الرائق وغنايه حاشيه هدايه وغيرها در مسئله تشهد تصريح رفته است مانكه مصلي
بايد كه در السلام عليك ايها النبي از ظرف خود بر انسر در سلام دهد حكايت از قصه معراج
ومولانا قاري در حرز ثمين شرح حصن حصين در همسله در وجه خطاب بانجناب رسالتمآب چنين
نموده ان هذا المنح والالطاف بواسطة نبي الرحمة وبركة متابعته فالمفتوا فاده الحبيب
حرم المحبوب حاضر فاقبلوا عليه مسلمين بقولهم السلام عليك ايها النبي ورحمة الله
اهـ وشيخ محقق محمد عبد الحق در مدارج النبوة در همين مسئله تصريح نمايد در كلام بعض عباد
كه خطاب از بعيد بلاحظه شهود روح مقدس آنحضرت وسريان وي در ديار وقبور
خصوصا ارواح مصليين است ابجمله درين حالت از شهود وجود وحضور آنحضرت غافل ودليل

ثبوت اسلام وایمانست فتذکر وانیمسله ازباب مسله تسمیه بامهاء مشترکه است ودر ماضی ازکتب
فقه منقول شد که نام نهادن باسماء مشترکه جایزاست ومراد درحق مخلوق غیرمراد درحق خالق
بگذار مراد از عبدالله معنی حقیقی است ومراد از عبدالنبی معنی مجازی فلا مشاحة فیه واحسان وا
جیب خالق الانام علیه السلام برافراد امت ازخواص وعوام درغایت بداهتست وحضرت مجیب
سبحانی درغنیة الطالبین میفرمایند الانسان عبدالاحسان اه ودرتفسیر کبیراست ان المنعم
کما العبد للمنعم اه وهم ازقران واحادیث صحیحه ثابتست که حبیب خدا علیه التحیة والثنا سید وم
تمام خلق الله است وهم چنین ازشریعت بصحت پیوسته که آل واصحاب انجناب مولا وسید ا
اند چنانچه درحدیث صحیح آمده من کنت مولاه فعلی مولاه الحسن والحسین سیدا شباب اهل الج
وغیر هما من الاحادیث وکذلک اگر مرید او شاگرد اخویشتن را عبد استاد او مرشد ان بگویند روا
طحطاوی درحاشیه درمختار نوشته قال علی رضی الله عنه انا عبد من علمنی حرفا ان شاء باع وان
اعتق اه درینصورت درتسمیه بعبدالنبی وعبدالرسول وغلام محی الدین وغلام دستگیر و
هیچگونه قباحت نیست بلکه بایقین ظاهراً وباطناً اتباع متبوعان دین است القصه سماع
خوب انجوبی واضحشد که انچه منجیب نامصیب بارادهٔ معنی مجازی مکروه تحریمی گفته سراسر غلط
آنانی بینی که سند ازکدام کتاب معتبر درین ماده نیاورده فلا اعتداد بعدیاته وانکه از بعضی
جواز امثال این اسما نقل نموده جمله ان درصورت ارادهٔ معنی حقیقی است کما لایخفی وثان
چند از یقدر مختصر جواز اسماء مبحوثه تحقق پیوسته وهو المطلوب مگر تحقیقی دیگر نوکر خانه
شماهم نمایم وچشم خاطر منکر میکشایم تابداند که بیان جواز وعدم جواز بدینوجه میباشد لا کما
ویحرره درفتاوی هندیه بلقبه بعالمگیریه ناقلا از محیط ودر رد المحتار علی الدر المختار نوشته
التسمیه باسم لم یذکره الله تعالی فی عباده ولا ذکره رسوله صلی الله علیه وسلم ولا استعمله اهل

نام استاد صاحب در مختار عبد النبي بود كما في الدر عن شيخنا الشيخ عبد النبي الخليلي عن المصنف
اه ودر حاشيه طحطاوي نوشته اي كون الشيخ عبد النبي اماو ياه عن المصنف اه وصاحب كتاب
نجات المسلمين كه از كتب معتبره و مشهوره فقه است عبد النبي نام داشت ونام برادر حضرت امام
مجدد الف ثاني غلام محمد بود كما في المكتوبات المجددية وشرح هاية مولوي عبد الرسول
ودر مقامات مظهريه در تعداد خلفاء كبار حضرت شهيد جناب مرزا جانجانان حبيب الله رحمه الله
كه حضرت مولوي غلام يحيي وحضرت مولوي غلام محي الدين وحضرت شيخ غلام حسين وحضرت
غلام حسن وحضرت شيخ غلام كاكي وحضرت غلام مصطفي خان كه از اصحاب حضرت شاه ولي
محدث بود وجمله انحضرات كه اصحاب مناقب عظام اند خلفاء كرام حضرت قطب الاقطاب شهيد از
اسرار هم ودر مقامات شريفه در احوال حضرت مولانا غلام محي الدين مرقوم است زباني يكي از رفقا
شنيده ام كه استاد ايشان مولوي باب الله اراده زيارت مزار فائض الانوار حضرت غوث
رضي الله عنه نموده بودند انحضرت در خواب ايشان آمده فرمودند فرزندم غلام محي الدين پيش شما
مي ايد ديدن او ديدن من است حاجت اختيار رنج سفر منيت اه ودر تكمله مقامات شريفه
ذكر ولادت حضرت قيوم زمان جناب شاه بهيا صاحب در بيان بشارت والد بزرگوار حضرت ايشان مرسوم
قبل ولادت انحضرت حضرت اسد الله الغالب را بخواب ديدند فرمودند كه نام پسر خود دنا
من نهيد بعد تولد حضرت ايشان علي نام نهادند چون حضرت ايشان بسن تميز رسيدند تا
را غلام علي مشهور ساختند اه رضي الله عنهم اجمعين سبحان الله وبحمده حسن ادب مقتد
امت نبويه عليه التحيه بدين نهايت وسوء الادبي شيوخ نجديه بدان نهايت كه بمحو اسما
وحرام ميخوانند ونام حضرت استاذ الكل مولانا خليفه صاحب لاهوري كه هم استاد
غلام رسول بود واستاد دوم منكر حضرت مولانا مگوي غلام محي الدين نام داشتند رحمها



بارگاه پايه تحقق رسيد كه امثال اين اسماء در قرآن وحديث واستعمال مقتدايان اهل اسلام ذائع
وشائع است بيقين معلوم شد كه نهادن همچنين نامها اولي است حالا مسئله اعتبار مفهومات كتب معتبره
بايد شنيد در در مختار باتفاق فقهاء نامدار مينويسد كه مفهوم روايات معتبر است حيث قال في الدر
لان مفاهيم الكتب حجة كذا في النهر وفيه من الحج المفهوم معتبر في الروايات اتفاقا اه ودر اشباه و
نظائر مذكور است اما مفهوم الرواية فحجة كما في غاية البيان من الحج اه وصاحب رد المحتار على الدر
بنقل از تحرير افاده مينمايد كه مفهوم باقسام خود در روايات معتبر است اه ترجمه محصله قوله ودر
شرح مواقف در باب عصمت انبيا الى قوله وليس ذلك كفرا بل ذنبا يجوز صدوره قبل النبوة اه
الله الله معامله عناد وفساد اين عمده انجاد باين مرحد رسيد كه براي اثبات مطلب نبي خود
حضرت ابو البشر نبي معصوم را مذنب وگناهگار خطاب بخشيد حالانكه در تفاسير معتبره مثل معالم و
بيضاوي وغيرهما درين قصه آورده اند كه اين اطاعت ابليس در نام نهادن بعبد الحارث شرك
در عبادت نبود بلكه خلاف اولي بظهور آمده وهم در معالم مينويسد وقد يطلق اسم العبد على من لا
يراد به انه مملوك كما يطلق اسم الرب على من لا يراد به انه معبود هذا كالرجل اذا نزل به ضيف
سمى نفسه عبد الضيف على وجه الخضوع لا على وجه ان الضيف ربه وتقول للغير انا عبدك
وقال يوسف عليه السلام لعزيز مصر انه ربي احسن مثواي لم يرد به انه معبوده اه ودر نجا
ودسه روايت عصمت انبيا عليهم السلام مرقوم ميشود حضرت امام اعظم در فقه اكبر ميفرمايند
والانبياء كلهم مبرءون عن الصغائر والكبائر اه مولانا علي قاري در شرح ان مينويسد
ثم هذه العصمة ثابتة للانبياء عليهم السلام قبل النبوة وبعدها على الاصح اه وهمدرين
شرح است وفي عصمتهم من سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن الكفر
قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعمد الكبائر عند الجمهور خلافا للحشوية اه وامام

الوشکور سالمی در تمهید عقائد باثبات این مسئله بکمال شد و مدرپرداخته از مطالعه انمقام اهل اسلام را اقسام
فرحت بروز نماید و بر رد و ممکرین ابواب انواع خرس میکشاید حرفی ازان باب انیست و قال اهل السنة
والجماعة ان الانبیاء علیهم السلام قبل الوحی کانوا انبیاء معصومین واجبین المعصمة والرسول قبل
الوحی کان رسولا و نبیا ماموناً ولک بعد الوفات والدلیل علیه قوله تعالی الخ اه و در تفسیر عزیز
مفسر است انیقدر بالیقین باید دانست که انبیا قبل از بعثت نیز از ضلال و کفر اصلی و طبعی معصوم
و محفوظ اند بلکه از معاصی نیز بتعمد چنانچه در حدیث شریف است الخ اه و در تکمیل الایمان فرماید
و مختار نزد جمهور اهلسنت آنست که ایشان معصوم اند از کبائر و صغائر عمداً و سهواً و این البته
است بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین اه تتمه صاحب رد المحتار
در تعجیب النبی نوشته و نقل السخاوی عن الدمیری انه قیل بالجواز لقصد التشریف بالنسبة والا کثیر
علی المنع خشیة اعتقاد حقیقة العبودیة لما لا یجوز لعبد الدار اه در یجا باید دانست که در اصول
مقرر شده که حکمیکه معلول لعلت بود برفع علت ان حکم هم مرفوع و مدفوع میگردد پس از
عبد النبی در صورت اراده معنی مجازی خشیة اعتقاد حقیقت عبودیت مدفوع شد و چون
این علت منع برخاست عدم جواز که معلول بود هم بکرسی نشست فافهم و تشریف نسبت حرا
مؤمنین را از مطالب عظمی و مارب کبری نباشد در حالیکه در شرح فقه اکبر است و بسه در
القائل بنظم هذا النظام ~ لا تدعني الا بیا عبدها ؛ فانه اشرف اسمائنا ؛ اه یعنی
~ مرا مخوان تو بجز نام بندهٔ معشوق ؛ چرا که اشرف اسماء عاشقان اینست ؛ مولانا
و مرشدنا و استاذنا و قبلتنا عاشق سید المرسلین جناب میانصاحب غلام محی الدین قصوری
دائم الحضوری که بیکواسطه استاذ منکر هم اند در بیان رساله مبروره فی تجویز الاسماء
المشهوره نوشته اند جزاه الله تعالی خیر الجزاء قوله در رد و مستغاث در هیچ کتاب حدیث



قوی نه ضعیف یافته نمیشود و نه از کسی نقل شنیده شده و انکه بام المؤمنین رض منسوب میکنند ظاهراً
افترا است بر آن معصومه اه چند شروح این درود در کرامت آسود موجود و در آنها نام و نشان
از نیرام نابود آنا در کدام کتاب دیده و از که شنیده که در رود مستغاث تصنیف ام المؤمنین است
که در جواب آن حوالت خود بر کتب احادیث اظهار نمود و آن معصومه را ازین افترا باد از ملند
بری فرمود الحاصل سوال هم نامعقول و جواب هم فضول قوله و از همین قبیل است که دعای ماثور
که شاعری باصطلاح وحدت وجود او را تصنیف کرده بحضرت ابن عباس منسوب میکنند و حالانکه
سندش در کتاب ضعیف یا قوی یافته نمیشود اه ~ لاف زن از خطا خطا کمنده ؛ الصاحب غافل
از دین رذایل از شعائر مسلمین نباید بود بلکه باید شنود که دعا سریانی ترجمهٔ کلام رحمانی است و مترجم
آن حضرت عبد الله بن عباس عمدهٔ صحابه و علماء ربانی است اینک مفتی الشرق و النصیر
حضرت جلال الدین الحسینی البخاری معروف بمخدوم جهانیان که ثقاهت و فقاهت و
مناقب و علو مراتب حضرت ایشان در اخبار الاخیار موجود در کتاب خود خزانهٔ الجلالی که
استناد ازین در کتب فقه مشهوره اند یار بسیار است در بیان فوائد و اسناد دعا سریانی
مینویسند و قال ابن عباس رضي الله عنهما ان هذه السورة افضل سور الزبور من قرءها
ملک ما یجب و رفعه الله فوق الناس و جعل ممن رضي الله عنه فی الدنیا و الآخرة و کانت
هذه السورة سریانیة فنظمها بالعربیة عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اه اگر منکر را بیقدر
تسلی نشود از تفسیر حسینی نافلا از تفسیر بحر الحقائق در آخر سوره عنکبوت بشنود و هذه عبارته
در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه در دریافت ما الا من طلبنی
و جدنی هر که ما را جوید ما را البته یابد در ترجمهٔ بعضی از کلمات زبور آورده اند ~ انا الموجود
فاطلبنی تجدنی ؛ انا المقصود فاطلبنی تجدنی ؛ اگر دوست وجوئی من شتابی

سر دم اردو ترجمه اینچنین است و در اصل عبارت عربی است

مطلب از جواب انچه منکر دعا سریانی را اگر ترجمه کلام ربانی است کلام تصنیف وحدت وجودی گفته

در نسخه مصنف رحمه الله بعد ذکر حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما تحقیق ایشان را بیان فرموده اند

مراد خود برودی بازیابی ۱۲ ای سرچین وماپیین باری ببین که کتاب خزانة الجلالی و تفسیر
حسینی وبحر الحقائق نزد شما در کتب قویه معدود اند خواه در ضعیفه محدود وبهر کیف سند دعاسیر
در انیها موجود باوصف این کم مائگی دعوای حوائیت فرمودن خود را نشیخند عقلا نمودنست
در ینجا بدانند که ایمان بجمیع کتب منزله فرضست وانکار جمیع آن یا بعضی زان کفرست و
انمیله در تمامه فتاواهای فقه وکتب عقائد موجودست چنانچه در تمهید مذکورست اعلم ان جمیع
کتب الله تعالی کلام الله تعالی وحیه وتنزیله غیر مخلوق وکلمه کلام واحد ومن انکر شیئا من الکتب
او کلمه فانه یکفر ۱۲ ودر شرح فقه اکبر مسطورست وفی الخلاصة من قرأ القران علی ضرب
الدف والقصیب یکفر تاقول وکذا من لم یؤمن بکتاب من کتب الله ۱۲ حالا از منکر عنید
باید پرسید که در نقول خود که ترجمه سوره زبور را کلام شاعر وحدت وجودی فرمودی ایمانت
کجاست واسلامت کو دعاسریانی که از اول تا آخر بیان صفات قدیمه ربانی است بچه معنی کلام
وحدت وجود منحوانی وانکه دران ۱۲ خلقت محمد انورا قدیما ۱۲ واقعست دلیل زیادت شرف
ونهایت فضل اینکلام است وقدیم بمعنی اول از هر مخلوقست نه مرادف صفات قدیمه خالق
باجمله نصیحت انکه اگر سعادت ازلی دستگیر است هنوز هم روز است توبه نصوح ازین کفریات
هزلیات واجب واشتهاران مستوجب ورنه فردا گفتن ربنا غلبت علینا شقوتنا سود مند نخواهد
وبجز وبال برنگال نخواهد افزود وما علینا الا البلاغ المبین ۱۲ ایمان چو سلامت بلب گور برد
احسنت زهی جیتی وچالاکی بابه قوله در ود مستغاث باین جهت که در ود است مرخواند نش
هیچ وزر نمی نماید وامید اجر است الا لفظ اغثنا که از میان برداشته شود ۱۲ ایصاحب لفظ
اغثنا شیر است که جگر میدرد یا مار است که نیش میزند حاشا بلکه استغاثه واستعانه از حضرت
علیه الصلوة شمر سعادت جاودانی وباعث قبول دوحیا ست آیا نشنیده که شیخ محقق عبد الحق



در ترجمه مشکوة در ذیل حدیث سلم نوشته است ۱۲ اگر خیریت دنیا وعقبی آرزو داری بدرگاه
هر چه میخواهی تمناکن ۱۲ وانچه از کتب فقه وغیره در باب استعانت از آنمعدن رسالت منقولست
ظاهر دارند آری از اشتیاق این سود واتقان این کو تصدیق واقرار است اما ظاهر پرستان کاز
نور دور اند ودیده باطن ایشان از انوار اسرار طریقت بی نور منتهای همت شان انکار است البته
در پرتو شعاع مهر لطف رحمانی صیقل باطن ظلمانی شود در انحاله لامحاله انکار باقرار مبدل گردد ۱۲
پند زاهد ابرو تو بینم بعد ازان ۱۲ توبه ازمی میکند یا توبه از صوم وصلوة ۱۲ وانچه منافع خواندن
خلق درود بر حبیب ودود علیه السلام در شریعت مقرر است در کتب احادیث بالتفصیل محرر است وفوائد
فضائل درود مستغاث در کتب صوفیه که علماء آخرت اندیهم مندرج است من شاء الاطلاع علیها فلیرجع
الیها قوله حدیث لولاک لما خلقت الافلاک قال الصفانی انه موضوع کذا فی الخلاصة لکن معناه
صحیح ۱۲ در ترجمه مشکوة مرقومست مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبو
علیه وسلم وحدیثی را که مطعونست براوی دی بکذب موضوع خوانند ۱۲ ودر مواهب لدنیه ومدارج النبوة
در کتب معتبره لولاک لما خلقت الدنیا ولولاک لما خلقت الجنة والنار مرویست ومنکر هم از متذکر
الا ما فاید بهمین روایات اورده در بصورت کذب راوی در ینحدیث چگونه صورت بندد غایة ما فی الباب
لفظ افلاک روایت بمعنی است وآن جائز است کما تقرر فی اصول الحدیث ودیگر الفاظ صریح
حدیث اند پس ایحدیث را موضوع گفتن مخالف اصول حدیث است قدیر د انچه منکر این ظاهر فتنی
اورده که حدیث وضع ابهامین موضوعست بداند که حدیث وضع ابهامین علی العینین در کتب
فقه حنفی مثل کنز العباد وکتاب السعادة وصلوة نخشبی وجامع الرموز بشرح مختصر وقایه و
اختیار علی لدر المختار وفتاوی صوفیه وغیرها موجودست وهرگز متصور نمیشود که مصنفین انکتب خصوص
ابن عابدین که نزد منکر هم از عمده نقاد محدثین وفقهای محققین است حدیث موضوع در تصانیف خود

مطلب در انکه بسیاری از فقهاء معتبر حدیث وضع ابهامین در کتب خود اورده باستحباب عمل بران قائل شده اند

مطلب در انکه لفظ افلاک در حدیث لولاک روایت بمعنی است موضوع گفتنش مخالف اصول حدیث

مطلب در جواب شمر دیگر در باب حدیث لولاک و وضع ابهامین

اورند و باستحباب عمل بران قائل شدند و چند احادیث اند که بعضی محدثین انہا را داخل موضوعات ساختہ و محققین بتصحیح آن پرداختہ اند چنانکہ ابن جوزی حدیث صلوۃ تسبیح را در موضوعات شمردہ و معتبرین و محدثین انرا در تصانیف خود اورده بسند و بثبوت عمل بران تصریح کرده اند فالحق حق

حکم بوضع حدیثی نزد ارباب ایقن بظن است قطع و یقین را بدان راہی نیست کما مر فی اصول

الحاصل بر وضع همچنین احادیث فتوی دادن کار همین مفتی مخطی است و بر حسد مجیب بخباب حبیب

اگر گوئی صاحب رد المحتار از جراحی نقل نموده است کہ و لم یصح فی المرفوع من کل ہذا شیء اھ و از شد کہ وضع ابہامین علی العینین در حدیث مرفوع بصحت نرسیده میگویم بنابر قول جراحی موقوف است و حدیث موقوف کہ در بیان احوال آخرت باشد در حکم مرفوعست و حدیث مبحوث خاتمہ علیہ السلام یکون قائد الہ الی الجنۃ وارد است پس بے شبہہ در حکم مرفوعست و در ترجمہ مشکوۃ تحقیق الشروع یا شد داخل کنندہ وضع را ابہام چہ در بہشت

اصل حدیث مرفوعست پس آنچہ منتہی بحضرت نبوت گردد از امر مرفوع خواہند چنانچہ گویند گفت تقریر نمود الحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنچہ منتہی بصحابہ گردد موقوف خوانند چنانکہ گفت تقریر نمود ابن عباس و رفع گاہی صریح بود چنانکہ گذشت و گاہی در حکم صریح چنانکہ از صحابہ در تابعین و سخنی نقل کنند کہ از ما اجتہاد و فکر و قیاس عقل نتوانگفت و کرد و جز بسماع و نقل بدان نبود چنانکہ از احوال آخرت و اخبار ماضیہ و آتیہ خبر دہند این نیز حکم رفع دارد اھ قولہ شخصی مذہب در عین نماز اگر وضع یمنی علی الیسری فوق السرہ بکند چنانچہ اصح روایات ہمین است ابن ہمام فتح توشیح فرموده اھ بدانند کہ در تمامہ کتب فقہیہ حنفیہ از متون و شروح و فتاوا است کہ مرد را در نماز ہر دو دست زیر ناف باید نہاد و این بانہ فساد آنچہ در سوال وضع بر اصح روایات ناقلا از ابن ہمام گفتہ محض دروغ بفروغ است زیرا کہ محقق فقہاء حنفیہ شارح و در کبیری از امام ابن الہمام خلاف این آورده حیث قال فی الکبیری ویضعہما تحت السرۃ قال الشیخ

بہ مرد ہر دو دست زیر ناف و

السرۃ او الصدر لم تثبت فیہ حدیث یوجب العمل فیحال علی المعہود من وضعہما

ون قصد التعظیم و المعہود فی المشاہد منہ تحت السرۃ اھ و آنچہ از عمل امام ابو یوسف فی امام

عی مذہب غیر قیاس بر جواز عمل بمذہب غیر برای مقلدین کرده است قیاس مع الفارق

تہدین بر امر سدکہ بحسب اجتہاد خود بہر وجہ کہ قریب بصواب باید عمل کنند و حنفیہ را قطع نظر

ل بقول ائمہ دیگر افتا بقول صاحبین ہم درست نیست کما فی رد المحتار ناقلا عن ابن الہمام

علما حنفیہ بسیارے از مسائل بوقت ضرورت بمذہب شافعی و مالک تجویز کرده اند اھ ایضا در نجا

ضرورت است آری اگر کدام سینہ از حسد و کینہ بدر دامده باشد در آنموقع در عین نماز محتاج

واہد بود قولہ در مسئلہ آب بر مذہب شافعی میروند اھ کلام متعلق انیرام عنقریب می اید

لہ قولہ نعم لو کان ہناک بدعۃ مثل النوحۃ و السماع و غیر ذلک من الاشیاء الممنوعۃ

یا حراما اھ اگر مولوی صاحب بگوید مجتہد اند ماخذ و دلیل قول شان چیست و معتقد اجتہاد

یان کیست و اگر مقلد اند بکدام سند از معتبرات جرأت بفتوای حرمت زیارت قبور اولیا

ده اند حالانکہ در کتب معتبرہ فقہ بخلاف این تصریح رفتہ چنانچہ صاحب رد المحتار ناقلا از

وی ابن حجر میبان مندوبیت زیارت قبور اولیا با وجود منکرات در انجا از آمیزش

ال با نساء و غیرہا پرداختہ است حیث قال فیہ قال ابن حجر فی فتاواہ و لا یترک لما یحصل

ہا من منکرات و مفاسد کاختلاط الرجال بالنساء و غیر ذلک لان القرب لا یترک لمثل

لک بل علی الانسان فعلہا و انکار البدع بل و از التہا ان امکن اھ قلت و یؤیده ما مر من

لام ترک اتباع الجنازۃ و انکان معہا نساء و نائحات تامل اھ قولہ لان القطعیۃ لم یثبت الا

ن اشارہ من الصحابۃ رضوا عنہم فلا سبیل الی کونہ قطعی الجنۃ او النار اھ اقول مو

وی استاد مجیب کہ بعضی از صحابہ قطعی الجنۃ نیست مخالف

تمامه اهلسنت وجماعت است چه نزد ایشان حضرات اهلبیت نبوی صلی الله علیه وسلم هم قطعی الجنت
وانیسله در عامه کتب عقائد موجود مگر از تکمیل الایمان که درمان مشروحاً عیانست نقل عبارت
محقق عبدالحق در تکمیل الایمان در بیان فضائل عشره مبشره مینویسد وبهشتی بودن ایشان قطعی
ولیکن این قطعیت بشارت مخصوص بدیشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه وحسن
وخدیجه وعائشه وحمزه وعباس وصهیب وعمار بن یاسر الی قوله وحق آنست که بشارت خلفاء
اربعه وفاطمه وحسن وحسین وامثال ایشان مشهور است در اصل بحد تواتر معنوی وبشارت باقی
عشره نیز بحد شهرت رسیده الی قوله وعوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت وقطع بدان
مخصوص این عشره است واین گمان غلط محض وجهل صریحست اهـ ودر شرح فقه اکبر
تفضیل صحابه کرام نوشته وقد وردان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة الحسن والحسین سیدا
اهل الجنة تاقول وی ورواه ابوداؤد والترمذی وصححه انه صلی الله علیه وسلم قال الابد خال
احد ممن بایع تحت الشجرة اهـ ودرینجا منکر سر در گریبان فرو برد وخوب نگرد که از کلمه استاد چها
او قطع نظر از خلاف باهلسنت سرور عالم کاشف الغمة علیه السلام من الله والامة هم ناراض اند و
نباشند زیراکه در صحیح البخاری وغیره موجود است که فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني اهـ
سبحان الله علماء اینزمان اینچنین رسالجات محتویه بر خطیات فراوان تالیف میکنند ودر پی
اشتهار آن میشوند ودیگر عربیت خوانان بران مواهیر خود میزنند وبدرک ماهیت هیچ نمیرسند اری
ولا عین الرضا عن کل عیب کلیلة ؛ معامله اینمردم برانیقرار داد است ؛ من ترا
مولی بگویم تو مرا مولی بگو ؛ قوله ولا اخفاء ان المشائخ والاولیاء الکرام کانوا اخافون
من ذلک الوقت کثیر الخوف اهـ مقربان جناب اوتعالی بالضرورة از وقت خاتمه بلکه در
هر آن خائف وحیران اند ؛ نزدیکان را بیش بود حیرانی ؛ کایشان اند سیاست سلطانی ؛



مگر اینقدر مدنظر دارند که در شریعت مقرر است که کسیکه برای ان مومنین بشهادت چرخ
دهند واز اصحاب جنتست درینصورت حضرت امام الزاهدین رئیس العابدین فخر خاندان احمدی
بهشتی عمده اولیاء باغوث وقتیح المشائخ فریدالدین گنجشکر که ثنا جمیل ومحامد جزیل حضرت
ایشان زبانزد هر خاص وعامست بلکه در قلوب ابرار مختوم ودر کتب دینیه مرقوم علیست که بهشتی
اند در شرح فقه اکبر منقول از سلف مذکور است والثالث ان یشهد ایضا لمن شهد له المومنون کما فی الصحیحین
انه علیه السلام مر بجنازة فاثنوا علیها بخیر فقال النبی صلی الله علیه وسلم وجبت ومر باخری فاثنی
علیها بشر فقال علیه السلام وجبت فقال عمر بارسول الله ما وجبت فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم هذا اثنیتم علیه خیرا وجبت له الجنة وهذا اثنیتم علیه شرا وجبت له النار انتم شهداء الله فی
الارض وهذا امر ظاهری غالبی اهـ بالجمله برای فهمانیدن عوام برفق تمام همین کلام کافی
برام است که اعتقاد قطعیت جنت بگذر دروازه روضه شریفه وشمول در بدعا قبیحه
ناجائز است وزیارت قبور اولیاء وصلحا جائز وسعادت دوجهانی نیز احائز وبتطویلات کذائیه
پرداختن ودر پرده نزد تحقیر اولیاء باختن خود را معتوب ساختن است منصف ازین تحریر درهم
برهم نخواهد بود ودر صورت دیگر ما را بحد اکفاء است وازمدح وذم این وآن هیچ سروکار نیست
ربنا شود یا خوش کسی من گفتگوی میکنم ؛ تتمه فقیر حقیر یکبار بزیارت مزار پرانوار حضرت شیخ
قدس سره در پاکپتن مستعد شدم درعین هجوم زائرین وعابرین که بیشمار بودند علامه تحریر فاضل
هوش تقریر صفاروش مولوی داد ارنجش غفرله رب العرش مرا باخود بر مقام بلند برند و
گفتند که کرامت حضرت ایشان آنست دیدم که مردم بسیار بر سرهای کسان صف بسته هزار در هزار
روان دوان میروند وبر دو دست خود را باندرون استانه آسمانه چسپانیده پایهای خود از
پیش مردم زیرین فرو نهشته داخل روضه شریفه میشوند وآنمردم صفوف پائین در چنان

از ذوحام که چکویم از خمیدن کسی را نه یارای جنبیدن و نه توانائی دست ازین سو بدانسو کشیدن
و دروازه در طول اقامت مردمیانه قدر کمست ازینواقعه یقین شد که در انحالت سر بطوالت میکشد و
اعلم بعائنه اینحال گفتم که سابق شنیدم و اکنون بچشم دیدم که کرامات الاولیاء حق ۱۲ از کرامت خار گلشن میشود
دیدهٔ بی نور روشن میشود ۱۲ قوله سوال بنا بر قبور زائد از یک بالشت الخ جواب بنا بر قبور از سنگ و خشت نا جائز
بالاتفاق فقها و محدثین اه اولا سوال آنست که سنام قبر یک بالشت میباید یا زیاده بران و جواب آنست که
بنا بر قبور ناجائز سوال دیگر جواب دیگر همین است آری آنچه در عبارت سوال منع از حدیث جابر آورده
و آنحدیث چنانچه در صحیح مسلم وغیره واقعست دران عدم جواز بنا بر قبور مبین است و نیز آنکه در سوال جواز
از تنویر الابصار و شرح سفر ذکر کرده آنهم جواز بنا بر قبور است در صورت در سوال بنا قبور زائد
زائد از یک بالشت گفتن سر سر غلط است افسوس بر انقدر نمیداند که بنا قبور امر دیگر است
و بنا بر قبور چیز دیگر القصه بالیقین فهم کلام نصیب اعداء وهابیین است و ثانیا دعوای منکر که
بنا بر قبور مطلقا یعنی بهر نیت که باشد بالاتفاق ناجائز است محض باطل و دروغست و از نیست که
سند بر ایندعا هیچ نیاورده و ناقل این اتفاق ذکر نکرده و حق اینست که در مسئله بنا بر قبور از کتب فقه
چنان بظهور میرسد که اکثر بمنع ان مائل اند و بعضی از سلف و خلف نظر بر مصالح بجوازش
قائلند و در روایت جواز در بسیاری از کتب فقه و حدیث یافته میشود و منقل از بعضی بر داخله
فی الدر المختار و لا یرفع علیه بناء و قیل لا ما بین اه و فی رد المحتار و فی الاحکام عن جامع
الفتاوی و قیل لا یکره البناء اذا کان لاهمیت من المشائخ و العلماء و السادات اه و قالت لکن
هذا فی غیر مقابر المسلمین کما لا یخفی اه و در مرقات زیر حدیث مسلم که دران منع بنا بر قبور مذکور است
مسطور است و قد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ و العلماء المشهورین لیزور هم الناس و
یستریحوا بالجلوس فیه اه و در زاد اللبیب ناقلا از مطالب المؤمنین و شرح مصابیح و مفاتیح اسماء



و شرح سفر و غرائب جواز بنا بر قبور مشائخ و علماء مشهورین نوشته اصل عبارتش بجهته تعجب
از طول منقول نشد قوله و قبه ایستاده کردن زوجه حسن بن علی بن حسین بن علی رضی الله عنهم حجت
نشاید چه این روایت شاذ است مخالف ثقات اه و زهی قدرت خدا مکابران انجدیه در بعضی جا
برای اثبات مطلب مردود خود روایات اهل بیت را بسر و چشم قبول نمایند و گاهی روایات صحیحه اهلبیت
راشاذ و مخالف ثقات گفته پس پشت می اندازند باری بگوید که این روایت کدامی از ثقات شاذ و نا
قابل احتجاج گفته است سند از انها پر ضرر و قول بی سند سراپا زور است بلکه اینک علامه قاری از امام
تورپشتی جواز خیمه بر قبر نقل مینماید کما فی المرقات قلت فیستفاد منه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان
یقعد القراء تحتها فلا تکون منهیة اه قوله در اصول مقرر است که قول و فعل صحابی که مخالف قول و
فعل جمهور باشد معه انکار از بعضی ازیشان بر کسی حجت نمیشود اه و انکار حضرت ام المؤمنین از سماع
سوتی که بموجب تصریح تفاسیر و احادیث مخالف قول جمهور صحابه است کما مر تفصیله و با انکه رجوع
از معصومه هم ثابت شده و هابیه خرابیه از اکالوحی من السماء میدانند آیا در انجا اینمسله اصول
نامعقول می نماید زهی اتباع هوا و در مسله بنا بر قبور خلاف جمهور چگونه متصور گردد حالانکه از
سلف ثابت شده که با باحت آن فتوی داده اند فتدبر قوله حنفی المذهب را عند الضرورت
بر یک مسله از مذهب شافعی عمل کردن درست است اه اولا بدانند که حنفیه علیه را عمل بر حدیث
قلتین که گفتگو در آنست هرگز جائز نیست چه امام طحاوی که از طبقه ثالثه مجتهدین فی المسائل است گفته
که عمل بر حدیث قلتین نمیتوان کرد چنانچه در ترجمه مشکوة تفصیل اینمعنی مع بیان حال اینحدیث است
حیث قال تحت حدیث القلتین در صحت اینحدیث میان محدثان اختلاف است و این حدیث در صحیحین نیست
و علی بن مدینی که امام این حدیث است و از شیوخ بخاریست و از اقران امام احمد بن حنبل است گفته که این حدیث
ثابت نشده از رسول خدا علیه السلام و گفته اند که این مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم

قوله
صنعه جمع جلیل از اجلاء
از ناصبی علیه و از اهل بیت
دولت بران میکنند و
انچنان بیت بیت
انچنین بیت بیت
خود و انی حضرت بیت
قاعده مخصوص بیت
کر کطفل انچنین جنون هم
بران خنده بیت
نشستن بیت
بلکه نقد و اهل
است ۱۲ هوا
قوله

افتاده بود پس ابن عباس و ابن الزبیر امر کردند بکشیدن تمامہ آب و این بحضور صحابہ بود ہیچکس انکار بران نکرد
و طحاوی از ائمہ مذہب حنفی است گفتہ کہ حدیث قلتین اگرچہ صحیح باشد و لیکن عمل بدان نکردیم از جہتہ انکہ قلہ مشترک است
میان چند معنی قربہ سرکوہ وغیرہ و یقین معلوم نمیشود کہ مراد بدان چیست اھ در صورتیکہ مجتہد حنفیہ فرمود کہ عمل
بحدیث قلتین باید نمود قول مجیب کہ باید عمل بران بقیاس مسئلہ زوجہ مفقود باطل است و مردود دانایان آگاہ باشند
کہ عمل بر مذہب غیر بوقت ضرورت در ہمان مسائل جائز است کہ در کتب فقہ حنفی فتوی بر آن نقل نموده اند
و این جواز ہم مقید بعضی است چنانچہ در عبارت رد المحتار کہ منقول بر سابق شد تصریح بدان رفتہ
زیرا کہ باتفاق ائمہ ثابت شدہ است کہ قاضی مقلد اگر بخلاف مذہب خود حکم نماید مطلقا نافذ نباشد و بہ یقین
کما فی تنویر الابصار و شرحہ الدر المختار و الوقایہ و الملتقی و غیرہا و نیز در در المختار است و فی شرح الوہبانیہ
للشیر نبلالی قضی من لیس من اہل الاجتہاد کحنفیۃ زماننا بخلاف مذہبہ عامدا لا ینفذ اتفاقا و کذا ناسیا علی ما ہو المفتی بہ
گفتہ حکم کردہ کہ نیست مجتہد مانند حنفیہ زمان ما بر خلاف مذہب خود در واقعہ جاری نمیشود حکم وی باتفاق و نزد کما
در مختار ناطلاز فقہای نامدار است المقلد متی خالف معتمد مذہبہ لا ینفذ حکمہ و ینقض ہو المختار للفتوی
مقلد چون مخالف شود فتوی مذہب خود را جاری نشود حکم او و بہمین است اختیار نقلکرده
بسیط المصنف فی فتاواہ وغیرہ اھ و مثل این در مقدمہ در مختار است و صاحب رد المحتار از محیط وغیرہ ہمچنین
و گفتہ کہ جرم کردہ بعدم نفاذ خلاف مذہب خود امام ابن ہمام در فتح القدیر و شاگرد او علامہ قاسم و بعده از
بحر عکس این آورده باز از نہر می آرد کہ واجب است تعویل در مذہب بر آنچہ در فتح القدیر است اھ ترجمہ محصل
و قہستانی در شرح مختصر گفتہ قال ابو بکر الرازی لو قضی بخلاف مذہبہ مع العلم لم یجز فی قولہم جمیعا
اھ و ایں مسئلہ در دیگر کتب مبسوطہ فقہ مثل فتاوی عالمگیری وغیرہ ہم مذکور است قولہ قال فی القہستانی الخ
بہ فی موضع الضرورۃ لا باس بہ علی ما اظن انتہی اھ و بدانند کہ مجیب تتمہ عبارت رد المحتار کہ مخالف مطلب او بود
اشتباہ و نقل ننمود و ان لیست و اعترضہ فی النہر وغیرہ بانہ لا داعی الی الافتاء بمذہب الغیر لامکان الرجوع
الی مالکی یحکم بمذہبہ و علی ذلک مشی ابن وہبان فی منظومتہ ہناک لکن قدمنا ان الحکام و عند التحقق
الضرورۃ حیث لم یوجد مالکی اھ و فتوی بمذہب مالک رح در صورت نا موجودگی مفتی مالکی محض در مسئلہ
زوجہ مفقود است و دیگر مسائل ابرین قیاس کردن مردود است قدر بتنبیہ آنچہ در کتب فقہ از ائمہ

تنبیہ در تحقیق آنچہ از ائمہ ارباب عمل بحدیث صحیح خلاف مذہب خود مرویست



ارباب مرویست کہ چون حدیث صحیح خلاف مذہب وے یابید عمل بران نمایید بپوشیدہ ماند کہ امر عمل بحدیث
صحیح خلاف مذہب برای مجتہدان او و حاضران زمانشان بود چنانچہ صیغہ مخاطب شاہد عدل است و این امر بجوام
بلکہ علمای امیزمان لفظا و معنی مشتمل نیست و نیز الیوم کہ مجتہدین و علماء معتبرین مسائل فقہ را باسناد
آیات و احادیث صحیحہ مدلل نموده و کتب اینعلم را مبوب و مفصل و مہذب نموده رفتہ اند در یافتہ شدن
حدیث صحیح مرفوع سالم از معارضہ و نسخ بر خلاف مذہب حنفی بسیار دشوار است یارب اگر حدیثی موصوف
بدین صفات مخالف مذہب پیدا گردد کسی را کہ بمرتبہ اجتہاد فائز باشد قابل نظر در نصوص و عارف دیگر
احکام بود جائز است کہ عمل بر حدیث نماید کمافی رد المحتار و غیرہ مگر اینجا جنس کہ بصحاح ستہ مطبوعہ
محدث گشتند و اغلب کہ رسانیدن سنن صحیح با صحاب صحاح ہم نتوانند چگونہ قابل عمل بحدیث شدند کہ بکج
فہمی خود رفع یدین وغیرہ شروع کردند و تحقیق رسیدہ کہ حضرت شیاہ عبد العزیز صاحب کہ استاد
اکابران این فرقہ اند در علم حدیث وغیرہ گاہی رفع یدین و جہر بآمین و بسملہ نکردند شیخ محقق محدث
دہلوی در صراط مستقیم نوشتہ کہ عمل بر حدیث صحیح مخالف مذہب طریقہ متقدمین بود یعنی چرا کہ بدرجہ
اجتہاد فائز نبودند بعد ازان مینویسد ایا در ین روزگار پس انیکار صورت نہ بندد چہ مجتہدین دین
احادیث و آثار را تتبع نموده و ناسخ را از منسوخ صحیح را از سقیم جدا ساختہ و تحقیق و تاویل نموده
و توفیق و تطبیق میان آنہا داده مذہبی مقرر فرموده اند عوام مسلمانرا بلکہ علماء ایشانرا
جز متابعت مجتہدان گزیدن و در پی ایشان رفتن سبیلی نبود و جادہ نی اھ و در در المختار
نوشتہ و اما نحن فعلینا اتباع ما رجحوہ و ما صححوہ فانہ لا یسعنا مخالفتہم اھ در صورت چنان مسلم شود
کہ عوام و بعضی در راہ ملایی نیم گام قابل اند کہ اتباع مجتہدین دین گذارند و عمل بحدیث نمایند
ہدانا اللہ و ایاہم تتمہ در ینجا حکم نقل از مذہب حنفی بمذہب دیگر از کتب فقہ معتبرہ مرقوم شود
اگر بادی حقیقی خواست تا ابناء زمانرا کہ از آباء و اجداد حنفی بودند حالا مذہب شافعی انتقال کردہ

تتمہ

در بیان حکم نقل از مذہب بمذہب

هدایت نماید و عبرت افزاید در اشباه و فتاوی عالمگیری و بزازیه و سراجیه و جواهر اخلاطی و در مختار
وغیرها نوشته حنفی را تحول الی مذهب الشافعی بعیز راه در اشباه و فتاوی بزازیه علت تعزیر این نوشته
لانتقاله الی المذهب الادون اه و پر ظاهر است که امام اعظم از تمامه مجتهدین افضل و اول است
چرا که از تابعین است و فضائل تابعین از قرآن و حدیث سامعه افروز مؤمنین است مناقب امام
اگر از احصا اند بگر مناسب اینمقام نکند و در اعلام اعلام مسطور میشوند مولانا فاضل در شرح فقه اکبر
والحاصل ان التابعین افضل الامة بعد الصحابة لقوله علیه السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
فنعتقد ان الامام الاعظم والهمام الاقدم ابا حنیفة رضی الله عنه افضل الائمة المجتهدین
الفقهاء علوم الدین ثم الامام مالک فانه من اتباع التابعین ثم الامام الشافعی لکونه تلمیذ الامام
بل تلمیذ الامام محمد ثم الامام احمد بن حنبل فانه کالتلمیذ للشافعی اه و حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی
سره الهادی در مکتوبات جلد ثانی میفرمایند مثل روح الله مثل امام اعظم است که سیرت درع و لعوده
متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم او عاجز اند و مجتهدان
بواسطه وفات معانی مخالف کتاب و سنت میدانند و او را از اصحاب الرای پندارند کذلک لعدم
الی حقیقته علمیه و درایته و عدم الاطلاع علی فهمه و فراسته مگر امام شافعی شمه از فقاهت او
الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة فی الفقه ناقصی خبره حدیثی چند یاد گرفته
واحکام شرعیه را دران منحصر ساخته ماوراء معلوم خود را نفی مینمایند مثل کسی که در مکه
زمین و آسمان او همانست و هوائی هزار دائمی از تعصبهای ایشان و از نظرهای فاسد ایشان
ابو حنیفه است و سه حصه فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی همه شریک اند و در فقه حنفی
اوست و دیگران همه عیال وی اند اه ملخصاً میگوید فقیر راقم که ناقصان را از خواندن خبره
همچگونه معرفت نیفزاید و بهره از کنه حقیقت بدست نمی آید چه مکتوبان نشود کر



تعصب و حسد مردم بحضرت امام اعظم دلیل کمال فضل و جمال علم اوست چرا که در نفس الامر هر که
فاضلتر محسود تر و لعم ما قیل ع هم یحسدونی و شر الناس کلهم ۱۲ من عاش فی الدنیا بلا ما یحسود
قاصری گر کند ناطه را طعن قصور ۱۲ حاش لله که برارم بزبان انگله را ۱۲ همه شیران جهان بسته این سلسله
اند ۱۲ روبه از حیله چیان نگسلد این سلسله را ۱۲ بنا نامدیم بر مسلک مهجوره در صراط مستقیم نوشته قرار داد علما
و مصلحت دیدایشان در آخر زمان تعیین و تحقیق مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا همدیگر منصور بود
از اول مخیر است هر که امر اکه اختیار کند صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن بے
توهم سوء ظن و تفرق و تشتت در اعمال و احوال نخواهد بود قرار داد متاخرین علمای امت و هو
المختار و فیه الخیر اه و حضرت مجدد الف ثانی در رساله مبدأ و معاد نقلا از مذهب گوید و در یک مسئله با الحاد
نقشه اند و ده عبارتها فقیر مدتی آرزو در اندا شت که وجهی پیدا شود و جیه در مذهب حنفی تا در خلف امام
قرارت فاتحه نمود آید مرگاه قرارت در نماز فرض باشد از قرارت حقیقی عدول نموده بقرارت
حکمی قرار دادن معقول میشد با انکه در حدیث آمده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب اما بواسطه رعایت
مذهب بے اختیار ترک قرارت مینمود و ان ترک را از قبیل ریاضت و مجاهده میشمرد اخر حضرت حق سبحانه بر
رعایت مذهب نقل از مذهب الحاد است حقیقت مذهب حنفی را در ترک قرارت مأموم ظاهر ساخت و
قرارت حکمی از قرارت حقیقی در نظر بصیرت زیبا نمود الی قوله از علوشان بزرگترین این بزرگواران امام
اجل و پیشوای اکمل ابو حنیفه رضی الله عنه چه نویسد که اعلم و اورع و اتقی مجتهدین بست اخیه شافعی و پیر مالک
و چه احمد حنبل امام شافعی میفرماید الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة فی الفقه منقولست که امام چون بزیارت
قبر امام میرفت ترک اجتهاد خود مینمود و برای خود عمل نمیکرد و میگفت شرم می آید در حضور ایشان
که عمل برای خود کنم که مخالف رای ایشان باشد و ترک قرارت خلف امام مینمود و قنوت در فجر نمیخواند
آری بزرگی شان ابو حنیفه را شافعی داند رضی الله عنهما اه صاحب رد المحتار از فتاوی تاتارخانیه

مطلب امام شافعی نزد قبر امام اعظم ترک اجتهاد خود میکرد

اورده که شخصی حنفی در زمان حضرت شیخ ابوبکر جوزانی بتسخطے از اہل حدیث استمداد نکاح دختر خویش
نمود محدث گفت اگر مذہب ابوحنیفہ ترک نمائی دختر تو دہم آن حنفی از مذہب انتقال کردہ قرارت در پس
امام و رفع یدین آغاز نمود و بدختر محدث نکاح کرد در ینمعاملہ از شیخ ابوبکر پرسیدہ شد شیخ متحیر گشت و گفت
نکاح جائز است مگر میترسم کہ وقت نزع ایمان او نبرد چرا کہ مذہب حقہ خود را برائی مرد ارذل
ترک نمود اھ و آنچہ بعد ازین نوشتہ کہ دلوان رجلا برد من مذہبہ ما جتہاد و صح لہ کان محمودا ما جرا
اھ یعنی اگر شخصی مجتہد باجتہاد خود انتقال از مذہب نماید ماجور است چرا کہ مجتہد را در ترک مذہب
مضائقہ نیست و از ینعبارت ہمچنین نباید فہمید کہ علمای اینزمان و عوام را جائز است کہ رفع
یدین و قرارت خلف امام و غیرہ بعمل آرند زیرا کہ اولا اجتہاد کجا است و ثانیا خود صاحب
ردالمحتار کہ عالم متبحر و در حدیث و فقہ متفرد است مذہب حنفی دارد و در رفع یدین و قرارت
خلف امام را مکروہ و مفسد نماز نوشتہ است کما فی ردالمحتار قولہ اگر جائی حدیث ثابت شد
بر کسی مذہب احتیاطی عمل کند اھ منکر بہادر خواست کہ بر رتبہ مجتہدین فائز شود مگر خدا نخواہد
کہ معاملہ بدینگونہ گردد چرا کہ از زبانش چنان کلمہ برآورد کہ ازان عدم امتیاز ذوی العقول و غیر ذوی العقول متحقق شد اعنی بر لفظ مذہب کہ غیر ذوی العقول است لفظ کسی کہ موضوع مجتہد ذوی العقول است اطلاق نمود و اللہ اعلم دمے کہ در زمین و آسمان امتیاز نمی نماید دلیل و کتب قواعد فارسی بکار نمی آید بدان نمودہ اند ۱۲
فاحشہ میلاند چگونہ دعوی عمل بحدیث را میشایند کہ بالقطع شان مجتہدین بر ین است و نیز
امتیازی این زعمی مجتہدان اجملہ الیقین است قولہ اگر عمل بر حدیث کند بیشک سعادت علمی است
لیکن بدو شرط اھ بدانند کہ عمل بر فقہ نیز فوز بسعادت دو جہان است چرا کہ استمداد از قرآن
و حدیث و اجماع و قیاس مجتہد انست و نظر در کتب فقہ سوی اجماع از ثقہ بر قیام شب افضلست و
خواندن فقہ از خواندن بقیہ قرآن اکملست کما فی الدر وغیرہ و در حدیث متفق علیہ آمدہ



من یرد اللہ بہ خیرا یفقہہ فی الدین و در ترجمہ مشکوۃ زیر ایندیث نوشتہ کسیکہ میخواہد خدا تعالے
بوی نیکی را فقیہ میگرداند او را در دین و میکشاید دیدۂ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنۃ را
فقہ در اصل بمعنی علم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمدہ بر علم باحکام عملیہ اھ و در ردالمحتار
نوشتہ کہ علما اجماع کردہ اند بر انکہ بظاہر حدیث عمل نباید نمود یعنی چرا کہ تتبع احادیث و آثار
و فرق در ناسخ و منسوخ و ضبط احوال رواۃ و تحقیق و تاویل و تطبیق و توفیق میان آنہا مہارت
و دیگر احکام متعلقہ بدانہا خاصہ مجتہد انست کما فی الصراط المستقیم و کتب الاصول و نیز اجماع
است تقلید یکے از ائمہ اربعہ لازم است چنانچہ در بسیارے از کتب دینیہ تصریح بدان رفتہ بنابر
اختصار بنقل عبارت اشباہ و نظائر اکتفا میرود قال صاحب الاشباہ ناقلا عن ابن الہمام رح
الاجماع انعقد علی عدم العمل بمذہب مخالف الاربعۃ لانضباط مذاہبہم و انتشارہم و کثرۃ اتباعہم
و در صراط مستقیم است این چہار تن از امامان دین و مقتدایان ملت اند کہ ضبط احادیث و
اقوال صحابہ و سلف و تطبیق و توفیق میان آنہا نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کرده
و غایت بذل مجہود در بیاب فرموده استنباط احکام از نصوص کتاب و سنۃ نموده اند غیر مجتہد را آخر
تابع ایشان بودن چارہ و سبیلی نیست و مشائخ و بزرگان ایشان ہمہ بر ین مذہب بوده اند یا ہست اگر آنہا
کہ از ایشان بپایۂ اجتہاد رسیده موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتہادے مینموده باشند اھ و انصاف
فیہ و بالجملہ مذہب حق و طریق وصول بمنزل مقصود و ابواب بدر خانۂ دین این چہار است اھ و در
ظاہر است کہ عمل بالحدیث متعلق بقبول مجتہدین بے تعیین مذہبی بدان سر حد خواہد رسانید کہ وقتی
بحرمت امری قائل شوند و حینی بحلت ہمہ محرم مائل و ملام بآیت بحلونہ عاما و بحرمونہ عاما
خواہند شد و تذبذبی و تردد کہ لاحق حین میانست مستغنی از بیانست و نیز در حضور در بسیارے
از اعمال تلفیق صورت نباشد حالانکہ باجماع علما تلفیق باطلست کما فی الدر وغیرہ ان الحکم الملفق

مطلب در انکہ عمل بحدیث را
تردد و تلفیق عمل لازم است

مطلب در تحقیق لفظ کہ بر ذوی العقول
اطلاق شود و بر غیر ذوی العقول

مطلب در بیان اجماع علما بر
عدم عمل بحدیث

مطلب در بیان اجماع علما بر
عدم عمل بحدیث

مطلب در بیان اجماع علما بر
عدم عمل بحدیث

باطل بالاجماع است ۱۲ وچون در عمل بحدیث اتباع مجتهدین ضروریست چنانچه مجیب شرط کرده پس
در تقلید ایشان در مسائل فقهیه که همین مجتهدین از ایات واحادیث اخراج کرده اند چه قباحتست
بالجمله نظام اسلام در اتباع همین مجتهدین کرام است وتقلید واحد خصوص امام اعظم رضی الله عنه
وعنهم فوز عظیم مرام است وخلاف این خیالهای خام است ۱۲ دادیم ترا زگنج مقصود نشان
توفیق بیابی وبمنزل برسی ۱۲ اما جواب دوازدهم که ملتجی آنرساله است مجیب دران بتطویل
طائل وتحصیل حاصل پرداخته در بیان مسائل دینیه به تبیان عهد یا وهابیه در ساحه در جواب
آن استفتاء یکه بمواهیر علماء قصور ونواح آن نیار سیده کافی ووافی است والله اعلم بالصواب
هو الموفق والیه المآب قطعه از مؤلف ۱۲ سپاس وشکر خدائی کریم همچنا که مطلع است کتاب قدیم وزبان قلم

لسان عجز نگذارش کجا تواند کرد — نمی رسد در یا حرفی از هزار رقم
که کرد عقد تسطیر این رساله حل — چنانکه خاطر من خواست گردنیس رقم
برای خفض وهابیه حجتی منصوب — بجهت رفع اباطیل شانست بس محکم
مسائل است چو عقد الدرر در النظام — همه بموقع شائسته منسلک پیهم
بفضل خویش گرامی کنش خداوندا — که هدیه الیست بدرگاه شاه فخر امم
بحق که بهر حق است این دماغ سوخته ام — نه رغبتست بمدح کس ونه نفرت دم
رجاء اجر ندارم درین عمل زکسے — مگر بدیده انصاف بینداهل علم
نظر حضرت نجدیه هم نبیند شیم — که ناقلم من ودر نقل نیست هیچ ندم
درین میان همه منقول معتبر دارم — ثبوت نقل دهم گر کسے شود درهم
چو خواهی از سن انجام وسال ختم خبر — هزار ودوصد وهشتاد وسه بخوان ردم ۱۲۸۳

قطعه تاریخیه از مؤلف — زترتیب این تحفه شد از دل وجان — قرآنیه مسرور وفرحنیه آسف



سال ختمش بتاریخ هجری ۱۲ چراغ وهابیه گل گفت هاتف ۱۲ التماس مؤلف بحضرت مجیب و
واشیاع واتباع وی آنست که این تحفه را که سندات او از کتب علماء معتبره هابنین است او علة
غائی تالیف او خیر خواهی فریقین است بانصاف احسن اوصاف ملاحظه فرمایند ونقول را باصول
مطابق نمایند بتوفیقه تعالی اگر قبول افتد فالحمد لله سبحانه وهو المامول منه تعالی شانه ودر صورت
دیگر از جابر وند وبعلما مستند خود درهم نشوند وسندات که در تائید خود از انها میگیرند شگریه
آن بدینوجه ادا نسازند که در مخالفت رای خود قول شانرا مخالف آیت وحدیث قرار دهند
وساقط الاعتبار وناشی از واهمه نام نهند آخر نزد خدا جل وعلی رفتنست از سوال وجواب
انجناب باید اندیشید وبادنی خلاف قول خود تیغ مجادله ومکابره نباید کشید وبایقین مرکوز خاطر
عاطر باید گردانید که پیشینیان را بر پسینیان به لبا وجوه شرف ثابتست ما مردم اگر بغور والصاف
ملاحظه تورع وعلم وعمل اسلاف نمائیم وسر در گریبان خود ها فرو برده علم وعمل خویشتن را مقابل فرمائیم
خود بخود زبانها نزد خرد شد که والسابقون السابقون پس مصلحت همین فرمود که بدینجا
خاتمه بالخیر باید نمود ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم واخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین وصلی الله
تعالی علی خیر خلقه وحبیبه سیدنا ومولانا وشفیعنا محمد وعترته اجمعین آمین آمین آمین

تمت بالخیر والظفر

قطعه تاریخ از خلیفه — بیم رجان ودل بتاریخ خلیفه گفت — کاین تحفه شد از دل وجان قرآنیه مسرور وفرحنیه آسف ۱۲۸۳

تاریخ ظهورش در دو مصراع اخیر یافته شد

از قطعه رسم امتیاز این هدیه قوی الاسناد بخوبی ظاهر است

جناب فخر الاسلام این رساله هدیه

وهمی نرادی اگر نظر امعان کرده الف

ارقطعه این هدیه قوی الاسناد بخوان

در گروه شود اعداد باقی

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۱ | ۱۰ | اوان | واوان |
| ۱۲ | ۱۹ | ورد | دررد |
| ۱۳ | ۱ | فرجا | فرجاد |
| ۲۴ | ۸ | طیرانے | طبرانے |
| ۲۸ | ۱۹ | نوشتہ | نوشتہ |
| ۲۹ | ۱۹ | لک ہر | یک ہر |
| ۳۰ | ۷ | اما | آنا |
| ″ | ۱۶ | وروائت | وروُات |
| ۳۱ | ۱۵ | جیرۃ | خیرۃ |
| ۳۳ | ۱۹ | بہار | بسیار |
| ۴۰ | ۱۸ | ببین | ببین |
| ۴۹ | ۱ | حدث وفتنہ | حدوث فتنہ |
| ″ | ۲ | وغیر | وغیر |
| ۵۰ | ۱۹ | برزخ | برزخ جائے |
| ۵۸ | ۳ | جید از عایشہ اورد | حسن از عایشہ مثل حدیث ام اورد |
| ۶۱ | ۱ | ہل السنۃ | اہل السنۃ |
| ۶۵ | ۷ | منتیان | منتبان |
| ۶۹ | ۱۲ | حورد | خورد |

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۷۰ | ۱۵ | ایمیکر | اینمنکر |
| ۸۲ | ۱ | بصراست | بصراحت |
| ۸۴ | ۱۸ | فاضع | فاضنع |
| ۹۱ | ۲ | دشرح | درشرح |
| ۹۴ | ۱ | دیتو | دبتو |
| ۹۵ | ۱۰ | سنت مجتہدانے | سنت وقیاس مجتہدانے |
| ۱۰۱ | ۱۱ | ح ام | حرام |
| ۱۰۲ | ۱۹ | شمار | شعار |
| ۱۰۶ | ۳ | الآیۃ | الآیۃ |
| ″ | ۱۸ | الفاری | القاری |
| ۱۰۷ | ۸ | حصول وادراک | حصول علم وادراک |
| ۱۰۸ | ۱۲ | بصاحب الجاہ | بصاحب الجاہ |
| ۱۱۸ | ۱۰ | خشت | خشت |
| ۱۲۰ | ۸ | ہر متدین | ہر متدین |
| ۱۲۹ | ۱ | سلم | سلم |
| ۱۳۳ | ۱۲ | منگنم | میکنم |
| ″ | ۱۵ | پاکتن | پاکستن |
| ۱۳۶ | ۴ | مباید نمود | نباید نمود |

# تقریظ گرانبہا

از محمد ابراہیم صاحب قسیم حنفی مقام بنگلور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین والعاقبۃ للمتقین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

اما بعد شایقین کو بشارت ہو کہ اندلوں یہ رسالہ بی بہا ہوسوم بفضایل امام ابوحنیفہ تالیف جناب مولانا عارف باللہ مفتی محمد سعد اللہ سلمہ اللہ تعالے مطبع نامی مدرسہ اسلامیہ میں بمقام عقیدت جناب شیخ احمد قلندر صاحب دامت فیوضاتہم کے زین بطبع ہو کر پسند خاطر خاص وعام ہوا سے وزارنگ اثر دیکھو کہنگجا تا ہی خوشنبو ہے باوجودہ رشک چین کاغذ کا کوی گل کتر تا ہی اسکی اشاعت کا فائدہ سب مسلمانوں پر مبرہن ہے اور اسکی قدر وقیمت ایمان والوں پر روشن سے سرمہ مفت نظر ہون مری قیمت یہ ہے کہ رہے چشم خریدار پہ احسان میرا کیون نہو کہ آج تک کوی کتاب ہدایت انتساب اس رنگ ڈھنگ کی اردو میں بصحت جامع کے ساتھ مزین سند کتب معتبرہ شافعی ومقبلی اور تحریر عالیجناب نواب سید محمد صدیق خان صاحب بہادر کی مرجع ہوئی نہیں تجی کہیں شایقین انصاف آئین اور ہر آئین اس مقالہ کی داد دینے پر لائین سے شنیدہ کے بود مانند دیدہ قطعہ تاریخ رسالہ از قسیم سے

مطلع طبع سرے نسخہ خوب
کہا ہاتف نے سال طبع قسیم

چہپ کے نکلا تو ہر سو چمکا
جب ہوا وصف امام اعظم کا

قطعہ تاریخ از ابوالخیر محمد عبدالحق صاحب

بتوصیف امام اعظم ما
چو شد مطبوع تاریخش ابوالخیر

کلامی چند حق آگاہ فرمود
کہ دفع فتنہ خواہد فرمود

منقبت مجتہد زمانے ۱۳۰۶ | فضایل ابوحنیفہ حق پسند ۱۳۰۶ | مناقب نعمان ثابت ۱۳۰۶